تاریخ

افغانستان

جلد سوم

نگارش

فصل اول
م. غبار

فصل دوم
عبدالحی حبیبی

تاریخ افغانستان

جلد سوم

از ظهور اسلام تا سقوط ط.

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE2284

نگارش

فصل اول: فصل دوم:

م.غبار علی احمد نعیمی

از نشریات انجمن تاریخ

در مطبعه عمومی کابل هزار نسخه طبع شد

دلو ۱۳۳۶

یاد داشت

سلسلهٔ تاریخ افغانستان که دو جلد آن مربوط به دوره های قدیم تاحال نشر شده است اساساً جلدهای دیگری هم دارد که قرون متوسط وجدید ومعاصر را دربرمیگیرد وقراریکه درمقدمهٔ جلدهای منتشره اشاره شده است درنگارش فصول آنها یکعده ازنویسندگان بزرگ مملکت سهم گرفته اند.

انجمن تاریخ قرار نقشهٔ معینه درنظر داشت که فصول واردهٔ مربوط به هر دورهٔ تاریخ مملکت رادرجلد مستقل نشر کنند ولی چون انتظار وصول همهٔ فصل های یك جلد وقت زیادی میخواست بالاخره چنین فیصله گردید که فصل های وارده را که مدتی است به طبع رسیده شایع کنیم ومن بعد هرفصل را باقید عنوان وجلد مربوطه آن بصورت جزوه منتشر سازیم تابیجهت نه درطبع آنها تاخیری رخ دهد ونه محیط انتظار طولانی بکشد.

جلد سوم تاریخ افغانستان که از آغاز انتشار دین اسلام شروع وبه غایله تهاجمات چنگیزی خاتمه می یابد شامل چندین فصلی است که عجالتاً دوی آن اینجا به نظر خوانندگان گرامی میرسد. فصل اول مربوط به «ظهور ونفوذ اسلام وعرب درافغانستان» وفصل دوم به اولین دولت اسلامی مملکت یعنی «طاهریان» تعلق دارد. وبقلم نویسندگان بزرگ ومتتبع ښاغلی میر غلام محمدخان غبار وښاغلی علی احمدخان نعیمی که سابقهٔ نظرخاص ایشان درین زمینهها معلوم است نوشته شده است.

بدین طریق انجمن تاریخ امیدوار ست بانشر جزوه ها که درحقیقت هرکدام یکی دوفصلی را احتوا میکند بتدریج تمام دورهٔ تاریخ مملکت مرتب وتکمیل گردد.

احمد علی کهزاد

فهرست عناوین مندرجات

فصل اول

ظهور ونفوذ اسلام وعرب

در افغانستان

از سال ۲۲ تا ۲۰۵ هجری

مضمون ... صفحه
اسم خراسان ... ۱
اوضاع افغانستان مقارن ظهور اسلام ... ۲
ظهور اسلام در عربستان ... ۷

عرب در همسایگی افغانستان

حضرت پیغمبر آخر الزمان (ص) ... ۱۰
خلیفهٔ اول رضی الله عنه ... ۱۳
خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه ... ۱۶
تصادم عرب با افغانستان (۲۲-۳۲) هجری ... ۲۰

مضمون — صفحه
خلیفهٔ ثالث رضی‌الله‌عنه و افغانستان (۳۱-۳۲هـ)

دفاع خراسانیان در مقابل عرب

قارن هراتی (۳۲) ۲۳
جنبش سیستان ۲٤

ولایات شمالی افغانستان و عرب

از ۲۲-۱۲۹ هجری

بازان حکمدار مرغاب ۲۵
جنگ مرغاب ۲۷
ماهویه حکمدار مرو »
اولین خلیفهٔ اموی ۲۸
توطن قبایل عرب در خراسان شمالی ۲۹
توجه اعراب بماوراء النهر ۳۰
حجاج و قتیبه ۳۲
نیزک بادغیسی ۳۳
قتل بر عمل قتیبه ۳۴
حیان خراسانی ۳۹
ولایات غربی خراسان و عرب ٤۳
از ۲۳ تا ۱۳۰ هجری ۰
یزید و رتبیل ٤۷

مضمون صفحه

ولایات جنوبی وجنوب شرقی افغانستان
وعرب از۲۳ تا۲۰۵ هجری ٥٤

بلوچستان ٥٥
ولایت سند ٥٦

ظهور ابومسلم در افغانستان
سالهای ۱۲۹-۱۳۷ هجری ٦٠

نهضت سیاسی ابومسلم ٦٤
نجات خراسان ازادارهٔ اموی ٦٦
تأمین ماوراءالنهر ٧١
انعکاس قتل ابومسلم درخراسان ٧٤
سنباد [illegible]
محمد و آفرید ٧٦
حکیم مقنع [illegible]

خراسان در عهد خلفای عباسی

از ۱۳۷ تا ۲۰۵ هجری ٧٧
خلیفهٔ سفاح ٧٨
خلیفهٔ مهدی ٧٩
خلیفهٔ هادی ٨٠
خراسان وهارون خلیفهٔ عباسی

مضمون — صفحه

در سیستان ٨٢
امیر حمزهٔ بن عبداله ٨٣
آل برمك دردربار هارو ن‌الرشید ٨٦
مأمون عباسی و خراسان ٩٠
غلبهٔ خراسانیان بربغداد ٩٢

طرز ادارهٔ عرب در خراسان مفتوحه

دوره خلفای راشدین ٩٦
دوره بنی امیه ٩٧
دوره بنی عباس ١٠٠
مؤثرات عرب و افغان درهمدیگر ١٠١

فصل دوم

طاهریان

فوشنج ١١٣
ظهور طاهر ١١٤
نسب طاهر ١١٥
طاهر [illegible]
فرمان دهی طاهر بر افواج خراسان وفتوحات او ١١٦
غلبهٔ طاهر بر علی بن عیسی ١١٧

مضمون	صفحه
ذوالیمینین	١١٨
غلبهٔ طاهر برعبدالرحمن بن جبله وفتح همدان	١١٩
فتح اهواز	١٢٢
حرکت طاهر بسوی بغداد وفتح آن	١٢٤
تقرر طاهر بحکومت شام وجزیره وغیره	١٢٥
تقرر طاهر بحکومت خراسان واعلان استقلال	١٢٦
مکتوب طاهر	١٢٧
طلحه بن طاهر	١٣١
عبداله بن طاهر	١٣٣
فتح مصر	١٣٥
طاهر بن عبداله	١٣٩
محمد بن طاهر	
شورش در طبرستان	١٤١
تصرف یعقوب بر هرات	١٤٢
آمدن یعقوب بار دیگر بسوی هرات	١٤٣
عزیمت یعقوب بسوی نیشاپور وانقراض دولت طاهری	١٤٥
اوضاع اقتصادی خراسان در عهد طاهریان	١٤٨

بسمه تعالی وتقدس

فصل اول

ظهور ونفوذ اسلام وعرب
در افغانستان
سالهای ۲۲ - ۲۰۵ هجری

اسم خراسان: قبلاً باید دانست چنانچه نام قدیم و ما قبل دورهٔ اسلامی افغانستان « آریانا » بود، در دورهٔ اسلام از قرون اولیهٔ هجری تاقرن سیزدهم نام خراسان در عوض آریانا اطلاق و استعمال گردیده است یکنفر مؤرخ ارمنی « موسی خورنی » در قرن (٤ ـ ٥ مسیحی) میگوید: « ... آریان از سوی باختر مادا و پارس است و تا هندوستان گسترده است ... و یازده ناحیه دارد ... کتاب مقدس تمام آریان را نام پارتیا داده است گمانم بسبب قلمرویست که بدست پارتها بود این ناحیه را ایرانیان « خراسان » میخوانند یعنی شرقی ... » (۱)

مؤرخین دورهٔ اسلام نیز کلمهٔ خراسان را که مرکب از «خر» و «آسان» است درهمین معنی مشرق گرفته، و خر را آفتاب و آسان را مکان شی

---

(۱) کتاب احوال و اشعار رودکی تالیف سعید نفیسی طبع طهران سال ۱۳۱۰ جلد اول ص ۱۵۰ بنقل از:

Geographie de Moise de Corène Venise 1881 p.56

دانسته و لهذا هردو را بهٔ مطلع الشمس ترجمه کرده اند (۱) .

نویسندگان وشعراء افغانستان کلمهٔ مشرق و سلطان مشرق را در مورد افغانستان و پادشاهان افغانی استعمال (۲) و مؤرخین مغرب زمین نیز اسم خراسان‌را بمفهوم سرزمین مشرق شناخته اند ، یکی ازینها میگوید که کلمهٔ خراسان در فارسی قدیم بمعنی مشرق آمده است (۳) .

در هر حال چنین معلوم میشود که کلمهٔ خراسان بسیار قدیمی نبوده ، و بیشتر در دورهٔ ساسانیان فارس بوجود آمده ، ودر مورد افغانستان که درمشرق کشور شان افتاده بود استعمال گردیده است . بعدها در دورهٔ اسلام این نام از عهد بلاذری (قرن ۳ هجری) تا عصر سیزده هجری در معنی خاصش به ولایات شمالی و شمالغربی افغانستان (٤) ودر معنی عام آن به کل کشور افغانستان اطلاق (٥) وسلاطین افغانی بعنوان پادشاهان خراسان ذکر گردیده اند (٦)

---

(۱) مثلاً ابوالفدا مؤرخ قرن هشت هجری ، تقویم البلدان طبع پاریس سال ۱۸٤۰ عنوان خراسان و غیره .

(۲) نویسنده گمنام قرن چهار هجری ، حدود العالم من المشرق الی المغرب طبع عکسی لنین گراد ص ۳۷ و عروضی سمرقندی نویسنده قرن شش هجری ، چهار مقاله طبع [illegible] سال ۱۹۲۷ ص ۲ و یا عنصری در قصیده :

آیا شنیده هنرهای خسروان بخبر ، بیا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر

(۳) لسترانج ، کتاب اراضی خلافت شرقیه فصل خراسان .

(٤) مثلاً بلاذری مؤرخ قرن سوم هجری فتوح البلدان طبع [illegible]

(٥) ابن خرداذبه نویسنده قرن سه هجری ، [illegible] ص ۲٥۳ و یا نویسندهٔ الحدود العالم [illegible] کابل ص ٦۷ ـ ٦۸ ـ ۷۰ وغیره .

(٦) ناصر خسرو نویسنده قرن پنج هجری ، سفرنامه [illegible] ص ۱۰٥ ، نرشخی نویسنده قرن چهار هجری ، تاریخ بخارا طبع تهران [illegible] ص ۲۳۷ ، گردیزی (قرن ٥) زین الاخبار طبع برلین ۱۹۲۸ ص [illegible] ۲۱ ـ ۲۳ ـ ابوالفضل بیهقی طبع کلکته ۱۸٦۲ ص ۱٥۸ ـ [illegible] خواندمیر حبیب السیر طبع بمبئی ۱۲۷۳ جلد ۳ [illegible] ۲٦٥ ـ [illegible] طبع هند ص ۷٤ ـ ۳۲٥ ـ [illegible] ۱۲۱ ـ ۱۳۲ ـ ۲۰۳ ـ ۲۰۱ ـ ۲٤ ـ ۲۷ .

تا آنکه در طی قرون کثیره اسم افغان و افغانستان بمیان آمده و بالاخره در قرن سیزده هجری جای اسم خراسان را اشغال نمود .

اوضاع افغانستان مقارن ظهور اسلام

مقارن ظهور اسلام یعنی قرن هفت میلادی اوضاع کشور خراسان متلاشی وپریشان واز حیث ماده ومعنی دوچار بحران بزرگ اجتماعی بود. مثلاً ازپهلوی دین که عامل قوی وحدت جامعه است، از نه قرن باینطرف خراسان گرفتار تفرقه وتشتت وبعلاوهٔ دیانت قدیم زرتشتی، معروض سیلاب خمار آور دین بودائی گردیده بود، درصفحات شمال هندوکش درخطی که ازبلخ تا قندهار ممتد شود درغرب آن دیانت زرتشتی، ودرشرقش دیانت بودائی مروج، واین دین اخری ازقرن دوم قبل‌المیلاد رو بعروج سیر، وآئین زرتشت را قدم بقدم در صفحات شمال ووادیهای هیرمند عقب‌زده میرفت. آئین برهمنی نیزبتدریج پیشرفته واینك درصفحات جنوبی هندوکوه معابداو بامعابد بودائی همسری مینمود. طریقه های شیوائی درصفحات جنوب هندوکش (ازقرن اول مسیحی) وآفتاب پرستی (کیش مترا) که جزئی از آتش پرستی یادگار اویستا بود درزمین داور ونقاط مختلفهٔ مملکت (تاقرن نهم عیسوی) و همچنان طرق مختلفهٔ هندوئی در زابل و کابل، ننگرهار ولغمان وپاختیا وسواحل راست رودخانه سند. رواج و هریك معابد معینی در آنجاها داشتند. طریقه نسطوری عیسوی هم از قرن چهار تا شش مسیحی درولایت های طوس، مرو، هرات وغزنی قدم نهاده بود. (۱)

معابد عظیم این مذاهب ازقبیل معبد نوبهار بودائی بلخ، معبد «زور» آفتاب پرستی زمین داور، معبد «آروناى» آفتاب پرستی کاپیسا، معبد «سوریای» برهمنی

---

(۱) نستوریان نام بطریق قسطنطنیه بود که ادعا میکرد حضرت عیسی دو وجود روحانی وجسمانی داشت، عقیده او بعدها دراطراف موصل، طیسفون به نشر گردید، ودرقرن شش مسیحی درنواحی ولایت مرو وهرات، غزنی وسیستان، پیروان این عقیده نستوریها گفته میشدند.

کوتل خیرخانه کابل ، ومعبد هندوئی سکاوند لوگر درصفحات تاریخ افغانستان مشهور اند .

جامعهٔ افغانستان آنروز از حیث زبان نیز کمتر از تعدد مذاهب مختلفه گرفتار تشتت وپراکندگی نبود ، چونکه ساختمان جغرافیائی مملکت بواسطه جبال شامخهٔ کشور را در صفحات و وادیهای متعدده منقسم وهر وادی وولایتی در تحت تأثیر آب و هوا باعدم اختلاط و ارتباط کافی با ولایات سائره ، بعلت صعوبت وعدم شوارع وراها دارای زبان ویا لهجهٔ خاصی گردیده بود ، بحدیکه مقارن ظهور اسلام السنه بسیاری درتمام کشور رایج بود از قبیل : دری ، تخاری ، سانسکریت ویراکریت هاپش ، هروی ، سگزی ، زاولی و دها لهجه دیگر .

حالت سیاسی واقتصادی کشور نیز با اختلافات امور فوق ملت یعنی دین وزبان یکسان بود . در صفحات غرب وقسماً شمال مملکت ازقرن ثالث مسیحی (٥-٥٠) تسلط ساسانیان ، واز همان وقت درولایات آموزه و وسیع تخارستان نفوذ تورکان غربی پهن بوده و صفحات جنوب هندوکش تاحوزه هیرمند مستقل ، و ولایات جنوب و شرق شمال بشکل ملوك الطوائفی بسر میبرد واحیاناً شاهان هندو از رود سند عبور میکردند ، درقرن هفت مسیحی مابین چینی ها وتورکان غربی آتش جنگ مشتعل ودر نتیجه تورکها مغلوب ودر ماوراالنهر تحت حمایت چینی ها قرار گرفتند متصرفات ایشان نیز در سواحل جیحون یعنی تخارستان بدست چینی ها افتاد ، ولی متعاقباً در داخله کشور چین انقلاباتی واقع و لهذا سیطره ونفوذ مستقیم ایشان در ساحل جیحون دوامی نکرد .

اقتصاد کشور باچنین اوضاع اداری وسیاسی البته نمیتوانست ترقی اختیار کند ، چونکه مرکزیت معدوم و لهذا قوهٔ مدافعه اقتصادی کشور [illegible] بالطبع

صنعت، علم، مدنیت واخلاق فاضله نیز روبه انحطاط سیر می نمود.

باین ترتیب ما می بینیم که اوضاع اجتماعی افغانستان مقارن ظهور اسلام بحرانی ومملکت از نظر ماده وروح مستعد انحلال بوده، وچندین نسل ملت یکی پی دیگری درزیر این شرایط نامساعد اجتماعی بدنیا آمده و میگذشتند. معهذا بقاء ملت مرهون تهذیب و تمدن قدیم و خاطرهٔ عظمت و مفاخر گذشتهٔ خراسان بود که هنوز مثل مشعلی درشب های تار فروزان، و قوم را به اعاده انجاه و جلال از دست رفته امید وار میداشت، و همین آتش بود که ایشانرا در ماضی وماجراهای هخامنشی ویونانی وهندی رهنمائی کرده بود.

ولی وقت عبور میکرد وآفات اجتماعی قوت میگرفت واینك نفوذ اجانب از چهار جهت وحدت اداری وشرکت منافع را ازبین برده، وسیمرغ بوداو برهمنی آئین زرتشتی را که مبنی بر روح عمل و جدال باشر بود زیر سایه نشه آور خویش فرا گرفته بود، چنانچه میدانیم برهمنی پر از شرك وبت پرستی وفاقد هر نوع مساوات حقوقی بوده، ودین بودائی نیز اصلاً بیشتر دین نظری بود تا عملی وانگهی تحریفاً با اصول سائر ادیان باطله مخلوط شده بود، لهذا حتماً این ادیان باروح اجتماعی افغانستان ملایمت و موافقت، و بارشد سیاسی مملکت مساعدت نمیکرد درحالیکه همیشه ادیان مخصوصاً در بهبود زندگی اجتماعی ملل تأثیر بزرگ تربیتی را دارا بود از همین جا است که در قرن هفتم میلادی کشور خراسان محتاج یك انقلاب عظیم اجتماعی بود تا بتواند تمام مفاسد اخلاقی واختلافات سیاسی ومذهبی ومغایرتهای نصب العین مادی ومعنوی قوم را از بین برده، وبجایش روح واحد وزندهٔ در مملکت ایجاد نماید وگرچه زمینه برای قبول چنین انقلابی مساعد بود، اما هنوز محرك چنین انقلابی بزرگ مفقود، و ظهورش بنظر مستبعد می آمد، تنها دین مبین اسلام میتوانست چنین وظیفه سنگینی را در خراسان بانجام بدهد در حالیکه این

اقلیم وطبع جنگجوی ملت در مقابل پیشرفت این دین نوین هم موانع بزرگی ایجاد میکرد ، زیرا ناشرین اسلام سرنیزه وتبلیغ را توأم پیش میکردند ، و خراسانیان خو نکرده بودند دینی جدید آنهم درسایه شمشیر بپذیرند به همین سبب تعمیم اسلامیت درین کشور نه قرنی بلکه قرنها بتأخیر افتاد معهذا نشر دین اسلام درافغانستان سبب بزرگ وحدت وترقی وسعادت قوم افغانستان درآینده گردید.

درهرحال اینوقت حالات اجتماعی ممالک همسایه خراسان وحتی دنیاء معلوم نیز چندان بهتری نسبت بافغانستان نداشت درسمرقند وبخارا ، ختن و چین دیانت بودائی خیمه زده ، وپادشاه چین خودش رامعبود ، وسلطنتش را آسمانی میدانست ، دین زرتشتی و کشور فارس را نفوذ آئین مزدکی خلل دار کرده دولت خود سر ، امراء مستقل ومستبد و اهالی گرفتار ظلم وستم بودند . اروپا وهم گرفتار جهالات عمومیه ، قساوت کلیسا ، مظالم وخانه جنگی امراء بوده امپراطوری روم شرقی از آستانه قسطنطنیه تا اوقیانوس اطلس سوای تجمل ظاهری چیزی دردست نداشت ، وادو های شمالی وغربی زیر دست وپای اقوام [illegible] وحشی می طپید ، اسپانیا درچنگال ویزیگوتها ظلم وبیدادی خود را یافته وایطالیا جلال و جبروت روم قدیم را از کف داده بود ، خلاصه تمام ممالک اروپا درظلم وانحلال گرفتار ، ودیانت [illegible] [illegible] اجتماع [illegible] داشت ، [illegible] بوده ، [illegible] فروشی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مردم از ظلم و انظلام بجان رسیده [illegible] [illegible] [illegible] پناه میبردند ، [illegible] پناه گاهی نمیافتند ، چونکه ادیان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بودند ، [illegible] و نصاری یا خالق را بخلق و یا مخلوق را بخالق [illegible] [illegible] [illegible] ادیان اگر اصلاً نبود تحریفاً نقطه مقابل ومخالف عقل وفطرت قرار گرفته

یهودیها مادی صرف و عیسوی ها لاهوتی صرف شده بودند .

در چنین وقتی بود که دین اسلام در گوشه از آسیا ظهور و ارکان اجتماعی ملل گیتی را تکان سختی داده شاهراه جدیدی پیش پای نوع انسان باز کرد .

ظهور اسلام در عربستان

آنوقت در جزیره نمای خشك و خالی عربستان هشت ، نه ملیون نفوسی زندگی میکرد که بشکل کوچی وبدوی ، محروم از حرف ، صنایع ، و تجارت و فاقد احساس ملیت و وطنیت بوده دین بت پرستی و عصبیت خانواده و قبیله داشتند وبس . معهذا تأثیر اقلیم و آب وهوا با عدم مرکزیت و اداره ایشان را آزاد ، شجاع ، باحمیت و جوانمرد بار آورده ، و بعلاوه زبانی وسیع وحیرت انگیز داشتند ، لهذا اینها در امور جنگ و ادب هر دو استعداد ترقی شایانی دارابودند . در چنین مملکتی حضرت پیغمبر اسلام علیه‌الصلواة والسلام ظهور و دین رزین جدیدی برای بشریت آورد . اساس این دین متین توحید خالص و عدل و احسان بمردم ، و عباداتش کوتاه و مفید بود ، عقاید اسلام با اصول و قواعد طبیعی موافق ، و در تسویه اخلاق مساعد ، و برای ترقی و تمدن بشری مانع نی بلکه مشوق و مقوی بشمار میرفت . اسلام که یکمذهب روشن وساده عالی و قابل فهم همه مردم بود ، در پیروان خویش تساهل مذهبی ایجاد ، و در ترویج دین تنها شمشیر نی بلکه تبلیغ را نیز اهمیت میداد و مغلوبین را در اختیار دین آزاد میگذاشت ؛ با آنکه اسلام از شهوات بیشتر جلوگیری کرده ، و برای منهیات احکامات امتناعی سختی داشت ، معهذا از هر دینی زیادتر توانائی آنرا داشت که از ملل مختلفه و نژاد های متباینه ملتی واحد تشکیل کند . اسلام هر که را مسلمان میشد با سائر مسلمین برادر قبول میکرد ــ انما المومنون اخوة . و عدالت را بمردم امر مینمود . .

واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل . همچنین عصبیت و امتیاز را لغو و شرف را در عمل و قول پاك و مفید میدانست : ـ ان اکرمکم عندالله اتقاکم پیغمبر اسلام درخطبه حجة الوداع فرمود : ـ یا ایها الناس ان الله اذهب عنکم نخوة الجاهلیته وفخرها بالاباء کلکم لادم و آدم من تراب لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی . اسلام حمایت غلام ، حفظ حقوق زنان ، انفاق به مساکین و خدمت به مردم را امر ، و ارتکاب زناء ، قتل دزدی ، دروغ ، خیانت ، قمار ، خمر ووعده خلافی را نهی ، و بسعی و عمل توصیه مینمود . اسلام بر خلاف مذاهب آنوقت که تعالیم مخوف آنها خضوع را در قلوب پیروان شان مستولی میساخت ، مردم را ازراه تفکر و تعقل بقبول ایمان و امیدداشت چنانچه میگفت :

ان فی خلق السمواة والارض واختلاف الیل والنهار لآیات لاولی الالباب . [illegible] : ـ الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا ، و [illegible] : ـ قل انظروا ماذا فی السموات والارض . قرآن چنانچه بعلم و حکمت توصیه میکند برهان را مقام شامخی میدهد و حتی مشرکین را بواسطه نداشتن برهان توبیخ میکند چنانکه میگوید : ـ [illegible] من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم . دین اسلام باستقلال عقل و فطرت انسانی در [illegible] جلوه میکند و از [illegible] مادی و [illegible] روحانی [illegible] معتدل و جامع هر دو جنبه [illegible] فلسفه فنا و ترک دنیای هند و فلسفه اشراقی که مردم را بسوی فنا میکشاند میگوید : ـ قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا خالصة یوم القیامة کذلک نفصل الآیات لقوم یعلمون . اسلام [illegible] و آخرت [illegible]

جدا کیانه‌نی بلکه یکی، وغافل وخطا کار رادر دنیا، بدبخت‌دراخرت هم میداند چنانچه میگوید: ــ و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا؟ و یا: ــ لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله ذالك هوالفوز العظیم. ویا: ــ لهم فی‌الدنیا خزی و لهم فی الاخرة عذاب عظیم. اسلام پیروان خودش را برای تبلیغ مردم براه راست وامتناع از بدیها، وایمان بخداامامور میکند: ــ کنتم خیر امته اخرجت للناس تأمرون باالمعروف وتنهون عن‌المنکر وتوءمنون باالله. بطور اختصار توان گفت دین اسلام را جع به عبادات، اخلاق، حقوق، جزاء واجتماع یعنی حقوق جسم وروح و مصالح دنیا وآخرت قوانین مکملی دارد.

اینست که‌دین‌اسلام باچنین‌اصول‌محکم درقرن هفت‌مسیحی‌ظهور، ودر کمترین مدتی دارای پیروان صمیمی وجدی گردیده، اردوی جسور وفدا کار و مطیع وافسران زبردست ولایق‌او درسایهٔ‌عشق به‌دین، علو نصب‌العین، ایثار وفدا کاری عدالت و احسان، احترام و آزادی بمعابد و ادیان ورسوم، حسن تدبیردرامور کشوری و ایفاء بعهود، بسرعت حیرت بخشی ارکان امپرا طوریهای روم‌شرقی وفارس‌رامنهدم وبرای پیشرفت اصول وسیادت اسلام ازشرق تاغرب جهان صحنهٔ وسیع وعظیمی‌باز کرد، بطوریکه درمدت کمتر ازقرنی ازسواحل اوقیانوس اطلس تا کناره های سند واز ابشارهای نیل تادریای قزوین بیرق‌اسلام در بلادمختلفه جهان در اهتزاز آمد، البته اینفتوحات عظیمه مرهون صلابت عسکریه و قوای روحیهٔ مسلمین است، ولی نشر دیانت اسلامیه بیشتر از سر نیزه ممنون تشویق، تقریر وتبلیغ پیروان اسلام میباشد، زیرا مردم اعمال و اخلاق حسنهٔ اینها را که نمایندهٔ دین اسلام بود دیده وبقبول دین جدید حاضر شدند. ملل مسیحی بجهتی دین اسلام بذیرفتند که حکام اسلامی را عادلتر از حکام خودشان ومذهب اسلام‌را روشن تر ازمذاهب قدیمه خودها یافتند، بعدها تورك ومغل نیز

بهمین علت دین اسلام قبول کردند، در حالیکه فاتح ممالک اسلامی شمرده میشدند، ونشر اسلامیت در چین بدون حمله نظامی، بهترین دلیل رجحان مذهب اسلام نسبت بادیان قدیمه محسوب است .

در هرحال سیلاب این فتوحات مادی ومعنوی عرب ـ که در طول یک قرن بادوصد هزار عسکر ویکهزار ودوصد کشتی از سواحل بحیرۀ خزر وسیاه تا بحر عرب وعمان وازسواحل غربی اسپانیا تافرغانه زمین امتداد یافته، وجزائر مدیترانه را زیر کرده بود ـ فقط این درمقابل دیوار های سر بفلک کشیدۀ جبال هندوکش وقلب افغانستان بود که متوقف گردید تاآنکه اولاد این کشور خود این سد را از بین بر داشته و دین اسلام را نه تنها تا دریای سند بلکه تا اقاصی مملکت هندوستان انتشار وازین راه هم بخود وهم بدیگران خدمت بزرگی انجام دادند

عرب در همسایگی افغانستان

حضرت پیغمبر آخرالزمان: چنانچه میدانیم حضرت پیغمبر اولی العزم اسلام علیه الصلواة والسلام دردوشنبه ۱۲ ربیع الاول مساوی ۱۷ اپریل سال ۵۷۰ مسیحی درشهر مکه بین قبیلۀ قریش بدنیا آمد، این قبیله لهجۀ فصیحتر واعتباری بیشتر درمیان قبائل حجاز داشته، وخاندان حضرت پیغمبر ازبرجسته ترین خانواده های قریش محسوب بود، قصی یکی ازاجداد حضرت پیغمبر مکه را تعمیر، وهاشم فقراء مکه رادر قحط غلا نان میداد، عبدالمطلب هم ازین شهر در برابر هجوم حبشی ها مردانه دفاع کرد.

پدر پیغمبر اکرم قبل از تولد حضرت او وفات کرده بود، وآنحضرت بعد ازتولد خودش یک خانه، یک کنیز حبشی «ام ایمن» پنج اشتر، یک گله گوسفند بمیراث گرفت، پیغمبر اکرم هنوز شش سال داشت که مادرش «آمنه» ازدنیا گذشت «حلیمه» دایۀ آنحضرت تا سن پنج اورا دربین عشیرۀ بنی سعد پرورش میکرد

ودرسن شش این وظیفه‌را «ام ایمن» قبول کرد، حضرت پیغمبر هشت‌سال داشت که جدش عبدالمطلب فوت، وعمش ابوطالب به‌پرستاری او مشغول شد، در سن ۱۲ پیغمبر اکرم در معیت عم سفری باستقامت شام نمود، ودر سن ۲۵ با «خدیجه کبری رضی‌الله عنها» ازدواج فرمود، عرب حضرت پیغمبر را نظر بمعالی اخلاقی که‌داشت «امین» لقب دادند، وپیغمبر اکرم درسن ۳۵ قریش رابه تعمیر مجدد کعبه تشویق نمود.

حضرت‌محمدعلیه‌السلام‌درسن چهل‌وحی والهام پیغمبری گرفتند، ودردوشنبه ۱۷ رمضان ۶۱۱ مسیحی در کوه «حرا» آیه اقراء باسم ربك ... نازل شد، نبوت حضرت پیغمبر راخدیجه کبری، ابو بکر صدیق، وعلی ابن ابو طالب رضی الله عنهم به ترتیب تصدیق کردند، وبعد از نزول ایه فاصدع ... حضرت پیغمبر دعوت باسلام را علنی‌ساخت درحالیکه قبلاً درخفا صورت میگرفت، اینوقت تعداد مسلمین به‌چهل نفر رسیده وعمر «خطاب» و«حمزه» عم حضرت پیغمبر رضی‌الله‌عنهما، ازمشاهیر ایشان بود، البته قبیله قریش به‌مخالفت برخاستند ولی‌خاندان هاشم وعبدالمطلب در مقابل دفاع میکردند. در سال ۱۳ بعثت، هجرت پیغمبری از مکه به‌مدینه واقع، واین سال که با ۶۲۲ مسیحی مساوی بود مبدأ و رأس تاریخ ملل مسلمان‌قرار گرفت.

جنگ «بدر» و«احد» ازجنگهای مشهور پیغمبر اکرم بامخالفین است، ودرسال‌دوم هجرت‌قبلهٔ مسلمین ازبیت‌المقدس بکعبه تبدیل، ودر سال ششم صلح «حدیبیه» وارسال نامه‌های آن حضرت به هرقل ــ روم وکسری ــ فارس و نجاشی ــ حبشه درخارج وامراء یمامه وبحرین وغسان درداخل جزیره‌نمای عربستان محتوی دعوت بدین اسلام، ودرسال هفتم قلاع چندی ازخیبر مفتوح، و سه هزار عسکر اسلام زیر قیادت زیدبن حارثه باستقامت شام سوق‌گردید، گویا ازهمین‌وقت برای تعمیم اسلام واز بین بردن امپراطوریهای بزرگ دنیا اقدام شد

خالد بن ولید نیز درهمین موفقیات شهرت عسکری خودش را حاصل کرد. درسال نهم رومیان درحدود فلسطین حاضری جنگ دیدند وحضرت پیغمبر بطرف شام حرکت ودر تبوک قرار داد مصالحه را با امیر دم اینجا امضا کرد، خالد بن ولید ازهمین جا به دومة الجندل اعزام و امیر آنجا را اسیر نمود، درسال ده هجری پیغمبر اکرم بمکه رافتح، وبا ۱۲۴ هزار نفر مراسم حج ادا نمودند، ودر سال یازده مجدداً در صدد موفقیات بشام شدند، ولی اردو هنوز حرکت نکرده بود که حضرت پیغمبر اکرم درمنتصف ربیع الاول بعمر ۶۳ چشم ازجهان پوشید. عایشه صدیقه زوجه پیغمبر اکرم درتعزیهٔ آنحضرت میگفت: دریغ ازپیغمبریکه فقر برغنا اختیار کرد ودین پروریکه از غم امت شبی دربستر راحت آرام ننمود، اودر مضمار به یأس ازمیدان صبر وتحمل فرار نکرد، وچشمش بمنهیات میل نه نمود، باوجود کثرت اصرار اعدا گرد ملال بروی با اقبال وی ننشست، ودر اعدام بر رخ هیچ تغییر بی زوال نه بست، دندانش بسنگ دشمن، وسرش بعصای حوادث روزگار شکسته گردید، وشکم وی در دوروز پیاپی از نان جوینی سیر نشد، صلی الله علیه وسلم.

خلیفهٔ اول رضی الله عنه: بعد از فوت حضرت پیغمبر اکرم در سر جانشینی آنحضرت میان عربها اختلاف پیدا، ودو دسته تقسیم شدند، یکدسته خلافت را حق امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب پسر عم و داماد حضرت پیغمبر میدانستند، ودسته دیگر میراث را در خلافت نمی پسندیدند. درهر حال بین هر دو دسته مخالفت شروع، ومیتوان گفت ازهمین وقت تخم نفاق بین مسلمین کاشته شد، گرچه عجالتاً لیاقت و کفایت امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق وامیر المؤمنین عمر خطاب ازبسط این نفاق جلوگیری نمود، ولی در آینده نزدیکی آن تخم سر کشیده ونخستین اموی کار را بشهادت امیرالمؤمنین خلیفه رابع منجر، وخود ها به تأسیس خلافت میراثی پرداختند، ولی افغانها در آخر مداخله و سلطنت منصب

بنی‌امیه را ازبین بردند. در هرحال در عهد حضرت ابوبکر صدیق جانشین پیغمبر اکرم - که روزی پنجدرهم ازخزانه ملت معاش میگرفت وبعد از مرگش اشتری ویکدست لباس مندرس وغلامی بمیراث گذاشت. سیاست پیغمبری تعقیب وبلافاصله موفقیات عسکری برعلیه هردو امپراطوری روم شرقی وفارس شروع گردید عساکر عرب برای بار اول زیر قوماندانی « مثنی بن حارثه » و خالدبن ولید درجبهه شمالمشرق بالشکر فارس درسرحد عراق‌عرب مقابل، ودوبار فارسیهارا مغلوب نمودند، فارسی‌ها مکرراً بجنگ مبادرت کردند ولی بازهم مغلوب ودر سیزده ماه بیشترین حصص عراق عرب‌را ازدست دادند، جنگهای: لیس، حیره، انبار وعین‌التمر ازحروب مشهوره مذکوراست.

همچنین قوماندان مشهور عرب خالد بن ولید درعهد ابوبکر صدیق رض بجنگ بازنطینی ها متوجه شد، اردوی رومی، فرات حد فاصل طرفین را عبور واز طرف اعراب نصرانی تقویه گردید، معهذا از طرف خالد مغلوب و منهزم گردیدند، هراکلیس (هرقل) مجبورشد خودش‌از قسطنطنیه بشام آمده واردوی دوصدو چهلهزاری تشکیل کند. این اردوی بزرگ که در «یرموک» باسی‌هزار عسکر عرب مقابل شد، ولی ازطرف قوماندان اسلام که عساکرش‌را درمربع های نظامی منقسم کرده بود مغلوب وبعد از دادن صد هزار کشته فرار کردند. اینجنگ مشهور دلیل دیگری بود بر تأثیر معنوی عقیده وایمان وایثار و فداکاری در جنگ مادی و غلبه بر اخلاق مشوش وتذبذب عقیده وظلم وانظلام. آری‌عرب آنروز نصب‌العین عالی، وحدت نظر، حس فداکاری ولهذا روحیه قوی داشته وبرعکس طرف آنها ازمدتها با دیانتمداران مغرض، حکومات ستمگار، امراء عیاش وتنبل‌وظالم بسر برده، فاقد قوای معنوی وآرامش مادی بودند، عساکرشان بزور تازیانه وپول درمیدان حرب سوق میشد، پس غلبهٔ اولی بردومی امری بود طبیعی.

خلیفه ثانی: بعد از فوت امیرالمومنین ابو بکر صدیق رض، امیرالمومنین عمرخطاب رض خلیفه شد، واودر عقل و کفایت مثل خلیفهٔ اول بوده، سواء اعلاء کلمه توحید مطلبی نداشت، این خلیفه اسلام که بزرگترین فرمانروایان جهان بود لباس خود شرا پینه میزد و شبهارا روی صفهٔ مسجد بافقراء یکجا میخوابید، رفتار او در بیت المقدس نمونه از دها وذکا ومعالی اخلاق بشر بود بلاشك امیرالمومنین عمر ابن الخطاب رض درامور کشور وجنگ و عدل وداد مرد بزرگی در تاریخ عالم است.

درهرحال خلیفه ثانی رض نقشه خلیفه اول رض را بحرارت تمام تعقیب نمود در جبهه شرق قوماندان عرب ابو عبیده بن مسعود ثقفی قوای مدافع فارس وقوماندان آنها را مغلوب واسیر، ومتعاقباً نرسی افسر دیگر فارسی را در نواحی کسکر منهزم گردانید. رستم فرخزاد سپهسالار فارس قطعات تقویه بمدد نرسی اعزام کرد، ولی او نیز از ابوعبیده شکست خورد، دولت فارس اردوی دیگری زیر قیادت بهمن جادو برای جلوگیری از پیشرفت عرب سوق نمود و جادو در کنارهٔ فرات به تعبیه پرداخت، ابوعبیده نهر را عبور و به جنگ سعی اقدام کرد، عرب چهار هزار کشته درمیدان جنگ گذاشته و مغلوباً نهر فرات را عبور وجادو به مدائن باز گشت.

ولی سال دیگر سنه ۱۴ هجری مثنی قوماندان عرب که موضع الیس را قرارگاه انتخاب کرده بود از طرف جریر بن عبدالله قوماندان جدید واعزامی دارالخلافه تقویه گردید، مهران افسر فارسی در رزمگاه نخیله بمقابل جریر سرش را باخته واردوی او متفرق گردید، عرب این روز را یوم الاعشار خواندند. مثنی بعد ازین بازار بغداد را (که آنوقت دهکدهٔ بیش نبود) تاراج نمود، یزدگرد پادشاه فارس سپه سالار رستم فرخ زاد را با شصت هزار عسکر و فیلهای متعدد بجنگ عرب اعزام نمود. خلیفه ثانی رض نیز قطعات مهم تقویه به قوماندان جدیدی

«سعد وقاص» در اوائل سنه ۱۵ در محاذ شرق گسیل نمود، اردوی عرب که ازسی هزار نفر تجاوز نمیکرد موضع «قادسیه» را منطقه حرب انتخاب کردند ودر جنگی که بین طرفین واقع شد رستم سپه‌سالار کشته و اردوی فارس ذخائر وعلم منسوب به کاویانی‌را بامقتول بسیاری ازدست داده فرار کردند، قوماندان عرب ازین بعد فرات‌رابیجسر عبوروباستقامت پایتخت فارس‌مارش‌نمود، یزدگرد، دل ازدست داده وبه«حلوان» عقب‌نشست، امامهران رازی در«جاولا» وقسماً عساکر شکست خورده‌قادسیه در«تکریت» موقع گرفتند، سعد و قاص بعد از اشغال مرکز در ششماه حصارجلولارا بواسطه برادر زاده خودش هاشم و۱۲ هزار عسکراشغال و همچنین تکریت و موصل را بواسطه عبدالله معتمر فتح نمود، و شروان نیز درهمین سال ۱۵ هجری مسخر گردید. اما یزد گرد از استماع سقوط پایتختش بلادرنگ از حلوان به ری فرار کرد. عرب ها در سال ۱۷ هجری «اهواز» راإشغال، و ابوهریره قوماندان اعزامی دارالخلافه هرمزوتستررا بصلح تحویل گرفته متعاقباً سوس فتح، و شهر جدید کوفه از طرف سعد وقاص اعمار و بحیث قرارگاه عمومی عرب انتخاب شد. درسال ۲۱ یزدگرد اردوی عظیمی تشکیل وفیروزان قوماندان خودش را در نهاوند مامور نمود، زیرا او از عزل سعد و قاص در سال ۲۰ مجدداً امیدوار بفتح شده بود. سپه‌سالار جدید عرب نعمان بن مقرن که بواسطه عبدالله پسر خلیفه اسلام تقویه شده بود به نهاوند عسکر کشید ودر جنگ سه روزه باآنکه نعمان شخصاً درمیدان حرب کشته شد، اردوی عرب لشکر فارس را درهم شکسته وفیروزان را باده هزار عساکرش دررزمگاه بکشتند، واینفتح «فتح الفتوح» خوانده شد. حذیفة بن الیمان جانشین نعمان گردید، ومتعاقباً دینور وهمدان بصلح مفتوح و یزد گرد باصفهان واز آنجا در کشور خراسان پناهنده شد. اصفهان نیز بدست عبدالله بن عباس مسخر، و در سنه ۲۲ ه آذربایجان بدست مغیره گشاده گردید.

نعیم بن مقرن افسر عرب همدان باغی را مجدداً تنبیه، و خط ری ، قومس ودامغان را تامین نمود ، والی مازندران واهالی طبرستان نیز باعرب ها مفاهمه ودر نتیجه تادیه خراج پذیرفتند، وباین ترتیب در عرصه چند سالی کاخ بلند آوازه امپراطوری ساسانی باطراقه هولناکی از پا در آمد.

تصادم عرب باافغانستان ۲۲-۲۳ هجری

چنانچه دیدیم از سال ۱۲ تا ۲۲ هجری درمدت ده دوازده سال بیرق فتوحات عسکری بی نظیر عرب درمشرق جزیره عربستان فراز مداین پای تخت امپراطوری چندین قرنه ساسانی ودرشمال عربستان بالای دمشق الشام مرکز آسیائی هفت قرنه امپراطوری روم شرقی ودرغرب عربستان در کشور مصر ونوبه در اهتزاز آمد. ولی هنوز طوفان این فتوحات حیرت انگیز درجهات ثلاثه مشغول پیشرفت بوده، و قوماندانهای نامور عرب یکی پی دیگری بلاد مشهوره دنیای آنروز را میکشودند. منجمله عساکر فاتح عرب که سرتاسر کشور فارس رااستیلا ویزدگرد ساسانی را تعقیب میکردند باستقامت افغانستان مارش نمودند. درینوقت ولایات غرب وشمال مملکت که زیر تسلط یکعده دولت ساسانی وتورکان غربی وبعدها تونچیشی بسرمیبرد، دارای ولایات متعدد وتشکیلات مختلفه بود، ودرنواح مذکوره حکام وامراء محلی افغانستان بحیث حکمرانان بومی وتحت الاطاعه خارجی هازقه گی داشتند. این حکام و اهالی از تسلط اجانب دلخوشی نداشته وبرای رهائی خودشان از نفوذ ساسانی، تورکی وچینی منتظر وقت مساعد بودند. زیرا به تنهائی نمیتوانستند با دشمنان بزرگ ومتعدد مقابله کنند. درچنین وقتی دولت ساسانی زیر هجوم عرب قرار گرفت وخراسانیان از دور میدان نبرد را تماشا میکردند بالاخره یزدگرد مغلوب ودر سال ۲۲ هجری بخراسان پناهنده شد ولی خراسانیان چهره موافق نشان ندادند واو مجبور شد ازمرو به ماوراء جیحون بگذرد واز ترکان فرغانه زمین استمداد

کنند ، بیست هزار عسکر تازه‌دم عرب بقوماندانی احنف بن قیس از بصره و کوفه بغرض تعقیب یزد کرد در شمال مشرق فارس راه می پیمود و اینها برای بار اول از راه طبسین و بقول مورخین عرب دروازه خراسان وارد سر زمین خراسان گردیده تا مرو پیشرفتند یزد کرد نیز با کومکیان ترک از آنطرف جیحون بمقابله پیش آمدند خراسانیان در حین عبور لشکر عرب از خاک خودشان سعی کردند بدون ضرورت دست بخون مهمان نو وارد نیالایند و بگذارند ریشه ساسانی دشمن مشترک هر دو قطع گردد . همین طور هم شد و احنف سه هزار نفر پیشدار یزدگرد را در جنگ مرو معدوم ، و خان تورک را بمراجعت مجبور نمود . ولی یزدگرد هنوز زنده و در ولایات خراسان شمالی دست و پا ، و متوالیاً از چینی ها و تورکها و امراء محلی سغدیانه وغیره استمداد میکرد ، و رعایای فارسی خودش را در داخله کشور فارس برضد عرب تحریک مینمود . یزدگرد در تخارستان نزد پادشاه محلی اقامت داشت که نماینده او از چین بر گشته ، و در برابر استمداد او جواب منفی دولت چین را بواسطه بعد مسافه تقدیم کرد ، یزدگرد مایوساً از تخارستان به بلخ رفت ، و فیروز پسرش در تخارستان ماند ، تا آنکه حمله احنف بن قیس در سال ۳۱ شروع و پسر بچین و پدر در حوزه مرغاب فراری گردید در هر حال عربها که از سهولت پیشرفت سال ۲۲ در خراسان شمالی ممنون شده و هنوز از سیاست مردم اطلاع و تجربه کافی در دست نداشتند ، سال دیگر (۲۳ هجری) بخط وسطی و جنوبی خراسان نیز پیش شدند ، سهل بن عدی و عبدالله بن غسان افسرهای عرب در ولایت کرمان ، و عاصم بن عمر تمیمی در ولایت سیستان . و حکم بن عمر ثعبی در ولایت مکران ریختند ، و ساریه بن زنیم باستقامت نسا در شمال ولایت طوس بحرکت افتاد .

خراسانیان در تمام طول اینخط از جنوب مشرق بحیره خزر تا سواحل آبهای عمان در مقابل حملات عرب همان سیاست کجدار و مریز گذشته را پیروی

کرده ، وتا اندازه‌مقدور دست بجنگ دراز نمیکردند . زیرا ایشان تایزدگرد زنده و احتمال دوباره قوی‌شدن امپراطوری ساسانی موجود بود ، اضمحلال عرب رانمیخواستند . بهمین سبب خراسانیان دراین جبهه جنگ بیشتر سعی بمصالحه کرده وازراه مفاهمه ومصالحه عرب‌را بکمی قانع ساختند واگر جنگی درین میانه واقع شد آنهم نسبتهً خفیف وزودگذار بود .

درهر حال سال‌دیگر بود ، (۲٤ ه) که‌امیر المومنین عمر رض از دنیا گذشت وبرای هفت سال دیگر سر حدات غربی خراسان آرام ماند . زیرا خلیفه ثالث امیر المومنین عثمان تااین مدت مشغول پیشرفت در سواحل بربر افریقه وولایات قفقاز وتامین ولایات فارس بوده فرصت سوقیات درماوراء کشور عجم نداشت. درطی این مدت بود که ممالکت خراسان وحکومت های‌محلی آن‌برای ازبین‌بردن نفوذساسانی ، وپیش‌بینی حملات آینده‌عرب وقت‌مفصل بدست آوردند ولی‌اینها نتوانستندبه‌تشکیل‌یك‌دولت بزرگ‌خراسانی ویااقلا‌یك اتحادیه‌ازتمام حکومات محلی افغانستان بپردازند. ولهذا درروز دفاع از کشور گرفتار مشکلات زیادی گردیدند . چنانچه گفتیم درین وقت بزرگترین حکومات محلی افغانستان حکومت کابلشاهان ویادگار امپراطوریهای قدیم کوشانی‌ویفتلی آریانا بود که از جنوب هندوکش تاحوزه هیرمند شمالاً جنوباً و تادریای سند شرقاً فرمان میدادند. سلسله کابلشاهان ملقب بهرتیگین اخلاف همان سلسله پادشاهان موسوم به تگینها هستند که‌ازبقایای کوشانیان بزرگ ویفتلی‌ها بوده و بعدازانقراض امپراطوری یفتلی افغانستان درصفحات شمال وجنوب هندوکش وبعدها به تنهائی درجنوب هندوکش چراغ یکدولت افغانی وافرا روشن نگهداشتند ، این سلسله طولانی دردو طبقه تقسیم میشود . اول رتبیل‌ها یا کابلشاهان که‌ازطبقهٔ کشاتریا (جنگجو) بوده و بعدها القاب تگین و تجن اختیار کردند ، دوم

این طبقه برهاتگین و آخرین حکمران شان لکه تورمان است . سلسله دوم عبارت از طبقه برهمن است که در اوائل سمت وزارت طبقه نخستین را داشته و بعد ها کالار نام موسس این سلسله اقتدار پادشاهی را از شاهان متبوع خود سلب و در دست خویش گرفت ، و اینها بیشتر درتاریخ عنوان برهمن‌شاهیان دارند . در هرحال هردو سلسله کابلشاهان ازقرن شش تاپازده مسیحی درجنوب هندوکش حکمرانی و در کابل مرکزیت داشته بادین بودائی و برهمنی بسرمیبردند ، پادشاهان این سلسله درطول قرون مدافع حکومت خویش در برابر تورکها ، ساسانیها ، هندیهاو عربها بوده از ولایت کابل تا رودخانه سند وهامون سیستان فرمان میدادند ، تا آنکه دولت صفاری افغانستان بمیان آمده و قلمرو کابلشاهان محدود ، و متعاقباً دولت غزنوی قدم بقدم ایشان را از کابل بطرف شرق درلغمان و پشاور ، دراتك و ویهند و بالاخره در پتهنده آنطرف ستلج راند تا اینکه بکلی ازبین رفتند ، اینها در سواحل سند هم از جنوب کشمیر تا حدود ملتان حکومت‌میراندند . باقی‌حصص کشور در علاقهای خورد و بزرگی تقسیم و هریك حکمرانی مخصوص از خود داشت ، مورخین عرب القاب این امراءرا بقرار ذیل تعین میکنند : - کنار (شاه نیشاپور) ماهویه (ملك مرو) زاذویه (ملك سرخس) بهمنه (ملك ابیورد) ابراز (ملك نسا) برازبنده (ملك غرجستان) کیلان (ملك مروالرود) فیروز (شاهزابلستان) کابلشاه (شاه کابل) ترمذشاه (ملك ترمذ) شیربامیان (ملك بامیان) خداة (شاه جوزجان) خسرو (ملك خوارزم) رتبیل (ملك سجستان.رخج . داور «کابل») برازان (ملك هرات ، بادغیس ، بوشنج) مکران شاه (شاه مکران) قیقان شاه (شاه‌قلات بلوچستان) قشمیران شاه (شاه کشمیر) چنین میدانیم که اغلب این حکمرانان محلی منسوب به‌یفتلی های قدیم افغانستان بوده وبعد از انقراض آن شهنشاهی بزرگ در هر کنج و کنار مملکت دائره حکمرانی خود شان را محفوظ

نگهداشتند ، خانهای تورك و شاهان ساسانی و بعد ها چینی ها هم در تخارستان و بلخ و هرات وسائر علاقه های متصرفه خود ها استقلال داخلی این امراء را قبول و باخذ مالیاتی قناعت میورزیدند ، چنانچه درهجوم نخستین عرب در ولایت نیشاپور می بینیم که اسمی از هیاطله در تاریخ عرب برده شده و آنها را بعنوان هیاطله هرات و مدافع نیشاپور خاطر نشان میکنند ، ولی هنوز عربها در عرق و ملت شناسی بلد نبوده این هیاطلها را گاهی نژاداً عجم و گاهی تورك میشناسند ، بلاذری ، طبری و ابن اثیر وغیره نه تنها از هیاطله بتعریف تورك در طبسین و قهستان سخن میگویند بلکه طوائف تورك را همرکاب رتبیل ها در محاربات کابل قندهار و سیستان هم میدانند ، بعض مورخین دیگر نیز ازقبیل خوارزمی صاحب مفتاح العلوم وصاحب تاریخ سیستان وغیره بتقلید اینها مدافعین رخج یعنی قندهار راتورك شناخته وحتی یکنفرشان سید احمد نام مؤلف کتاب فتوحات اسلامیه در محاربه سند بین اهالی قیقان (تقریبا قلات حالیه بلوچستان) و عرب از دفاع مردم بهمراهی تورکان ذکری مینماید ، بهمین جهت است که مثلاً تیزك حکمدار بومی بادغیس تورك ، قارن هراتی باشکرش درهرات تورك ، رتبیل با اردویش درکابل همه تورك گردیده اند ، درحالیکه ما میدانیم حین هجوم عرب ، درافغانستان شمال مغربی وغربی ومرکزی و جنوب شرقی ابداً نفوذ و پای نژاد تورکی نرسیده است و اینطائفه از تخارستان آنروز بجانب جنوب وشرق وغرب گامی این سو نگذاشته اند .

خلیفه ثالث رض و افغانستان .

۳۱ — ۳۲ هجری

در سال ۳۱ هجری امیر المؤمنین عثمان بن عفان یکی از افسران مشهور عرب عبدالله بن عامر را با عسکر مکملی بخراسان اعزام نمود ، احنف بن قیس پیشدار ابن عامر که تجربه سابقه در مورد اینولایت داشت طبسین را بمفاهمه و مصالحه گرفت ، ودر قهستان مجبور بجنگ گردید ولی بزودی صلح بین طرفین قایم شد ، هنوز رجال خراسان ازطرف اجانب (چین ، تورك ، ساسانی) و خطرات احتمالی شان خاطر

جمع نبوده وخیال مقابله جدی با عرب ها نداشتند ، ازهمه پیشتر ماهویه سوری حکمدار مرو طرفدار رفتار مسالمت کارانه باعرب بوده و خود فوراً از مرو با عبدالله ابن عامر روابط دوستانه برقرار کرد ، ابن عامر ازین پیشامد استفاده و علاقهای جوین ، بحر آباد ، اسفراین ، خواف ، باخرز ، جهان مرغینان نسا ، ابیورد ، سبزوار و ابرشهر (نیشاپور) رایگان یکسان در اثر سوقیات خود بمصالحه وبعضاً بجنگ اشغال ، ونیشاپور راقرار گاه عمومی وآس الحرکات عسکری اتخاذ نمود ، همچنین او مجاشع بن مسعود را بغرض تسخیر مکرر ولایت کرمان ، وربیع بن زیاد حارثی را برای فتح ولایت سیستان ، و عبدالله بن حازم را با ستقامت ولایت هرات سوق ، ویك قطعه عسکر بجانب سرخس گسیل نمود. هنوز این ولایات افغانستان در جنگ باعرب مصمم نشده و خیال داشتند اردوی مهاجم را به پول وصلح متوقف ساز ند. چنانچه اکثراً بمصالحه گرائیده وبقبول تادیه پول وخراج تن دادند ، ولی بعضی قسمت ها دست بشمشیر بردند ، منجمله حکمدار هرات صلح را بجنگ ترجیح ، ویك ملیون درهم نقد ادا وسالانه اداء سه صد هزار درهم را قبولکرد ، ولی در سیستان اینطور نشد و ایران بن رستم حکمدار سیستان بعد از جنگ باربیع سردار عرب مصالحه کرد ، بااین ترتیب که در سه میلی زرنج مجلس مصالحه در اردوی عرب منعقد واجساد کشته گان سیستانی میدان جنگ درعوض فرش بزمین گسترده وربیع سردار عرب بالای آن جلوس نمود ، متکاء این سردار را هم اجساد کشته گان تشکیل کرده بود ، در اینوقت ایران بن رستم سواره با مؤبدان وبزرگان زرنج رسیده ونزدیك صدر ازاسپ پیاده شد ، و چون ربیع باقددراز ، چهرهٔ گندمی ، لب های قوی و دندانهای بزرگ برسر کشته گان نشسته دید بایستاد واورا به همراهان خود نشان داده گفت : «میگویند اهریمن در روز بچشم نیاید اینك به بینید كه در چشم میاید...»

ربیع ترجمه سخن اورا از زبان ترجمان شنوده بدون آنکه متغیر شود با کمال حوصله خندیدن را شروع نمود ، وبه‌ایران تکلیف نشستن نمود، ولی ایران نه پذیرفته گفت :ـ ما برین صدر تو نیائیم که نه پاکیزه صدریست.» پس همانجا فرش افگندند ونشست ومذاکره صلح آغاز گردید ، بعد از مذاکره ومصالحهٔ ربیع از زرنج گذشت وبسائر علاقه های سیستان پیش شد . ولی این علاقه های سیستان مثل شهر رشت و زرنج وسنا رود، غیره بمصالحهٔ ایران وربیع وقعی نگذاشته وجنگهای سختی با عرب نمودند .

در هر حال ابن عامر که از هیچ ژلی عسکری پا کم نمی آورد فرصت را از دست نداده ولشکری بقومانداني احنف بن قیس باستقامت ولایت بلخ وتخارستان بغرض تعقیب یزدگرد حرکت داد ، چونکه او بعد از مغلوبیت در جنگ مرغاب اینك در ولایت بلخ تمرکز گرفته وبه‌ترتیب لشکر مشغول بود، احنف توانست علاقه های مرغاب وجوزجان را بجنگ وصلح عبور وتا بلخ پیش رود گرچه این پیشرفت احنف در بلخ عارضی بوده بود سال دیگر عرب را در آن دیار دستی بهم نرسید تا آنکه قیس هیثم بر آنجا مستولی شده ولی نوبهار از رونق افتاد وشهزادگان تخاری مجبور بفرار شدند . معهذا در سنه ۵۱ شورش بزرگ ضد عرب آغاز گردید منتها تسلسل یافت قتیبه سردار مشهور عرب این شورشها را از بین برد ، ولی شهر بلخ هنوز جاهایی خراب شده وسکنه ترکش گفتند وعربها دو فرسخی بلخ بروقان را مسکن گرفتند تا آنکه اسد القسری حاکم عربی خراسان نیم قرن بعد تر بلخ را مجدداً تعمیر کرد (۱۰۷ ه) معهذا اقتدار عرب درینجا بنام بود و اصلاً اختیار در دست امراء بومی تمرکز داشت . در هر حال چون یزدگرد که از بلخ جیحون را مجدداً عبور نمود پیشرفت احنف نیز تا تخارستان امتداد یافت . عبدالله ابن عامر که این همه فتوحات را در مدت یک سال تحت نظر ترتیب داده و [illegible]

آنرا مجهول میدید بشکرانه این فتوح عزیمت اداء حج نمود ووکالت خودش را در نیشاپور به قیس بن هیثم داد.

ازطرف دیگر ماهویه سوری حکمدار محلی مرو که از تردد یزدگرد درولایات خراسان هنوز مشوش بود سعی کرد که او را هرطوری است بدست آورده و از بین به برد، بالاخره یزدگرد ساسانی نیز مثل داریوش هخامنشی بدست افتاده وبلا فاصله درنزدیکی شهر مرو از بین رفت. ازین بعد خراسانیان ازخطرات آینده ساسانیان خاطر جمع گردیده ودر صدد دفاع از کشور خود بمقابل عرب برآمدند، اینست که جنگهای متواتر وانقلابات ملی برضد عرب شروع وتقریباً دو صدسال دوام کرد؛ تا بالاخره حکومت ملی طاهریهٔ خراسان به میان آمده وامنیت طبیعی در کشور افغانستان قایم شد.

دفاع خراسانیان در مقابل عرب : چنانچه دیدیم در سوقیات سال ۳۱ عربها در افغانستان از یك طرف خراسانیان استفاده کردند که بقایای ساسانی وتورك ونفوذ چینی از صفحات غرب و شمال کشور به یکلی برافتاد. و از دیگر طرف عربها مستفید شدند ازاینکه بنام تعقیب یزدگرد وقطع ریشه ساسانی در خراسان قسماً نفوذ سیاسی و نظامی بهم رساندند، گرچه تا هنوز این سوقیات شدت نداشته، وپیشرفت عرب درولایات هرات، مرو، بلخ وتخارستان عارضی وموقتی بود، ولی درولایت نیشاپور وسیستان، کار رنگ دیگری داشته وعجالتاً هردوجا مرکز لشکری واداری عرب قرار گرفته بود، قیس بن الهیثم درنیشاپور و وکالت عبدالله ابن عامر ومردی ازبنی حارث درسیستان ووکالت ربیع بن زیاد درجست واین هردو مشغول تعمیم نفوذ سیاسی ودینی عرب درمنطقه حکمرانی خود شان بودند.

قارن هراتی : ولی همینکه خراسانیان دیدند تورکان در ماوراءالنهر عقب نشسته وچینی ها تخارستان را ترك گفته وساسانی ها ۳۲ ه بواسطه کشته شدن یزدگرد در سال ۳۱ از بین رفته اند. در تمام ولایات

بغرض مقابله باعرب مشغول ترتیبات شدند. حکام محلی وبقایای امرای یفتلی درشمال وغرب خراسان جنبشی بخود داده، واز همه اولتر مردی از هرات موسوم به «قارن» درسال ۳۲ هجری بجمع عسکر مشغول واز علاقه های بادغیس وهرات اردوی قوی ترتیب وبلا فاصله بمرکز عرب در نیشاپور حمله کرد. هجوم اینشخص آنقدر قوی بود که قیس بن هیثم تاب نیاورده و باستقامت بصره حرکت کرد. و نویسندگان عرب بامبالغه تعداد اردوی قارن را بچهل هزار نفر رسانده اند. درهر حال قارن ولایت هرات وقسمتی ازولایت نیشاپوررا مسترد واسراء زیادی از ساخلوی عرب گرفت. مگر هنوز عبدالله ابن خازم قوماندان مشهور عرب در نیشاپور موجود ودر صدد مقابله با قارن برآمد. عبدالله یکی از بهترین قوماندانهای عرب بوده وبزودی قوای خودش راجمع و باجرای یك شباخون هولناکی اقدام کرد. چهار هزار سواره اینشخص بانیزه هائی که هریك پارچه روغن زده و آتش گرفته داشت در دل مظلم شب در اطراف اردوی نیمه غافل قارن تاختند تولید سراسیمه گی واشوب نمودند. ولی شخص قارن از جا در رفته بلادرنگ سوار و وارد میدان جنگ گردید. قارن در جنگ آنقدر مقاومت نشان داد که بالاخره در رزمگاه کشته، و عسکر بی سردارش مغلوب ومتفرق گردید، وباین ترتیب اردوی عرب در وهلهٔ اول از دست دشمن قوی خلاص، وباستقرار امر امنیت موفق شد.

جنبش سیستان: از دیگر طرف سیستانیان نیز مثل هراتیان برای دفع عرب حاضری دیده، والی ربیع بن زیاد را از سیستان اخراج، ونماینده های عرب را از بین برداشتند. اما عربها هم غافل نبوده مجدداً برای تسخیر خراسان ترتیبات تازه و جدی گرفتند، و جنگهای سختی بین طرفین رخ داد. ابن عامر امیرالمؤمنین از بزرگترین مردان عرب عبدالرحمن بن سمره را با لشکری فدا کار وعدهٔ از فقهاء بزرگ مستقیماً بعزم فتح و تعمیم

اسلام در سیستان اعزام نمود واز همین وقت قوماندانی عسکری واداره ملکی سیستان مستقل گردید. در هر حال عبدالرحمن تازرنج پیشرفت اما ایران بن رستم حکمران سیستان بسیاست دیرینه با ابن سمره از در صلح درآمده وقرار داد ربیع بن زیاد را مجدداً قبولکرد ، وعبدالرحمن نقشه بزرگ برای فتح تمام هامون سیستان وحوزه هیرمند وارغنداب تازابل وکابل طرح وبعملی ساختن آن آغاز کرد. واز دیگر طرف در صفحات شمال هندوکش نیز عربها بجدیت مشغول کار گردیده وقدم بقدم پیش رفتن را شروع کردند ، وحتی در افغانستان جنوبی وجنوب شرقی از پسانتر بعملیات حربی پرداختند .

ولایات شمالی افغانستان وعرب . از ۲۲ تا ۱۲۹ هجری

چنانچه دیدیم حمله اول عرب در اراضی شمالغربی افغانستان درسال ۲۲هجری ابتداء ازطبسین آغاز کرد ، واین حمله پیشتر به یکنوع عبور نظامی شباهت بهم میرساند تاحمله مستقیم . چه عسکر عرب یزدگرد پادشاه فراری فارس راتعقیب مینمود وبهمین مطلب آنها توانستند تامرو پیشروند واهالی عرض راه نیز سعی میکردند ممانعتی از عبور عرب بعمل نیاید . حمله دوم عرب باز بهمین مقصد در سال های ۳۱-۳۲ از نیشاپور تا بلخ وتخارستان امتداد یافت باین ترتیب که در سال ۳۱ هجری نماینده عبدالله ابن عامر با حکمران بومی هرات معاهدۀ در برابر تادیه خراج عقد کرده راه سوقیات را باستقامت باختر باز نمود . ابن عامر که هنوز بصفت امیر خراسان مفتوحه نشسته بود امر کرد تا احنف بن قیس با لشکری کافی بخط مرغاب حرکت نماید .

باذان حکمدار مرغاب: حکمدار محلی مروالرود « باذان » بمقابله شتافت و بعد از جنگ سختی در شهر متحصن گردید ؛ احنف چنانچه شیوه اسلام بود اورا کتباً دعوت بقبول اسلام ، یا تسلیم وجزیه ، ویا جنگ نمود ، ولی معلوم است شرط اول با روح خراسان موافقت نداشت ، زیرا از روزگاران

قدیم این ملت عادت نکرده بودند امور ذوقی ومعنوی خود شان را بانوك شمشیر عوض کنند ، طریقه های عناصر پرستی قدیم وزرتشتی همه مولود طبع آریائی بوده ، برهمنی وبودائی نیز بعلاوه آشنائی نژادی وتاریخی از راه تشویق وتبلیغ در بین جامعه انتشار یافته بود نه بقوت سلاح ، ترکتازان اجنبی اعم از یونانی وچینی و تورکی هم چنین تحمیلاتی نکرده بودند علاوه هنوز خراسانیان بزبان عربی و مزایای دین اسلام پی نبرده بودند و لهذا در اول وهله پیشنهاد قبول اسلام در مناطق مختلفه افغانستان رد گردید ، باذان نیز مثل سائر امراء محلی این تکلیف قوماندان اسلام را تردید کرد ، ولی برای مذاکره راجع به آن دو امر دیگر « ماهك » برادرزادهٔ خویش را با نامه ئی وترجمانی نزد احنف اعزام کرد ، باذان درین نامه بسردار عرب نوشته بود که : « جدم از سواران نامور کشور ، و کشندهٔ گرزهٔ اژدهائی درین منطقه بوده وچون گروهی را ازستوهٔ اژدرها رهانیده بود بحق اینسرزمین را به تیول گرفته است ، چنانچه تو خواسته باشی بمصالحهٔ گرائی شناختن این اقطاع من و عفو خاندان من از اداء خراج شرط نخستین است ، در آنصورت شصت هزار درهم بعنوان خراج بتو پرداخته خواهد شد . احنف بقبول پیشنهاد باذان تن داده و چنین جواب نوشت : نامه ات رسید از مطالب تو دانستم ، مسئول تو قبول است و بر تو و خاندانت خراجی نیست ، اما کمك مسلمین بر همه شما لازم است ، وجانبین براین معاهده استوار خواهیم ماند . احنف در آخر مکتوب زیاد کرده بود : اگر مسلمان میشدی منزلت وثقه کافی حاصل میکردی وبسائر مسلمین برابر میگردیدی . یکشنبه محرم ۳۲ هجری . نامهٔ احنف مختوم بمهر خودش وچند نفر سرداران بزرگ دیگر عرب بود . طبری این مکاتبات را نقل میکند (تاریخ الامم والملوك جلد پنج ص ۸۱) باین ترتیب بین طرفین مصالحه برقرار واردوی اسلام باستقامت شرق بحرکت افتاد .

جنگ مرغاب : در حدود مر والرود وموضع موسوم بقصر احنف، عسکر احنف باقوای ملی که بقول مورخین عرب بالغ برسی هزار نفر بود ملاقی شد، این عسکر از مناطق دور وپیش مرغاب و میمنه وجوزجان جمع و برای مقابله با عرب حاضر پیکار گردیده بود، عربها از کثرت عدد طرف مشوش بوده اند، ولی قضاً منطقه حرب طوری واقع بود که جناحین عرب را دریا وکوه استوار داشته وطرف را ضیق محل مجال نمیداد تا کل قوایش را بکار اندازد، درهر حال جنگ شروع وبالاخره منجر بغلبه عرب گردید. ازین بعد احنف توانست به گوزگان گذشته وبه بلخ برسد، حکمران محلی بلخ نیز در عوض قبول تادیه پولی توانست با احنف مصالحه نماید، احنف از آنجا جیحون را عبور و با ستقامت ولایت خوارزم بحرکت افتاد، ولی شدت سرما او را مجبور نمود ازین آرزو چشم پوشیده وبخوارزم نارسیده ببلخ مراجعت واز آنجا به نیشاپور عودت کنند. متعاقباً تمام این فتوحات نیمه پخته احنف در حرکت قارن هراتی از بین رفته و تنها منطقه نفوذ عرب منحصر بولایت نیشاپور گردید، که در آنجا عبدالله خازم تا سال ۳۹ هجری بعنوان حاکم عرب حکومت می نمود.

ماهویه حکمدار مرو: درسال ۳۶ ماهویه حکمدار محلی مرو یعنی آنمردیکه سیاست اتحاد باعرب را بفرض از بین بردن دشمنان تورکی وچینی ونفوذ ساسانی تعقیب میکرد، بعد از آنکه یزدگرد را از بین برده وعجالتاً از قوای تورک وچین اثر خطرناکی نمیدید، برای استطلاع از چگونگی اوضاع عرب شخصاً بدربار خلافت سفر نمود اینوقت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه خلیفه بود، وبا ماهویه معاهده قدیم ابن عامررا درمورد ولایت مرو تجدید وهم منشور رضایتی عنوان دهاقین وسواران مرو عنایت کرد، ولی همینکه ماهویه وارد مرو شد چون از وقایع اختلافات مرکز خلافت وجنگ جمل وغیره اطلاع کافی داشت درصدد همکاری با سائر خراسانیان برآمده وبزودی سرحدات

شا پور را در مقابل عرب استحکام نموده ند . خلیفه رابع رض از استماع
ن خبر در سال ۳۷ جعدة بن هبیره را بصفت والی به نیشا پور اعزام کرد ، ولی
الی ازقبول او استنکاف ورزیدند وجعدة مجبور بعودت شد ، وامیرا لمؤ منین
عوض خلید یربوعی را باقوت کافی سوق نموده ، اما او نیز مجبور شد با نیشاپور یها
رو یها هردو مصالحهٔ امضا کنند فقط با شرط اینکه دو دختر از یك خاندان
حتشم مرو به او بدهند تا بحضور خلافت تقدیم کنند ، این قرار عملی شد ،
دخترها بمرکز خلافت رسیدند ولی چون در دعوتی که از آنها به تکاح
مل آمده نه پذیرفته ، و خواهش از دواج باپسران امیرالمومنین نمودند ،
شانرا نیز خلیفه اسلام رد کرد ودخترها به مرو مراجعت نمودند ، طبری در
د ۵ ــ ۶ تاریخ امم والملوك خود ازین وقایع قصه میکند (جلد ۵
۲۳۲ جلد ۶ ص ۳۵) ازین بعد نفوذ عرب در حصص خراسان شمالغربی
موضوع و مفهومی نداشت ، تا آنکه دولت اموی در شام مستقر و مجدداً
حات اسلامی آغاز شد .

اولین خلیفه اموی : در ۴۲ هجری امیر معاویه اولین خلیفه خاندان
ی قیس بن هیثم را بولایت نیشا پور اعزام کرد ولی هنوز دائرهٔ نفوذ او
بن ولایت تجاوز نمیکرد ، در سال ۴۷ هجری حکم بن عمرو غفاری
وان والی خراسان گرفت ، او خواست از ولایت
یور قدمی فراتر گزارد ، لهذا باستقامت ولایت هرات سوقیات و بواسطهٔ
نتان دلیر خود ش المهلب با ولایت غور داخل جنگ شد ،
المهلب باسعی زیادی که کرد نتوانست در برابر قلاع مستحکم و مردم
شور غور کار اساسی از پیش برد ، و در آخر مساعی او معروف [illegible]

خودش را ازین ولایت نجات بخشد، درعوض غفاری از نیشاپور به ولایت مرو کشیده، وچون ازماهویه اثری نبود، آنجا تمرکز اختیار کرد، البته این اقدام غفاری از نظر سوق الجیشی بماوراءالنهر قیمتدار بود.

اما امپراطوري فعال بني امیه نمیخواست باینچیز ها اکتفا نماید بلکه منظور او استیلا بر تمام دنیا معلوم آنوقت بود، خلیفه المسلمین امیر معاویه مؤسس این سلسله که در دمشق نشسته، ودربار خلافت اسلامی را به تجملات مرسومه روم شرقی آراسته بود، تنها مرد بزرگ جهانداری نی، بلکه شهنشاه جهانگیری هم بود، بحریهٔ قویهٔ او آبهای مدیترانه را بطور متوالی شگافته وجزائر را یکی پی دیگری استیلا مینمود، وقشون بیمانند و فداکارش در شرق و غرب مصروف جهانکشائی و پیکار، و بحریه همین مرد بود که به جزیره سیسل حمله وقسطنطنیه قلب امپراطوری روم شرقی را درمحاصره کشید.

توطن قبایل عرب درخراسان شمالی

در هر حال درعهد همین پادشاه در سال ۵۱ هجری افسر مقتدری چون ربیع بن زیاد حارثی با پنجاه هزار عسکر بطور خانه کوچ درکشور خراسان اعزام شد ربیع در قهستان باعده از عساکر مدافع بادغیسی هرات مقابل و فاتح شده بلا فاصله باستقامت بلخ بحرکت افتاد، ربیع دربلخ از مشاهده اوضاع باینفکر افتاد که بهتر است با اهالی از درصلح داخل شود لهذا بزودی حکمران محلی بلخ قرار داد قدیم احنف را با او تجدید نمود. ربیع ازین بعد جیحون را عبور و بعد از زد وخوردی با اهالی ماوراءالنهر مراجعت و در ۵۳ از دنیا گذشت، ربیع مرد ولی ریشه های او قوی شده میرفت مهاجرین خانه کوچ عرب در نقاط مهمهٔ شمال کشور رحل اقامت انداخته وبا مردم بناء آشنائی وحتی خویشاوندی گذاشتند، این اختلاط ومراوده بتدریج زیاد شده وغبار بیگانگی ونفرت را تااندازه ازبین طرفین

میسر داشت ، واز دیگر طرف اهالی بحقیقت دین اسلام آشنا شده ومیرفت که آهسته آهسته برای قبول این دین متین بدون اجبار حاضر شوند. حکام آیندهٔ عرب نیز سعی کردند حتی المقدور باخراسانیان که بسهولت سر دربند کسی نمی آوردند بامدارا ومساوات بیشتری رفتار کنند ، چنانچه در تمام نقاط متصرفه و مطیعه خراسان معامله غالب و مغلوب وجود نداشت ، و عمال دولت مقتدر اموی از مفتوحین به کمی قانع شدند ، و گذاشتند مرور زمان ومؤانست دائمی طرفین رابهم نزدیک واسلامیت را تعمیم بخشد ، بهمین جهت است که مورخین از قبیل ابن اثیر وغیره ملتفت این نکات بود ، و گفته اند مسلمین درخراسان نتوانستند اسلامیت رابافتوحات خودشان دوش بدوش ترویج کنند .

توجه عرب بماوراءالنهر : درهر حال بعد از مرگ ربیع سائر حکام عرب که وارد خراسان شمالی شدند ازقبیل عبیدالله ابن زیاد در ۵۴ وسعید بن عثمان در ۵۶ ، واسلم زرعه ، و عبدالرحمن بن زیاد در ۵۹ ، اینهمه بیشتر درمرو بوده و بجنگهای ماوراءالنهر مشغول میشده اند ، چنانچه بدون سعید که ترمذرا آنهم بمصالحه گرفت دیگر هیچکدام درحصص خراسان کارمهمی از پیش نه بردند ، امیر معاویه هم درسال ۶۰ ازدنیا چشم پوشید ، ودر ۶۱ (خلافت یزید) سلم بن زیاد والی خراسان شمالی گردید ، اینشخص در نتیجه رفتار خوبی که نمود توانست قلوب خراسانیان را جلب کند ، ولی مردم میخواستند بکلی سلطهٔ عرب از بین برداشته شود ، سرکردگان ملی خراسان قرار گذاشته بودند که در زمستان دریکی از شهرهای کوچک خوارزم اجتماع و کانفرانسی تشکیل ، و پلانهای حرب ومدافعه ضدعرب طرح ، ودر تابستان عملی سازند ، سلم زیاد عندالوظیفه مجبور بود این طرح را از بین بردارد ، و لهذا ششهزار عسکر بقیادت مهلب در شهر کانفرانسکه خوارزم سوق ، و اینها درشبا خون ناگهانی آنشهر را محاصره کردند ، اهالی بزودی توانستند در نقد پنجاه ملیون

نقد وجنس افسر عرب را راضی ورؤساء ملی را از خطر نجات بخشند ابن اثیر اینوقایع را بتفصیل ذکرمیکند (جلد٤ص٤٩ ـ ابن اثیر مؤلفه ابو الحسن علی بن محمد) خراسانیان ازین پس برضد سلم زیاد شده ودرهرجاسر بشورش برداشتند و مرویان خود سلم را ازطرف خویش معزول داشتند، درینوقت خلیفه یزید دردمشق مرده وجایش را امیر معاویه دوم اشغال کرده بود، سلم جانب نیشاپور مراجعت کرد، وعبدالله خازم را عوض خود گماشت خراسانیان درین میانه از تعصب قبیله وی عرب استفاده، ودر ورود عبدالله طرف مخالفین او را التزام کردند، عبدالله مجبورشدمدتی بامروومروالرودجنگیده وحکومت خودرااستقراری بخشد، ولی مردم درهرات تمرکز گرفته اوس ثعلبه را برضداو آمادهٔ کارزار ساختند، یکسال دیگر عبدالله درهرات مشغول جنگ ماند تافتح نمود، وآنگاه در سال ٦٥ به مرو بازگشت و تا ٧٢ باقیماند. خلیفه مروان اول در ٦٥ مرده وجایش را امیر عبدالملك خلیفه معروف اموی اشغال کرده بود، ولی خراسانیان نگذاشتند عبدالله خازم با امیرالمؤمنین بیعت نماید لهذا عبدالله اعلان استقلال خراسان نمود، بکیروشاح دشمن دیرینه عبدالله در خراسان ازطرف خلیفه بعوض اومنصوب وبلا فاصله باقبایل و اتباع خود داخل جنگ برضد عبدالله گردید، مدتی جنگهای خونینی بین این قبایل و سرداران عرب جاری بود تا بالاخره در ٧٢ عبدالله کشته، وبکیر بن وشاح جای او نشست، خلیفه دمشق در ٧٤ هجری امیه بن عبدالله را بعنوان والی خراسان مقرر نمود، ولی خراسانیان توانستند بار دیگر درامه سابق را تماشا نمایند، باینمعنی که بکیرتن درنداد واونیز مثل عبدالله اعلان استقلال امارت خراسان نمود امیه بااو داخل جنگ شد. وپس از یکرشته جنگهای صعبی که قوای اصلی عرب را در خراسان شمالی به تحلیل میبرد، بالاخره درسال ٧٧ توانست بکیر را کشته وخودش بحکومت مستقر گردد، امیه ازین پس دلیرتر شده از

مرو ببلخ عسکر کشید و خواست اینبار مستقیماً ولایت بلخ را مثل نیشاپور و مرو تحت اداره خود قرار دهد ، ولی مردم از در جنگ پیشامده وبطوری شدید مصروف پیکار شدند که امیه باتمام قوای خود محصور شد ، امیه با زحمت زیاد توانست خودش را ازچنگ بلخی ها نجات داده ودر مرو برساند .

حجاج وقتیبه : عبدالملک که در دمشق اتصالاً اخبار خراسانیان را میگرفت احساس کرد اداره ولایات آنها انضباط سختی میخواهد . لهذا در ۷۸ـ امیه را ازحکومت معزول وامور خراسان مفتوحه را بیکی ازفعال وجدی ترین مردان عرب یعنی حجاج ثقفی داد ، حجاج مهلب را باداره خراسان شمالی وعبیدالله بن ابی بکره را بحکومت سیستان اعزام کرد ، مهلب مرد متقی ونیک نفسی بود ، بمردم ضرری نرساند وتا ۸۲ بمقام خود باقیماند ، والبته کار بزرگی هم در خراسان شمالی انجام نداد ، حجاج یزید را عوض او مقرر ، و در ۸۵ مفضل را بجای یزید گماشت . ولی هیچکدام از گذشتگان خود در خراسان شمالی قدمی فراتر گذاشته نتوانستند . لهذا عبدالملک شخصاً قتیبه معروفترین سرداران عرب را بحکومت خراسان مفتوحه انتخاب واعزام نمود .

قتیبه همینکه در مرو رسید ایاس بن عبدالله را بامور حرب و عثمان بن سعید را بامور خراج ودفتر مقرر ، و خودش باستقامت جیحون حرکت کرد ، قتیبه از جیحون عبور و در علاقه چغانیان وشومان بحکمرانان بومی آنجا معاهده ومصالحه برقرار نمود ، واز دیگر طرف بواسطه برادر خود صالح در ماوراءالنهر تا فرغانه فتوحات کرد ، متصدیان کار آزموده او نصر بن سیار در علاقه های کاشان اورشت واخسیکت فتوحاتی ومعاهداتی نمود ، وقتیبه شخصاً تابلخ پیش رفت ، حکمدار محلی بلخ که عنوان اسپهبد داشت ومرد دنیا دیده ومجربی بود در اول بغرض معلوم کردن مقدار طاقت حریف چند بار باوی جنگ نمود وبعدها معاهده ومصالحه قتیبه را قبول کرد .

نیزک بادغیسی : قتیبه پس ازین نامهٔ بحکمران محلی بادغیس «نیزک» مرقوم و بواسطه سفیر خود سلیم نام اعزام کرد ، قتیبه درین نامه لهجه درشت بکار برده و گفته بود اگر اسراء عرب را که در دست داری رها نکنی بخدا و ند قسم است تا زنده ام از جنگ تو دست نخواهم کشید تا ترا بچنگ آرم. نیزک بعد از مطالعه مکتوب قتیبه سفیر او را از طرز مخاطبه قتیبه تلویم کرد ، و گفت با همچو منی اینطور سخن گفتن از احتیاط دور است ، سفیر آنقدر هوشیار بود که علی الفور با ملایمتی تمام گفت گرچه قتیبه طبعاً مرد شدید است ولی در مقابل سخنان نرم بی اندازه ملایمت ختیار میکند ، و این نکته را زیاد کرد که بگمان من مصلحت طرفین در مصالحه میباشد ، نیزک پیشنهاد کرد درینصورت باید قتیبه قبول کند که برای همیشه عسکر و بد خول و عبور از خاك بادغیس مجاز نیستند . سفیر قتیبه نزد او عودت و پیشنهاد یزک را تقدیم کرد و قتیبه نیز که مثل سائر سردا ران هو شیار عرب میخوا ست ز عدم مرکزیت و اتحاد خراسان شمالی استفاده کند ، عجالتاً اینقرار را پذیرفته فیصله امر بادغیس را بوقت دیگر گذاشت . قتیبه به بخارا و صغد عسکر کشید بعد از حرب و صلح مراجعت نمود ، درین سفر نیزک حکمران باد غیس هم با عتماد معاهده خویش با او بوده طرز جنگی قتیبه را باهشمن ترصد میکرد ، چونکه ربها بر شجاعت جبلی خود اینك فنون جنگی را از محاربات روم و فرس ستفاده و اضافه کرده بودند. قتیبه در آمل رسیده بود که نیزک ازو وداع ، و بلا اصله بجانب بلخ کشید ، حرکت نیزک آنقدر سریع بود که فقط در نوبهار دم گرفت ونکه او از جانب قتیبه احساس خطر میکرد ، این احساس نیزک مقرون بحقیقت د و متعاقب حرکت او قتیبه از اذنی که داده بود پشیمان و مغیره بن عبدالله را به قیب او اعزام کرد ، نیزک داخل وادی خلم شده بود که مغیره رسید ، ولی چون ید تاب نبرد نیزک ندارد ، ناکام مراجعت کرد ، نیزک این حرکت قتیبه را ای شکستن معاهده دلیل گرفته و اعلان مخالفت نمود ، نیزک خواست اینبار

تمام قواء پراگنده قوم را جمع و متفقاً برعلیه نفوذ عرب بکار اندازد ، لهذا به امراء معروف محلی ازقبیل «جغبویه» شاه محلی تخارستان ، اسپهبد ولایت بلخ رئیس ملی مرو «باذان» وسائر حکمرانان جوزجان ، فاریاب و طالقان نامه های نوشته ، وایشهمه را به تشکیل یك اتحادیهٔ ملی ضدعرب دعوت کرد وهمچنین به رتبیل کابلشاه اطلاعداد که در صورت مغلوبیت این اتحادیه از عرب ، قلمرو کابلشاه پناه‌گاه فراریان و خزینه احمال و اثقال شان باشد . رؤساء ولایات شمالی همه این دعوت نیزك را پذیرفته وقبول کردند که حسب مقررات او در تابستان سال آینده بحیث مجموعی با عرب داخل پیکار شوند . رتبیل شاه بعلاوهٔ قبول پیشنهاد نیزك زیاده کرده بود که هنگام لزوم برای استخلاص رؤساء این اتحادیه ازدست عرب داخل اقدامات نیز خواهد شد ، در میان تمام این مدعوین نیزك از جانب جغبویه فرمانفرمای تخارستان تشویش داشته ، و برای رفع این اندیشه بترتیب مخصوص جغبویه را محترمانه بازنجیر زرین محبوس ودر اردوی خود توقیف نمود ، اما جغبویه اظهار موافقت کرده ، ونیزك نمایندهٔ عرب را که بعنوان حاکم در پهلوی شاه تخارستان اقامت داشت طرد و اخراج نمود ، و نیزك در بغلان که دارای قلعهٔ مستحکم جنگی بود قرارگاه اتخاذ کرد . رؤساء ولایات هنوز درصدد تهیهٔ حرب و لوازم جنگ سال آینده بودند که در همان زمستان عبدالرحمن برادر قتیبه در بروقان بلخ با دوازده هزار عسکر [illegible] توقف اختیار کرد ، قتیبه [illegible] در نهایت غضب بعلاوهٔ مرو الروذ حمله کرد ، [illegible] طالقان جنگ [illegible] پیش شد و تلفات طرفین سنگین بود ، قتیبه [illegible] بدست آورد همه را درطول چهار فرسخ [illegible] وخود بسمت فاریاب حرکت کرد ، هنوز ترتیبات جنگی [illegible] بود ، ولهذا

حکمرانان محلی هردو جا بمصالحه پیش آمدند، قتیبه بعجله جانب بلخ حرکت کرد، اینوقت برادر او عبدالرحمن بصفت پیشدار بخط تاشقرغان پیش میرفت، نیزك معابر بغلان را بمردان جنگ محکم نمود، و عبدالرحمن ومتعاقباً قتیبه مجبور شدند مدتی درخطوط اولیه نیزك مشغول جنگ باشند چون قتیبه از دست یافتن بقلعه جنگی نیزك مأیوس، و خطوط مواصله و غله رسانی خودش را طولانی وزیرخطر میدید، سعی کرد راه علاجی بدست آرد درینوقت جاسوسی ماهر اوراازمعبرنهانی این قلعه آگاه ساخت، وسپاهیان قتیبه بسرعت و ناگهانی داخل قلعه شد، درینجا جنگ سختی رخداد ولی کار گذشته بود قلعه مفتوح و عسکر نیزك اکثراً تلف گردید، اما نیزك مردی نبود که باین سهولت ازبین رود، او بسرعت جانب سمنگان اندراب در دامنه هندوکش عقب نشست، و قلعه جنگی موسوم به «کرز» رامعسکر گرفت، قتیبه وقت را ازدست نداده و بعجله اورا تعقیب و در دو فرسخی کرز وضع الجیشی اختیار کرد نیزك ذخائر قیمتدار خودش را از درهٔ خاواك و قله هندوکش عبور و بدربار کابلشاه فرستاد، وخود بجنگ ودفاع استوار نشست، قتیبه دو ماه مشغول جنگ حصار بود، وآهسته آهسته خزان نزدیك، وخطر حلول زمستان و بندش راها پیشتر می آمد. قتیبه که اینخطر را احساس و تهدید بزرگی درین نقطه دوردست برای اردوی عرب میدانست مجبور شد خلاف رسم عرب و حکم آئین اسلام یعنی به نقض وعده رفتار کند. لهذا او بسلیم بن ناصح امر کرد که برسم سفیر نزد نیزك رفته با او مذاکره صلح آغاز و در نتیجه اورا برای ملاقات قتیبه حاضر کند. منتها در وعده و امانی که به او خواهد داد از قول خود سفیر باشد نه قتیبه. قتیبه سفیر را در صورت عدم کامیابی تهدید بمرگ نمود و سوگند برداشت که اورا بدار خواهد زد. در هرحال سفیر مذکوربعد از آنکه در کمینگاهای راه عساکر مسلح و مخفیانه گذاشت خودش باباری ازحلوا و نان داخل

قلعه نیزک شد ، درینوقت قلعه کرز مثل طبل اماسیده جلوه نموده ، و از ارزاق و سلوفه محروم بود ، بعلاوه مرض چیچک در کرز وبائی شده سبب مرگ اطفال و هراس ساکنین آن گردیده بود ، حتی جغبویه سکمدار پیر تخارستان نیز ازین مرض اطفال را در کرز گذرانید سفیر قتیبه بحضور نیزک قبول و هدیه حلوا را تقدیم نمود ولی قحط غله کار را بجائی رسانیده بود که اتباع نیزک جاده ادب را انحراف و بدون استیذان بخوردن حلوا و نان درروی هوا شروع کردند ، سفیر مسئله صلح را مطرح قرار داده و نیزک را بقبول ملاقات قتیبه دعوت نمود ، نیزک اظهار عدم اعتماد بقول قتیبه را در میان آورد ، سلیم گفت من بتو قول امان و اطمینان میدهم آیا قبولداری ؟ نیزک جواب دادنی ! ولی اتباع او که هنوز بخوردن حلوا مشغول بودند متفقاً فریاد کردند آری ! نیزک که نقطه ضعف عسکر و قلعه کرز را احساس میکرد ، زیاده ازین گفتگو را با سلیم لازم ندیده و برای عقد مصالحه و ملاقات قتیبه حاضر شد ، نیزک تا مراجعت وکالت خودش را در کرز به « شقران » برادر زاده خود داد ، و جغبویه و سول نامی را بوکالت خود گذاشته وهردو باتفاق سفیر عرب وعدهٔ از محافظین خویش از قلعه خارج شدند ، همینکه بقرارگاه قتیبه نزدیک شدند ، عساکر کمین کردهٔ عرب از جا در آمده و بین نیزک و جغبویه با عساکر محافظ آنها سدی کشیدند ، درهمین آن بود که نیزک سلیم را مخاطب قرارداده و فریاد کرد خیانت .. درهر حال نیزک و جغبویه دیگر اسیر بودند ، و قتیبه فوراً بقلعهٔ کرز شتافته مرد و مال هرده را تحویل گرفت ، ودرین مدت که دوازده هزار اتباع نیزک وجغبویه را بقتل رسانید .

قتیبه جمله مراتب را بواسطهٔ سواران چابک بحجاج مرقوم و راجع بکشتن نیزک استیذان نمود ، حجاج از قتیبه قوی القلب تر بود و لهذا فوراً امر قتل او داد چهل روز گذشت تا جواب حجاج به قتیبه رسید ، آنگاه قتیبه نیزک و برادرش را بدار زده وسر او را چنانچه رسم امویها بود بحضور حجاج تقدیم کرده ،

جغبویه شاه تخارستان نیز بدربار دمشق اعزام و بالاخره در آنجا جان داد ، و باینصورت قتیبه از دشمن جراری خلاصی یافت . ابن اثیر بتفصیل ازین داستان قصه میکند ، (ابن اثیر جلد ٤ ص ٢٦٣)

قتل یرغمل قتیبه : قتیبه از اندراب بمرو مراجعت ، وحکمران جوزجان را احضار و یرغمل های چندی ازو گرفت ، ولی حکمران مذکور درعودت خود مریض وفوت شد ، وچون قتیبه بعد ازمعامله بانیزك اعتبار قول وعهود خودش را درنظر خراسانیان باخته بود لهذا مردم گمان کردند حکمران جوز جان نیز از طرف قتیبه کشته شده ، پس یرغمل عرب (حبیب بن عبدالله باهلی) راکه درنزد حکومت محلی جوز جان بود از تیغ کشیدند ، قتیبه بناچار بقیه یرغملهای جوز جان را در مرو بقتل رسانید ، حکمران شومان هم از قتیبه سلب اعتماد کرده وبجنگ حاضر شد ، این حکمران جنگی باتمام مردان خود در میدان جنگ کشته ، وقلعه او بواسطه منجنیق شگاف خورده آل و اولاد او اسیر گردید . قتیبه ازین بعد در کش ونسف سوقیات وبعد از فتح متوجه جنگ فاریاب شد ، اهالی دولت آباد سخت جنگیدند وچون قتیبه از خراسانیان متنفر بود اینبار بعد از فتح فاریاب بر خلاف رسم عرب و اسلام تمام آنجا را بسوخت ، و بسبب همین عمل نزد عرب نام متحرق گرفت ، قتیبه ازین پس بسغد و بخارا سوقیات و اخذ خراج نمود وضمناً برای اطلاع مردم بخارا وتعمیم اسلام اجازه داد قرآن کریم بزبان دری آنروز خوانده شود وخود درصدد هجوم بقلمرو کابلشاه برآمد ولی هیئت سفارت رتبیل نزد قتیبه حاضر واداء باج و قبول نماینده عرب را در مرکز کابل پذیرفته وباین ترتیب باقتیبه مصالحه برقرار کردند . وقتیکه قتیبه خواست بخوارزم سوقیات نماید خوارزمشاه عیناً رفتار رتبیل را تعقیب وباقتیبه بقبول اداء خراج صلح نمود . قتیبه آرام ننشست وعلی الرغم معاهده ئیکه باحکمران سمرقند داشت

بجانب او عسکر کشید. حکمدار سمرقند بجنگ پیش آمد و از حکمداران شاش و فرغانه کمک خواست. معهذا در جنگ پیشقراول سپاه سمرقند مغلوب و متعاقباً شهر سمرقند از منجنیق شکاف خورده وشهریان بقبول اداء دو ملیون درهم و تاسیس مسجدی در شهر و سی هزار عسکر بعرب دادن مصالحه نمودند وقتیکه قتیبه با عسکرش در شهر بغرض اداء نماز داخل شد دیگر نخواست بحکم معاهده تن داده وخارج شود بلکه حکمدار سمرقند را اخراج و غنایم زیاد گرفته؛ دختری از شهزادگان محل را باخبر این فتح نزد حجاج فرستاد، دختر بحضور خلیفه ولید (۸۶ ـ ۹۶) رسید وبعدها یزید ازو متولد شد، ترتیب فتح سمرقند در خراسان بد تلقی شده وخراسانیان آنرا دلیل حیله‌گری به بدقولی قتیبه گرفتند، اما قتیبه اهمیت نداده مغیره بن عبدالله را بخوارزم سوق وحکمران آنجا را مجبور به تادیهٔ باج وقبول حاکم تازه عرب در پهلوی خود نمود. قتیبه با چنین جرأت وحماقتی تا اواخر قرن اول هجری در خراسان حکومت راند، ولی ولید اول در ۹۶ فوت وجای اورا سلیمان اشغال ولهذا انحطاط قتیبه آغاز گردید، چونکه قتیبه و حجاج هردو در مشورهٔ ولید راجع بخلع سلیمان از ولیعهدی وتقرر عبدالعزیز پسر و [illegible] [illegible] همفکر و موافق بودند، پس همینکه [illegible] قتیبه در خراسان [illegible] بحضور خراسانیان [illegible] [illegible] دعوت به بیعت شخصی خود نمود. عربها حاضر بشنیدن این خطابه نبوده [illegible] قتیبه خطابهٔ [illegible] را ترک کرده وخواست بجانب قبایل خراسان بپردازد لهذا در نطق خود تذکر داد که من از حیث نژاد [illegible] آذربایجان وغیره از اهل عجم هستم ولی خراسانیان که [illegible] نمی‌آمدند خاموش ماندند. عربها از گفتار [illegible] خراسانیان [illegible] بیشتر قبائل مضر وتمیم [illegible] کرده بودند که [illegible] قتیبه بود

اطاعت کردند وقتیبه کم قوت ماند . درینوقت تعداد مردان جنگی عرب در خراسان شمالی بقرار ذیل بود :

از بصره ۹۰۰۰ ـ از بکر ۷۰۰۰ ـ تمیمی ۱۰۰۰۰
قوم عبدالقیس ۴۰۰۰ ـ قوم ازد ۱۰۰۰۰ ـ از کوفه ۷۰۰۰
ازاد شده گان عجم ۷۰۰۰ ـ
۵۴۰۰۰ نفر

حیان خراسانی: درهرحال جنگ داخلی عرب بین قتیبه ووکیع شروع وخراسانیان بیطرفانه تماشامیکردند، همینکه کار بمرحله نازك وفیصله کنی رسید، خراسانیان زیر قیادت یکمرد فعال خراسانی موسوم به « حیان نبطی » ـ نبطی بـرای آنکه لکنتی درزبان داشت ـ طرف وکیع را الزام کردند ودرنتیجه شورش عامی برپا وقتیبه باخاندان خودش یکجا بقتل رسیدند ، وباینصورت عرب از افسر تا موری محروم وخراسانیان از دست حاکم شدیدی خلاص شدند ، معهذا خراسانیان بعد از مرگ قتیبه بهعربها گفتند حیف از چنین مردی که کشتید اگر ازمابودی اورا میپرستیدیم، ولی افسوس که اوبحکم حجاج در خراسان اختلال وقتال برپاوغله را قیمت وبیوفائی بجهان کرد . اسپهبد حکمدار پیر بلخ وقتیکه از مرگ قتیبه شنید عربها را از کشتن چنین مردی بدگفت وسرزنش نمود . درهرحال قتیبه هرد و وکیع دوامی نکرده

در سال ۹۷ یزید بن مهلب بعنوان حاکم خراسان مفتوحه وارد مرو شد ، واوند تنها وکیع وخاندانش را محبوس بلکه خراسانیان وخیل در اینکار را تحت فشار قرار داد ، زیرا او احساس میکرد که بیشتر نفاق بین قبایل عربی در خراسان ازطرف خراسانیان اشتعال میشود، چنانیکه حیان خراسانی درتولید نفاق بین عرب زیاد کار میکرد ، وبالاخره بهمین سبب ازطرف سعید والی عربی خراسان بزهر هلاك گردید.

امیرالمومنین عمر بن عبدالعزیز وقتیکه بمسند خلافت نشست (۹۹) یزید مهلب

را از خراسان محبوساً احضار و جایش را به جراح بن عبدالله در سال ۱۰۰ داد، واین آن وقتی بود که اقتدار خلافت عرب ازسواحل عمان تا اوقیانوس اطلس واز قفقاز تاخلیج فارس منبسط و در کشور اسپانیا بیرق‌فتح امویها در اهتزاز بود، معهذا هنوز عسکر وافسر عرب در مدت یکقرن نتوانسته بود در کشورخراسان موفقیت اساسی بدست‌آورده وحکومتی قادرومطیع تشکیل کند. خراسانیان همینکه‌امیرالمومنین عمر عبدالعزیزرا شناختند ازحکام عرب‌شکایت ونوشتند که اینهامتعصب وقوم پرورند، از نو مسلمانان خراسان جزیه میخواهند وبه عسکر خراسان درغزوات خارجه غنایم نمیدهند. خلیفه جراح را احضار، و دو نفر عبدالرحمن نامان را بامور حکومت وخراج خراسان مقرر و ایشان را به‌خوش رفتاری بامردم امر، واز انتقام آینده خراسانیان تهدیدنمود. در سال ۱۰۲ سعیدبن عبدالعزیز عوض عبدالرحمن بن نعیم القشیری بحکومت خراسان شمالی مقرر شد و او توانست مبلغین خانواده عباسی را که وارد خراسان شده وبرضد امرای اموی کار میکردند دستگیر کند. ولی آن خراسانیانیکه‌قبلاً بیعت پنهانی [illegible] کرده بودند از موقع استفاده و مبلغین را بامساعدت خود آزاد و در خفا تربیه نمودند. خلیفه یزید ثانی خلیفه اموی (۱۰۱ ـ ۱۰۵) سعیدحرشی را درسنه ۱۰۳ بخراسان اعزام کرد. وابن‌شخص در ماوراءالنهر جنگهای چندی نموده ولی [illegible] پیشرفت [illegible]. در سال ۱۰۶ عوض او مسلم بن سعید وارد خراسان شد. اما معلوم است این تبدیلات سریع وتبدیل حکام عرب در خراسان دلیل آن بود که ایشان نتوانستند دست بکار مهم و اساسی زنند.

ازسال ۱۰۶ تا ۱۰۹ ه اسد بن عبدالله بحیث حاکم خراسان [illegible] از طرف خلیفه هشام اموی (۱۰۵ ـ ۱۲۵) مقرر وکار میکرد. کار اول اینشخص اعدام هیئت مبلغین خانواده عباسی در سال [illegible] [illegible]

غرجستان و غور است ، اسد از راه مرغاب به غرجستان پیش شد و « نمرون » حکمدار بومی غرجستان بمقابله پرداخت ، اسد پس از رزم با نمرون داخل مذاکره شده ومصالحه با اورا امضاء کرد، نمرون نیز بعدها به‌میل خودش دین اسلام اختیار کرد. اسددر همین سال ۱۰۷ بعد ازجنگ غرجستان باغوریها داخل حرب گردید ولی درینجا نتوانست کار مهمی انجام دهد، لهذا درسال ۱۰۸ مکرراً باغور رزم داد، اما اینبار هم‌موفقیت محکمی حاصل نکرد، اسد درهمین سال مصلحت دید که یکنفر سردار محلی بلخ موسوم به برمک ابوخالد بن برمک رابعنوان حاکم ولایت بلخ مقرر نماید، درسال ۱۰۹ خلیفه‌هشام اسد رااز حکومت خراسان شمالی موقوف و عوضش اشرس بن عبدالله رامقرر واعزام کرد. اشرس بزودی درسمرقند عسکر کشی کرد، ومردم بسیاری در آنجا ها بدین اسلام گرویدند ولی‌چون متعاقباً جزیه زمان کفر بغرض تلافی کسر خزانه ازایشان خواسته شد مجدداً ارتداد واز تورکها بر ضد عرب استمداد کردند درجنگهای متوالی که‌بین طرفین در پیکند ، بخارا، کمرجه و غیره واقع شد عربها مغلوب گردیدند . و اشرس در ۱۱۱ موقوف شد. و جنید بن عبدالرحمن رسید. او عمارة بن‌حریم را در ۱۱۲ با هژده هزارعسکر بجنگ تخارستان اعزام کرد و در جناح او ده هزار عسکر دیگر تعین نمود ، ولی معلوم نیست این عسکر در تخارستان چه نوع کاری انجام داده است . خود جنید برای تلافی شکست دوسال پیشترعرب درمقابل‌ماوراءالنهر وتورکها باعسکر زیادی جیحون راعبور کرد . ومتعاقباً خلیفه هشام او را بواسطه قطعات جدید اعزامی تقویه‌نمود . جنید درجنگهای نزدیک سمرقند وطواییس دشمنان خودرا شکست سختی داد . ولی‌این مرد جنگی هم‌بزودی معزول و عوضش عاصم بن‌عبدالله واردشد . عاصم‌ازسر کشی خراسانیان ونفاق داخلی قبایل عربی خراسان

که مخصوصاً ازسال ۱۰۶ باینطرف زیاد تر شده و اغراض قبیله وی مضر ها و تمیمی ها کار را بجای نازکی کشانیده بود، پریشان شده بالاخره بهشام نوشت که اداره خراسان ازحیز انتظام خارج شده و بایستی مستقیماً بحکومت عراق مربوط شود . هشام درعوض خود اورا موقوف و خالد برادر اسد سابق الذکر را بجایش درسال ۱۱۷ مقرر نمود . اسد نیز در معیت برادر خود بود و متفقاً کار میکردند ، اینها تابسمرقند یکبار سوقیات کردند ودر داخله تابلخ رفتند، وهم ازجمله سرداران مسلمان شده خراسان که ازمدتی باینطرف باعرب همکاری و بغرض توحید ملی درتعمیم دین اسلام در خراسان میکوشیدند یکنفر آنرا « جدیع کرمانی » در علاقه « توشکان » بدخشان بغرض فتح اعزام نمودند و اینشخص دران علاقه ها جنگ وفتوحاتی نمود . در ینوقت خراسانیان از یکطرف مبلغین عباسی راتقویه و برضد امویها تحریکات میکردند، و از دیگر طرف نفاق داخلی قبایل عرب رااشتعال و خود به تشکیل جمعیت های سیاسی میپرداختند ، منجمله « خداش » بانی فرقه خرمیه بود که اینک درخراسان تمرکز داشته واز دشمنان خطرناک امپراطوری اموی بحساب میرفت ولی اسد حکمران عرب بهر نوعی بود توانست شخص مذکور را مغلوب ومقتول رساند . ازسال ۱۲۰ تا ۱۳۰ هجری جعفر بن حنظله و بعد ها یوسف بن عمر جدیع الکرمانی و بعداً نصر بن سیار سرکرده قبیله مضر یکی بی دیگری ازطرف خلافت بحکومت خراسان مقرر شدند واین از ابتداء هجوم عرب در سال ۳۱ هجری در کشور خراسان تا حوالی یکصد سال زمانه را در بر میگرفت . در تمام این مدت بکثرت لشکرگاه عرب درخراسان بیشتر در دو ولایت نیشاپور و مرو تمرکز داشته و در سائر بلاد و ولایات شرقی افغانستان از قبیل تخارستان - بلخ - جوزجان - هرات و مضافات آنها استیلاء مستقیمی نداشتند ؛ بایمعنی که در تمام این مناطق اداره امور در دست حکمداران محلی بود بعضاً

باداء جزیه وباجی پرداخته وبعضاً نمایندۀ ازعرب‌را بعنوان‌حاکم درپهلوی خود پذیرفته و احیاناً قطعه ساخلوی عرب را درمرکز خود می پذیرفتند، معهذا در خلال اوقاتی که بدست می‌آوردند سراز اداء باج باز زده وبرای‌جنگ وشورش حاضر می‌شدند. ولی‌عربها سعی کردند که خودرا بیشتر دربلخ قوی‌داشته وحاکم وقبایل خود شان را درآنجا مستقر سازند، در هرحال عمال اموی آهسته آهسته باینفکر افتادند که باخراسانیان مسلمان شده دست داده واز سرداران آنها برای بقاء حکومت خود کار بگیرند. سرداران خراسانی دم از موافقت زده وباین ترتیب داخل امور کشوری ولشکری شده به تقویت همدیگر پرداختند ولی اینها در کمین فرصتی بودند که دولت مستقل خراسانی تشکیل نمایند.

زیرا ادارۀ اموی را خلافت راشدۀ اسلامی نی بلکه یك امپراطوری جهانگیر ومستبدی میدانستند درهرحال اینکار آسانی نبوده وامپراطوری قوی اموی درشرق وغرب عالم بیرق اقتدار نظامی وسیاسی افراشته‌داشت. لهذاخراسانیان دست به تشویق وتقویه خاندان بنی هاشم زده‌وخواستند آل علی ویاعباس‌رارضی‌الله عنهم بنام دین، عدل‌وحق‌بررخ بنی امیه کشیده وباین نام امپراطوری بنی امیه‌را واژگون و افغانستان را مستقل وزمام امور حکمرانی خلافت اسلام را درشرق وغرب دردست گیرند. این طرح مهم آنقدر موانع ومشکلاتی درپیش داشت که محتاج بسی‌قربانی ها وصرف سالهای وقت وتدابیر عمیقی بود معهذاعقل خراسانی ازمدتی مشغول پیشبرداین‌نقشه بود ولی درهربار خواه بجنگ وخواه بصلح ناکام می شد. بالاخره مردی ظهور کرد که هم عقل سیاسی وهم تجربه کشوری وهم استعداد خارق العاده داشته واین‌سنگ بزرگ را ازجایش برداشت. این‌شخص عبارت بود ازابو مسلم خراسانی که شرح کارنامهای او جداگانه داده میشود.

ولایات‌غربی خراسان‌وعرب : و اما در جبهه غرب خراسان چنانکه دیدیم بعد
از ۲۳ تا ۱۳۰ هجری ازفرار یزدگرد وتعقیب عرب درسال ۳۲ هجری

مفرزه های اسلام بقوماندانی سهل بن عدی وعبدالله بن غسان بولایت کرمان ، وزیر قیادت عاصم بن عمر تمیمی بولایت سیستان و تحت فرمان حکم بن عمر ثعلبی بولایت مکران ریختند وبعد از جنگ و صلحی بدون اخذ نتیجه قطعی مراجعت کردند . در سال ۳۱ هجری باز مفرزه دیگر عرب بقوماندانی مجاشع بن مسعود السلمی بولایت کرمان سرازیر ، وبعد از گرفتن شهر سیرجان بسیستان کشیدند ، ولی اینبار کشته بسیار داده شکست سختی خوردند وبرگشتند ربیع بن زیاد بن اسد الزیال حارثی متعاقباً برای تلافی این شکست از قرارگاه عمومی نیشاپور وارد سیستان شد سپاه سیستان در سه میلی زرنج رزم سختی داد و بالاخره ایران بن رستم بن آزاد خو بن بختیار حکمران محلی سیستان حاضر شد که در بدل تادیهٔ هزار بنده وهزار جام زرین بعرب مصالحه بر قرار نماید ، ربیع از زرنج به خواش وبست کشیده جنگهای زیادی بااهالی کرده تلفات بسیاری داد ، در هر حال بعد از آنکه اسرائی هم بدست آورده بود مراجعت نمود . مشاهیر امراء ربیع اینها بودند : حسین بوالحرث ، بسام ، سالم بن ذکوان ، عبدالرحمن آنکه نظر بلیاقت خویش منشی حجاج وباز صاحب خراج عراقین گردید . باین ترتیب ربیع از سیستان برگشت و قرارگاه ابن عامر سپهسالار عمومی عرب در نیشاپور رفت . اهالی بعد از رفتن او قرارداد ها را زیر پا گذاشته و استقلال محلی را از سر گرفتند و عامله عرب را اخراج کردند .

ابن سمره و حمله بکابل : ابن عامر لشکری کافی زیر قیادت عبدالرحمن بن سمره و زابل و بلوچ ـ بغرض تسخیر قطعی این ولایات اعزام کرد ، وقتیکه ابن سمره بدر سیستان رسید ایران بن رستم توانست باز عهد قدیم ربیع را تجدید کند هنوز ابن سمره راحت مفصلی نکرده بود که امیرالمؤمنین عثمان رض از دنیا گذشت (۳۵) واو مجبور شد پیشتر نزد عبدالله عامر به بصره ،

وکیل ابن سمره در سیستان امیر بن احمر یشکری مقرر بود ولی سیستانیان اورا محبوس وترتیبات عربی را از بین بردند عبدالرحمن مجدداً بسیستان وارد شد وبعد از تأمین زرنج به خواش وبست وزمین داور سوقیات نمود و در شهر «دوان» مرکز داور با اهالی حرب سختی نمود، مردم بعد از جنگ در کوه «زور» یا «زوذ» محصور و بالاخره بقبول مصالحه حاضر شدند و عبدالرحمن ازمعبد مشهور زور مجسمهٔ رب‌النوع آفتاب‌را که از طلای ناب ساخته وچشمان یاقوتی داشت کشیده وخراب ساخت، عبدالرحمن مرد بزرگی بود، و یکعده فقهاء مشهوری از قبیل حسن بصری رحمة الله علیه وغیره بغرض تعلیم ونشر اصول اسلام همراه داشت، و نقاط مفتوحه را فوراً زیر انتظام میگرفت، او میخواست اسلامیت را با فتوحات خود در خطوط متوازی پیش برد، درهرحال عبدالرحمن بولایت رخج یعنی قندهارو پیش شد وبعد از ضرب و گردی باستقامت زابلستان یعنی ولایت غزنی بحرکت افتاد، و این اولین باری بود که سواران عرب در غزنی و از آنجا بجانب کابل جولان میکردند، ولی عربها در کابل کار مهمی ازپیش نبرده تنها کابلی هارا برای دفاع آینده بیدار ساختند. کابلشاه بعد از جنگ مختصری بقرار داد صلح امضاء کرد و عبدالرحمن بجانب سیستان مراجعت نمود. از جمله اسراء کابل اشخاص ذیل بعدها در عالم عرب مشهور شدند: باب‌مکحول السامی‌فقیه، سالم بن‌عجلان حمیدالطویل و نافع، یك مفرزه عبدالرحمن بقوماندانی مهلب تاقندابیل در ولایت بلوچستان نیز پیشرفت ولی بعد از زدو خورد مختصری مراجعت نمود باین ترتیب عبدالرحمن سه سال مصروف اسفار نظامی خودش بود اما همینکه خواست مثل نیشاپور زرنج را نیز قرارگاه نظامی ومرکز اداری عرب‌واسلام قرار دهد سیستانیان نه پذیرفته و گفتند تو عامل معاویه هستی در حالیکه خلیفه رابع بجای است. عبدالرحمن پافشاری نکرده عباد بن حصین را وکیل

تعین وخود بدربار خلافت عزیمت نمود امیرالمومنین خلیفه رابع رض عبدالرحمن بن جزالطائی را و بعدها ربعی بن کاس عنبری را با عنوان حاکم سیستان اعزام نمود، اما اینها کاری از پیش نه برده و بزودی امیرالمومنین در سال ٤١ هجری از دنیا گذشت در خلافت حضرت خلیفه چهارم رض جمعیت زیادی از اعراب مفلس ومفلوك زیر ریاست حسکته بن عتاب الحبطی و عمران بن فضیل البرجمی خارجی در سال ٣٦ وارد سیستان گشتند اینها هم برضد عمال حضرت خلیفه چهارم و هم برضد اهالی حرکت میکردند. عبدالرحمن بن جزوالطائی حاکم امیر المومنین از دست همین ها کشته شد. ولی ربعی کاس در جنگ زرنج حسکته را از بین برداشته و خطر خارجی را کم کرد. کلمه خارجی برآن دسته جات عرب اطلاق میشد که در جنگ های حضرت خلیفه رابع رض و امیر معاویه همه از اتباع و طرفداران امیرالمومنین بوده ولی بعد ها چون در جنگ مشهور به صفین امیر المومنین بمصالحه و حکمیت دو نفر وکیل تن داده و این منجر بغلبه امیر معاویه گردید، دسته هائیکه ضدیت با امیرالمومنین نمودند و لهذا خوارج خوانده شدند. بعدها این اسم در مورد اکثر شورشیان ملی سیستان که ضد حکومت عرب کار میکردند نیز اطلاق گردید.

در هر حال بعد از چندی (٤٣ ه) ربیع حارثی بصفت حاکم امیر معاویه وارد سیستان شد و او بسیار کوشش کرد زرتشتی ها را بدین اسلام جلب و قرآن کریم را تعلیم نماید. در سال ٤٨ ه رتبیل کابلستان که از سوقیات عبدالرحمن در کابل بیدار شده بود در قندهار آمده در صدد ترتیبات عسکری برای جنگ عرب بود ولی [illegible] عطا شده و قبلاً بحمله در وقت پرداخت اداری کاری انجام داده نتوانست، و بعد از کمی حاکم جدید عرب عبیدالله بن ابی بکره وارد زرنج گردید. و او نیز به [illegible] موفقات

کرده باکابلشاه رزم داد و بزودی بین طرفین مصالحه برقرار ورتبیل شخصاً بسیستان آمده وبغرض استطلاع ازاداره وقدرت عرب ببصره رفت، ودرآنجا بازیاد که عنوان امیر خراسان داشت ملاقات کرد و برگشت. در سال ٥٣ امیر معاویه خراسان مفتوحه را به عبیدالله بن زیاد داد و او برادر خود عباد را بحکومت سیستان اعزام کرد. ولی اوهم مجبور شد باستقامت کابل بقندهار عسکر کشد ودرآنجا باعساکر رتبیل که خودش را حکمران بالاستحقاق ولایات جنوب هندوکش تاهامون سیستان ودریای سند میدانست رزم دهد، البته دراینجنگ نیز عرب موفقیت بزرگی حاصل نکرد وعباد مراجعت نمود. همینکه امیرمعاویه دردمشق ازدنیا چشم پوشید (٦٠) سیستانیان ادارات عربی را برهم زده وعباد را مجبور کردند ببصره عودت کنند اما او تنها نرفت، وتوانست خزانه سیستان را که بالغ بربیست ملیون درهم بود هم در بصره به برد.

یزید ورتبیل: درسال ٦٢ ازطرف یزید مجدداً دونفر برای تنظیم امورسیستان مقرر و وارد زرنج شدند، اینها یزید وبوعبیده بن زیاد بودند، یزید بکابل لشکر کشید، و کابلشاه بمقابله شتافت درجنگی سختی که واقع شد سپاه عرب کشته واسیر فراوانی داد وفقط عدهٔ محدودی توانستند بفرارموفق شوند، درجمله مقتولین جنگ یکی هم خود یزید حاکم وقوماندان عرب، و درجمله اسراء برادرش بوعبیده شامل بود، خلافت دمشق ازینخبر بهم برآمده سلم بن زیاد را برسیدگی امور خراسان مقرر، و او طلحه الطلحات را بسیستان اعزام کرد، طلحه اوضاع ولایت را بنوعی دید که مجبورشد بامردم ازدرمحبت ومدارا پیش آید، مردم نیز اورا دوست گرفتند، واوبا کابلشاه داخل مفاهمه شده وبالاخره توانست بوعبیده وسائر اسراء عربرا دربدل اداء نیم ملیون درهم ازرتبیل خلاص کند. درسال ٦٣ عبدالله بن طلحه ویکسال بعد خود طلحه حاکم سیستان شده وبامردم بمدارا پیش آمدند، ولی بزودی مردم وعسکر برضد یزید شورش نمودند وتاخلیفه در

دمشق زنده بود سیستان همچنان آزاد ماند. درین میانه عبدالعزیز بن عبدالله بن عامر از طرف عبدالله بن زبیر خلیفهٔ دیگر عرب و رقیب خلیفه اموی بعنوان حاکم وارد زرنج شد، واو نیز باهالی در کمال آشنائی ومحبت پیش آمد و بعزم رزم کابلشاه براه بست روان‌شد، رتبیل درنواح کابل اورابمضیقهٔ خطرناکی گرفتار نمود واگر همت عمر بن شان العاری یکی از سرداران دلیر عرب نبودی تمام اردوی عبدالعزیز محو وتباه میگردید، در هر حال عبدالعزیز بسیستان مراجعت کرد وبطور دائم راجع بامور جهانداری اندرزهای سودمند رستم‌بن‌مهر هرمزد دانای سیستان رامی‌شنید که‌از قول‌دهاقین خردمند قصه‌میکرد، باین‌ترتیب عبدالعزیز تا سال ۷۲ در زرنج ماند، و وقتیکه عبدالله زبیر مغلوب عبدالملك خلیفه اموی گردیدحجاج معروف دربصره عنوان امیرخراسان وعراق حاصل کردواوامیه بن‌عبداللهرا بسیستان‌مقرر نمودوامیه‌پسرخودش عبداللهرا بسیستان فرستاد، واین اخیری بغرض رزم کابلشاه به بست کشید، چونکه این رتبیل مرد سخت دلیر وباتدبیر وبرای عربها همیشه یك تهدیدی سخت بشمار میرفت. رتبیل بعبدالله اطلاع داد که اگر ازجنگ خودداری نماید یك ملیون درهم باو خواهد پرداخت، ولی عبدالله بنماینده او جوابی داد که برتبیل بگو اگر این رواق بست را از طلا مملو کنی قبول نخواهم کرد، رتبیل علی الفور از مقابل عبدالله عقب نشینی وقدم بقدم قلاع وبلاد را تخلیه کرده رفت، وباین ترتیب اورا درون دره‌های مهیب کش کرد، آنگاه راهها را از هرطرف قطع وزندگی اورا تحت تهدید مرگ قرارداد. اینست که عبدالله خطر را احساس وبه رتبیل پیغام داد که اگر راه مراجعت اورا باز گذارد از تادیهٔ خراج عفو خواهد بود، اما رتبیل جواب داد اگر میخواهد زنده برگردد سیصد هزار درهم تادیه وعهدنامه تحریر کند که در آینده با کابلشاه داخل جنگ نخواهد شد و او را از آسیب محفوظ خواهد گذاشت. عبدالله مجبور بود بشرایط او تن بدهد ودر نتیجه ازدربار خلافت

معزول گردد خلیفه عبدالملك موسی بن طلحه را بحکومت سیستان مقرر نمود و او تا سال ۷۵ در زرنج ماند، اما سیستانیان نمیخواستند در قید امویها باشند لهذا با فرق عربی خوارج که برضد حکومت اموی هم بودند داخل روابط شدند. حجاج عسکر کافی زیر قیادت عبیدالله بن ابی بکره بسیستان اعزام نمود، اما حریش پیشدار عبیدالله با قطعه خود در جنگ با سیستانی ها تباه شد، و عبیدالله در ۷۸ ه وارد سیستان گردید، و به بست عسکر کشید، کابلشاه بجنگ سختی پیشامد، و بعد بتدریج همان پلان قدیم را عملی و عبیدالله را قدم بقدم در داخل قلمرو خود کشیده رفت، تا آنکه بیکبارگی اورا زیر محاصره قرار داده و خطوط مواصله اورا از هر طرف قطع نمود، عبیدالله مجبور شد هفتصد هزار درهم تاوان جنگ داده خود و عسکر خود را از ورطه مرگ نجات بخشد، افسر پیر و دلیری از عرب «شریح» اینقرارداد را ننگین شمرده نه پذیرفت و خود را با عساکر مربوطه خود بصفوف کابلشاه زده و قسمت بزرگ ایشان کشته شدند، بقیة السیف که بفرار و رسیدن به آبادی موفق شدند از فرط گرسنگی آنقدر طعام خوردند که ایشان نیز از بین رفتند، ولی مردم برای جلوگیری از خطر ثانی فراریان را بتدریج اندك روغنی وباز طعامی داده چاق ساختند. عبیدالله بعد ازین شکست سخت کم زندگانی کرده و در حدود بست از دنیا چشم پوشید. حجاج بشنیدن اینخبر مراتب را بدربار خلافت دمشق اطلاع و اجازه خواست قشون بصره و کوفه را بسیستان و کابل سوق کنند.

لشکر طاؤسان: بعد ازاین حجاج یکصد و بیست هزار عسکر مربوطه بخودرا سان دیده و از بین آنها قطعاتی مرکب از اشراف و صنادید عرب جدا و چهل هزار نفر تهیه نمود حجاج ازینجمله ده هزار مردرا زیر قیادت یکی از مشاهیر سرداران عرب عبدالرحمن بن اشعث باستقامت سیستان بحرکت انداخت، این افسر و عسکر که از کثرت سامان و سلاح اسم جیش الطواویس

بخود گرفته وحجاج دوملیون درهم بایشان بخشش و معاونت کرده بود در سال ۸۱ هجری بسفر آغاز ودرسال ۸۲ هجری وارد سیستان گشتند ، ودر وحله‌اول با خوارج وهمام بن عدی السد وسی سرکرده شورشیان رزم داده غالب گشتند ، وبعد به اخذ عسکر محلی پرداخته ، وعبدالرحمن ازحاکم عمومی خراسان نیز قطعات تقویه طلب کرد ودرآخر همان سال بعزم رزم کابلشاه روان شد ، رتبیل ازدور تمام اینواقعات را ترصد میکرد ، لهذا بزودی هیئت سفارت او بحضور عبدالرحمن رسیده با شرط فراموشی ازماجرا های ماضی اداء خراج را برای آینده قبولکرد اما عبدالرحمن مردی نبود که با اینهمه عسکر وقوت آزمایشی ازدشمن نکرده وبیکمی قناعت کند ، لهذا با ستقامت بست بحرکت افتاد. رتبیل پلان گذشته را تطبیق و اردوی خودرا بقهقرا عقب میکشید ودر قلاع عرض راه غنایم سنگین بار میگذاشت ، اردوی عبدالرحمان درهر منطقه اموال زیادی بدست آورده گران بار می شدند ، و عبدالرحمن برای از دست ندادن خطوط ارتباط و تنظیم ادارهٔ عقب جبهه در هر جا نمایندگان و محافظینی گذاشته وبتدریج کابلشاه را تعقیب میکرد ، اینحرکت بطی زمستان را قریب میساخت وجیش الطواویس از فرط اغتنام شبیه شتر مرغی سنگین بار میگشت ، از دیگر طرف کابلشاه سعی میکرد عبدالرحمن را بدام آشنائی اسیر و در صورت امکان برعلیه حجاج [illegible] ، موجبات ظهور [illegible] فراهم شده بود که عبدالرحمن حجاج را ازپیشرفت خود [illegible] و [illegible] حوالی [illegible] قطعی را از جهت صعوبت طرق وشوارع حواله به بهار سال آینده نمود چه اسپان رساله عرب که در دشتهای شن زار [illegible] حرکت میکرد در سطح های پر برف [illegible] و کوه با سهولت جولان نمیتوانست ، اما حجاج که مردی شدید بود تدابیر عسکری عبدالرحمن را رد و [illegible] حرکت و تعویق حمله اورا کتبا بجبن وبزدلی منسوب و [illegible] عبدالرحمن [illegible] گری

تشبیه کرد . این تندی حجاج عصبیت عبدالرحمن را که مرد بزرگی بود برانگیخت . حجاج منتظر نتیجه این مکتوب شدید خودش نشده متعاقباً امری دیگر فرستاد که بدون درنگ بکابلستان حمله و آبادی ها را یکسره ویران ، و آل واولاد مردان زابل و کابل را اسیر نمایند ، بزودی امر سیوم حجاج بعبد الرحمن رسید که تا فتح تمام مملکت دشمن اقامت او در آنجا حتمی است واگر سهل انگاری ند معزول وعوضش اسحاق بن محمد مقرر خواهد شد. عبدالرحمن نامه های حجاج را بررخ اردوی خود کشیده واز مجموع افسر وعسکر درینخصوص رای خواست ، عسکر غریو برآورد و سرداری چون ابوطفیل عامر بن واثله خطابه غرائی ایراد و منجمله گفت : امر حجاج بآن ماند که گویند غلامت را باسپ سوار کن اگر هلاك شد اسپش از تو واگر نجات یافت هردو از توست ، هان ای عسکر! حجاج از زحمات شما در جنگها متأثر نمیشود اگر فاتح شدید غنایم ودسترنج شما را او میخورد و در عوض مکافات شما ترقی هم او میکند و اگر مغلوب شدید و معدوم گشتید فدا کاریهای سابق شما محو شده و در نظر او مردمانی پست ودون همتی بشمار خواهید رفت. افسر دیگری عبدالمومن ربعی بپا ایستاده وفریاد کرد . سوقیات حجاج درین مملکت شبیه سوقیات فرعون در رود نیل است ، مطمئن باشید که این مملکت گورستان ابدی شما است و دیگر ابداً بملاقات خاندان خود نائل نخواهید شد ، بهتر است بعقب برگردید وباستقامت حجاج مارش کنید واورا از وطن خود طرد نمائید بیائید وبعبد الرحمن بیعت کنید تا پیش رویم واین منم که برای نخستین بار با اینمرد بیعت میکنم . . . یکی فریاد کرد منهم . دیگری منهم . دیگری من . . و الحاصل در ساعتی عبدالرحمن فرمانروا و دشمن جدی حجاج بود ، عبدالرحمن با کابلشاه درین موضوع تازه مفاهمه وقراری را امضاه کرد که در صورت فتح بر علیه حجاج ، کابلشاه برای همیشه

از اداء باج وخراج معاف ، ودر صورت مغلوبیت عبدالرحمن پناه گاه اوباشد البته رتبیل چنین خبری را بامنتهای شعف استماع وتصدیق کرد . عبدالرحمن بسیستان مراجعة و با اهالی از در شفقت پیش آمد وبعد از آنکه نمایندگان خودش چون عیاض وعبدالله را دربست وزرنج مقرر نمود . پیشدار خود عطیه بن عمر والعنبری را امرحرکت بجانب عراق داد . وخودش با داو طلبان زابل و کابل وذخائر احتیاطی درعقب بحرکت افتاد. ولی همینکه عبدالرحمن بفارس رسید آنقدر بقوای خویش مغرور شد که سهو کرد خلع خلیفه عبدالملک راهم اعلان نمود وبا ینصورت تمام عالم عرب را بسر ضد خود تحریك نمود . درهر حال حجاج پیش بین بود ودر موضع زاویه بصره باستقبال دشمن شتافت ودر جنگ سختی که اتفاق افتاد عبدالرحمن منهزماً بکوفه رفته و بعد از ترتیب مجدد اردو در دیرالجماجم مکرراً به حجاج رزم داد ومتجاوز ازهشتاد جنگ درسال ۸۳ هجری بااو نمود . معهذا در آخر کار عبدالرحمن مغلوب و بسیستان پناهنده شد . وهزاران عساکر حجاج اورا تعقیب میکرد اینجا عبدالله حاکم زرنج اورا راه نداد و عبدالرحمن به بست گشت . عیاض اورا زیر نظارت گرفت تا به حجاج تسلیم کند ، ولی [illegible] موفقیت حضوری گرفته و عبدالرحمن را خلاص وعیاض را [illegible] کرد . دریوقت سرداران عبدالرحمن اجتماع ودر زرنج آمده [illegible] خواستند وعبدالرحمن [illegible] فاصله بسیستان کشیده واز آنجا بهرات سبقت نمود . عاقبت جنگی که بین او ویزید مهلب حاکم عمومی عرب خراسان بعمل آمد بار دیگر منهزم و بدربار کابلشاه پناهنده شد . حجاج به کابلشاه مراجعه و قول داد که اگر عبدالرحمن را تسلیم کند دیگر عرب در زابلستان و کابلستان مداخله نخواهد نمود . سفیر حجاج عماره بن تمیم مرد دانا و چرب زبانی بود و بالاخره او توانست [illegible] باین کار حاضر نماید . (بقول ابن اثیر [illegible] ص [illegible])

عبدالرحمن درینوقت بمرض سل مبتلا بوده و از جهان بگذشت رتبیل هم سر مرده را بریده بحجاج فرستاد، در عوض، عماره حکومت سیستان حاصل کرد و رتبیل چندی از تاخت و تاز محفوظ ماند و اختتام این بازی در سال ۸۵ هجری بود.

در سال ۸۶ مسمع حاکم عرب در سیستان شد ولی مجبور شد باابوخلده قاید شورشیان جنگهای بسیاری نماید، در همین وقت خلیفه ولید قتیبه سردار معروف را بخراسان اعزام و او عبدربه را حکومت سیستان داد، ودر ۸۸ عمر و برادر قتیبه باین سمت مامور گردید واو مجدداً دربست جنگهارا با کابلشاه شروع کرد، اما رتبیل توانست اورا بدادن هشت صدهزار درهم آرام سازد. بعدها قتیبه که نیزک را در خراسان شمالی از بین برد و ماوراءالنهر را تا اندازهٔ صافی کرد خواست تا کابلشاه کار عرب را یکطرفه کند، زیرا رتبیل‌ها درطی تقریباً یک قرن عرب را گاهی به جنگ و گاهی بصلح و گاهی هم بپول مشغول میداشتند و هنوز اردوی عرب در آنطرف بست نفوذی نداشت، ولی اینبار نیز ذکاء رتبیل پیشی گرفت واو توانست بقبول دوملیون درهم قتیبه را به حالش نشاند، قسط اول این پول نیز در ذی الحجه ۹۴ هجری پرداخته شد.

ازین بعد تا آخر قرن اول هجری چندین نفر چون عبدربه (مکرر) نعمان، عبدالله بن منذر، عبدالرحمن بن عبدالله ودر سال ۱۰۲ عمر بن هبیره یکی پی دیگری بحکومت سیستان رسیدند، ولی حجاج وقتیبه از بین رفته بودند وایشها کار تازهٔ درسیستان انجام ندادند، بلکه ازعهد آخیری (عمر هبیره) شورشیان سیستان قوت گرفتند، چنانچه در ۱۰۷ بشر الحواری امیر شرط (قوماندان کوتوالی) سیستان را کشتند، و قضاء سیستان را نیز از عرب منفصل و یکی از علما محلی موسوم بمعمر بن عبدالله محدث سیستانی دادند. درسال ۱۰۸ ه اصفح شیبانی حاکم سیستان ومحمد بن حنش قوماندان عسکری

مقرز ودر سال ۱۰۹ به جنگ رتبیل روان شدند ولی رتبیل راها را فرو گرفت وعسکر پیش کشید و جنگ شروع گردید، عرب بعد از آنکه کشته بسیار داد مراجعت کرد. در سال ۱۱۱ کار شورشیان سیستان بالا تر گرفت، و در سال ۱۱٦ فتنه ها بیدار گشت، مخصوصاً که عصبیت قبیله وی عرب در بین بنی تمیم و بنی بکر زیاد شده و سیستانیان این اختلاف را دامن میزدند، در سال ۱۳۰ شورشیان سوار بن اشعر نائب‌الحکومه اموی سیستان را کشتند و این آن وقتی بود که درسر تاسر خراسان شمالی وغربی یعنی نقاط‌مفتوحه عرب هیجان ملی کسب شدت کرده وابومسلم خراسانی بصحنه سیاست قدم نهاده بود. در سال ۱۳۱ ه ابومسلم نصر بن سیار حاکم عمومی خراسان را مغلوب، و در فارس سوقیات کرده، وبرای تصفیه سیستان از عرب مغرزة به قوماندانی مالک اعزام نمود، سیستانیان زرنج را تسلیم کردند و حاکم اموی هیثم را که با هزار سوار در آنجا اقامت داشت اجازه دادند که بدربار خلافت در شام سفر کند و بدین ترتیب بعد از یک قرن دو باره سیستان از ادارهٔ اموی مستقیم در کف اهالی کشور قرار گرفت.

ولایات جنوبی وجنوب‌شرقی افغانستان و غرب از ۲۳ ، ۳۰۵ هجری — چه‌طور [illegible] از اسلام تعقیب [illegible] کرد

در سال ۲۳ هجری در [illegible] و از آنجا سهیل بن عدی و عبدالله بن [illegible] ولایت کرمان رفتند، حکم بن عمرو تغلبی [illegible] به بلوچستان غربی و ولایت مکران [illegible] اهالی علاقه‌های جنوبی وجنوب شرقی افغانستان [illegible] ولایات او [illegible] حکمداران محلی کشور بوده و هر یک [illegible] عرب [illegible] دارای لقب شاه و این لقب ها از طرف [illegible] تصدیق شده بود مثلاً کرمان شاه [illegible] شاه، مکران شاه، قیقان شاه، [illegible] شاه [illegible] حکومات

نخستین عرب عارضی وزود گذر بوده بجنگ وصلحی خاتمه یافت، گرچه کرمانشاه درجنگ باعثمان ابن عاصی سردار اعزامی حضرت خلیفه ثانی رض قبلا کشته شده بود . ولی درسال ۳۱ هجری مجاشع بن مسعود افسر دیگر عرب در کرمان بعداز جنگهای چندی فاتح وشهر شیرجان را بگرفت ، متعاقباً ربیع بن زیاد اطراف شیرجان را تسخیر وبا اهالی بم بمصالحه پیشامد . همینکه مردم شورش نمودند مجاشع نه تنها آنرا خاموش بلکه جیرفت را هم بگرفت . کرمانیان که درخط نخستین خراسان افتاده وهمسایهٔ بلا فصل متصرفات عربی فارس ولهذا بیشتر زیر فشار عرب واقع بودند درجنگهای که نموده وناکام شدند اکثراً بولایات سیستان ومکران پناه بردند ، اما عربها از نظر سوق‌الجیشی نمیتوانستند از کرمان چشم بپوشند لهذا درآنجا رحل اقامت افگنده به حفر کاریز ها و زراعت مشغول شدند چونکه سوقیات عرب بیشتر ازراهای کرمان بولایات سیستان وبلوچستان عملی میگردید ، حکم بن نهیك حاکم حجاج در کرمان مسجد « ارجان » ومقام دارالحکومه گی نیز تعمیر کرد .

بلوچستان : واما دربلوچستان عساکر عرب بفرمان امیر المومنین خلیفه ثانی از مکران تجاوز نکردند ، مغیره بن عاص تا دیبل بندرگاه شرقی بلوچستان رسیده بود اما چه سود که درجنگ باافسر محلی « دیوائج » که ازسند بکمك اهالی آمده بود کشته شد . درسال ۳۹ حارث بن مرة دربلوچستان شرقی تا کیکانان یا قیقان پیشرفت ولی او نیز باعسکرش درحدود قلات حالیه بلوچستان ازدست مدافعین کشته گردید . مهلب سردار دیگری ازعرب در ٤٤ تابنته واهواز و قیقان عسکر کشیده وبعداز جنگهای چندی بدون اخذ نتیجه مراجعت کرد . عبدالله بن سوار مجدداً بسوقیات پرداخت ولی او نیز بدون اخذ غنایمی درقیقان به نتیجه نرسیده بمکران عودت کرد ؛ چنین معلوم میشود که مکران نیز ازین بعد شورش کرده ، وسنان بن سلمه مکرراً آنجارا تأمین نموده است.

پس ازان راشد بن عمر وبه‌قیقان عسکر کشیده پس از یکسال جنگ فتحی هم نموده، ولی درعودت از حملهٔ اهالی کوه «منذر» و «بهرج» کشته شد. بار دیگر عربها از جبهه سیستان وقندهار کنونی در علاقه کیج کنداوه بلوچستان حمله نمودند ولی سودی نه بردند و قوماندان عرب در آخر کار کشته شد.

در سال ۶۱ هجری منذر بن جارود در بلوچستان عسکر کشیده در بوقان وقیقان حرب، و قصدار را فتح کرد، ازین بعد پای عرب در ولایت بلوچستان قوی و محکم گردید، چنانکه در عصر حکومت طاهریه در خراسان شمالی یعنی قرن سیوم هجری اهالی بوقان کاملاً پیرو دین مبین اسلام بودند، در وقت حجاج سعید بن اسلم حاکم مکران بود، وباز مجاعه بن سعر باین سمت مقرر شد و اینشخص تا قند ابیل در بلوچستان شرقی فرمان میداد. پس از مجاعه بن سعر مجاعه بن محمد حاکم بلوچستان گردید وبعد ازین ولایت سند توجه فرماندهان اسلام را جلب نمود. عربها بلوچستان غربی را بنام ولایت مکران وبلوچستان شرقی را بنام ولایت توران یاد و در تشکیلات مملکتیه بهمین ترتیب قبولکرده.

ولایت سند: چنانچه مقارن نفوذ عرب در خراسان وولایات شرقی شمالی افغانستان زیر اداره حکمرانان محلی بوده ومخصوصاً در ولایت کشمیر کشمیر شاهان، حکومت میکردند، در جنوب آنجا از حدود کشمیر [illegible] حکومت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ولایت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] علاقه در همین [illegible] حکومت را بدست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حکمران شد

پسر و جانشین همین چچ است که باهجوم عرب مقابل ومدتها مقاومت نمود؛ درهر حال درسال ۱۵ (زمان خلافت امیرالمومنین خلیفه ثانی) عثمان بن ابی العاص به بحرین اعزام، و مشارالیه بجانب عمان روان گردید، ومغیره برادر این شخص قوماندان بحرین گردید، کشتی های عسکری نیز در دریا روان شد، و باین ترتیب لشکر عرب برای بار اول در بندرگاه دیبل بین حدود بلوچستان وسند وارد گردید، چچ حکمران محلی سند سامه بن دیوائج را برای دفاع عرب اعزام کرد، و او قوماندان عرب را مغلوب و مقتول نمود، و تا چندین سال دیگر سند از حمله عرب محفوظ ماند، حجاج نائب الحکومه اموی خراسان یك مفرزه عسکر زیر قیادت بدیل بسند اعزام نمود ولی او نیز از دیبل پیشتر نرسیده و در همانجا راه سلف خودش را در پیش گرفت باینمعنی که بدیل در میدان رزم ازطرف جیسه پسر داهر حکمران سند کشته شد. حجاج بعد از این محمد قاسم ثقفی داماد خودش را که افسر مدبر ودلیر وخیلی جوان بود با ششهزار عسکر از راه شیراز فارس باستقامت سند بحرکت انداخت، وسامان ثقیل ولوازم حرب بواسطه کشتی ها در دریا انداخته شد تا در بندرگاه دیبل لنگر اندازند کپتان این بحریه "پسرمغیره وخریم" بودند ابن قاسم ازشیراز ششهزار جمازه سوار وسه هزار اشتر بارکش را به ششهزار عسکر سابق خود اضافه کرده بجانب بلوچستان کشید، محمد هارون حاکم عربی بلوچستان اورا درمکران استقبال ودر معیت او باستقامت "ارمائیل" در جنوب غربی بلوچستان فعلی روان شد، هارون در ارمائیل بمرد و قاسم بجانب شرق عزیمت و وارد بندرگاه دیبل و کشتی های عرب نیز از راه بحر واصل گردید، البته مدافعه دیبل مقاومت سخت بود ولی عجالتاً اهالی شهر دیبل بجنگ حاضر شدند و در قله معبد دیبل که هشتاد گز ارتفاع داشت بیرق حریر سبز چهار زبانه را برافراختند که هر زبانه این بیرق بشکل برجی در هوا تموج داشت، از آنطرف

محمد قاسم در منطقه حرب خندق بکند و منجنیق موسوم به « عروسك » مخصوص خلیفه را تعبیه کرد پنجصد نفر عمله وعمله سرو ساده این منجنیق بزرگ ومشهور را برای انداخت میکشید ، صاحب بن عبدالرحمن در طلیعه لشکر وجهم بن زحر درساقه اردو وجناحین به عطیه بن سعد وموسی بن سنان سپرده شد ، و الحاصل باین ترتیب جنگ شروع و سه روز دوام کرد ، به جعونهٔ منجنیقدار عروسك گفته شد اگر بیرق سبز معبد دیبل را استهداف نماید ده هزار درهم انعام خواهد گرفت او نیز سعی کرد که این انعام گزاف را حاصل کند لهذا بیرق از انداخت منجنیق تباه و اهالی دیبل این را بفال بد گرفته و دل شکسته شدند عساکر عرب هم به هجوم آغاز و بارهٔ شهر را صعود نمودند ، زیاده از این مدافعه سود نداشت ومردم تسلیم شد ، اما حجاج امر کرده بود بمردم امان داده نشود ولهذا سه روز کشتار عام دوام کرد. ابن قاسم معبد معروف دیبل را تصرف و هفت صد زن جوان خادمهٔ معبد را با البسهٔ مرصع تملك نمود ، دو دختر جاکهویه نیز ضمن غنایم بحضور حجاج فرستاده شد ، اما پدر اینها توانست در نیرون فرار کند ، محمد او را تعقیب کرد ، وسمنی حاکم نیرون بدون جنگ تسلیم شد ، زیرا مذهباً از خون و جنگ احتراز میکرد ، محمد قاسم بلافاصله به سیستان حرکت کرد ، بجهرا حاکم آنجا بجنگ پیش شد و بعد از یک هفته مغلوب و فراری گردید. محمد قاسم بعد به بودهیه حرکت کرد وکاکه بن کوتک حاکم بودهیه مقاومت نتوانسته تسلیم شد ، محمد قاسم در کنارهٔ آب مهران رسید ، وسفیری از داهر حکمران سند در قلعهٔ راور فرستاد ، داهر در عوض تسلیم باجزیه جنگ را قبول کرد ، ومحمد آب را عبور و وارد جیپور شد ، جنگ بین طرفین روان گردید وبالاخره داهر در میدان رزم بعد از عصر پنجشنبه ده رمضان ۹۳ هجری کشته و سر او بحجاج تقدیم گردید ، داهر چندزن داشت یکی آن موسوم به لادی اسیر و بعد [illegible] وخانه از طرف محمد قاسم نکاح شد ، اما زن دیگر داهر بنام [illegible] زنان

حرم درحصار راور متحصن وبجنگ آنقدر دوام دادند تابکلی مغلوب ومستأصل گردیدند، وبالاخره خود را در آتش سوختند، محمد قاسم برهمنا باد را هدف گرفت وباچهل هزار مردم مدافع اینشهر ششماه رزم داد، وعاقبت بهمدستی طبقهٔ تجار شهر فاتح گردید وسی هزار اسیر گرفت، ازین به بلاد وقصبات مربوط سند یکی پی دیگری مفتوح شد، وجیسهٔ پسر داهر هم بچترال پناهنده گردید، محمد قاسم ازین بعد بحدود ملتان گذشت و دوماه باحاکم ملتان «گندارای» جنگ و اخیراً فاتح گردید، محمد دراینجا سیزده هزار ودوصد من زر از دفاین، وصنمی ازطلا بوزن دوصدوسی من باچشمان یاقوتی ازمعبد ملتان اغتنام نمود. یکی از مورخین میگوید، محمد قاسم در ملتان بیک خانه برخورد که در آن چهل بهار طلا بود وهر بهاری مساوی ۳۳۳من ولهذا جمعاً معادل ۲ ملیون ۳۹۷هزار شش صد مثقال میشد درهرحال محمد بن قاسم ثقفی باین ترتیب تمام ولایت سند وهم ملتان را فتح وبعد از غلبه به تدبیر ومدارا وتساهل مذهبی بامردم پیش آمد، وبعضاً مردم نیز بقبول اسلام تن دادند، امابزودی حجاج مشهور بظالم در ۹۵ هجری ازدنیا گذشت وخلیفه ولید یکسال بعدتر فوت نمود، سلیمان خلیفه جدید محمد بن قاسم را معزول واحضار کرد، واینسردار بزرگ درعراق بضربت وشکنجه هلاک گردید پیشرفت اسلام هم درهمین منطقه خاتمه یافت. سلیمان خلیفه اموی درعوض محمد بن قاسم بحکومت سند یزید بن ابی کبشه را اعزام کرد ولی حاکم جدید هژده روز در سند نگذشتانده بود که چشم ازجهان پوشید، وجایش را حبیب بن مهلب گرفت، ولی سندیان تن باستیلای عرب نمیدادند، وحکام محلی دوباره بر سر اقتدار آمده بودند لهذا حبیب در کنارهٔ جیلم به جنگ با مردم مجبور شد. حاکم اعزامی خلیفه عمر بن عبد العزیز موسوم بعمرو بن مسلم نیز مثل سلف خود درهمان نواحی بجنگ اهالی گرفتار گردید. درعهد خلافت یزید بن عبدالملک مجدداً بین عربها از یک طرف و سندیها و بلوچها از دیگر طرف محاربات

واقع ودر قندابیل عرب کشته بسیار داد، ازین بعد جنید بن عبدالرحمن حاکم سند مقرر شد ولی او نیز ناچار بود ازینکه با اولاد واخلاف داهر مدتی بجنگد منصبداران اینشخص متوجه مرمد، مندل، دهنج و بروص گردیده وهم درهر بلد حرب وفتح کردند. عوض جنید پسان تمیم بن زید مقرر وبزودی در دیبل فوت شد وجای او حکم بن عوانه منصوب گردید درینوقت مردم تمرد کرده بودند، واو شهر منصوره را درغرب سند بنا کرد. این ترتیب در سند دوام می نمود که ابامسلم درخراسان شمالی وارد عرصه سیاست شده و متعاقباً حاکم اعزامی او موسی بسند رسید، ومنصور بن جمهور کلبی را که مدافعه میکرد مغلوب، ومساجد تعمیر وامنیت را قایم واصلاحیت را پیشبرد. بعد ازین خلافت ازامویها بعباسی ها منتقل وبرای مدتی حکام وعمال آن دولت درولایت سند اعزام میشد از آنجمله خلیفه منصور عباسی هشام بن عمرو تغلبی راحاکم سند مقرر نمود ودر عهد اینشخص دامدار اصلاحیت تاکشمیر پیشرفت ودر آنجا عرب بفتح نایل آمد، کذا ملتان را مجدداً مسخر کردند. این ترتیب در زمان خلفاء عباسی نه تنها تا ظهور دولت طاهری در خراسان شمالی بلکه تامدتهای دیگر دوام داشت تا مجدداً اهالی سند وسمه ها طایفه سومره ها بقیه عرب ونفوذ ایشان را ازبین برده حکومت محلی تشکیل کردند، همچنان درملتان حکومت اموی محلی تشکیل وتااواخر قرن چهارم هجری دوام نمود.

ظهور ابومسلم در افغانستان

سالهای ۱۲۹ ـ ۱۳۷ هجری

از نفوذ اولین عرب درممالک خراسان (۲۲ هجری) تا ظهور ابومسلم خراسانی در صحنه سیاست (۱۲۹ هجری) یکصد وهفت سال طول کشید ومدتی مردم یکی پی دیگری بدنیا آمده وگذشتند. درین مدت حوادث عالم [illegible] عرب و افغان بوقوع پیوست که نه تنها در [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] تاکه

در مقدرات هر دو تواماً تأثیر نمود. از آن جمله بعد از فوت حضرت پیغمبر آخرالزمان علیه الصلواة والسلام اختلافی در سرجانشینی آنحضرت میان قبایل عرب پدید آمد که تأثیر منفی آن قرنهای متوالی در تمام عالم اسلام محسوس وشاید بعد از هزار و چهار صد سال هنوز بکلی از بین نرفته باشد، پس از وفات امیرالمومنین خلیفه اول و ثانی در سال های ۱۳ و ۲۳ هجری خلافت اسلام به امیر المومنین خلیفه ثالث رسید، و عصبیت قبیله وی مجدداً آتش نفاق را دامن زد، و در نتیجه خلیفه سوم در سال ۳۵ ه درضمن یك شورش وهیجانی ازجهان گذشته، وامیر المؤمنین خلیفه رابع زمام خلافت در دست گرفت، رؤسای بنی امیه در زیر قیادت امیر معاویه نائب الحکومه شام شهادت خلیفه سوم را دستاویز سیاسی گرفته و عداوت دیرینه بنی امیه وبنی هاشم را تجدید و عملی نمودند، امیر المومنین خلیفه رابع هم در نتیجه این اختلافات در سال ٤٠ هجری بشهادت رسید، ونزاع حل ناشدنی در وهله اول بین دو قبیله عرب وبعدها بین تمام ملل اسلامی برای قرنها باقیماند، در همین گیر و دار فرقه سومی در عرب تشکیل وموسوم به خوارج گردید که هم برضد رؤسای بنی امیه و هم برضد رؤسای بنی هاشم بوده، طالب تشکیلات جدید سیاسی محسوب میشدند، بالطبع تمام این اختلافات داخلی عرب بواسطهٔ ارتباط مستقیمی که با ممالک متصرفه خودها داشتند در جمله ممالک تحت نفوذ عرب اما مسلمان ساری وجاری گردید، که منجمله خراسان بود. خراسانیان که نصب العین جز تشکیل دولت ملی نداشتند ازین رقابت و عداوت های داخلی عرب استفاده وهمیشه درمقابل سلطنت های قویه عربی سیاستاً طرف دسته مخالف آنهارا التزام میکردند، چنانچه دربرابر قدرت امپراطوری بنی امیه طرفدار جدی بنی هاشم بودند، ووقتیکه عباسی ها ازدسته بنی هاشم بسلطنت رسیدند ازخراسانیان طرفداری ازعلویان میکردند، تا بالاخره سلطنت خراسانی تشکیل کردند.

در هر حال خلفاء راشده یار بعه اسلام رضی الله عنهم چهار نفر از سال ۱۱ تا ٤١ هجری دوام نموده ، ودرسال آخری امیر معاویه اولین خلیفه اموی در دمشق جلوس نمود ولی خراسانیان مثل جزیرة العرب وعراقین در عوض او خلافت امام حسن (رض) پسر حضرت علی را تصدیق کردند اما امام حسن در همان سال از خلافت استعفا کرد وباز خلافت در دست امیر معاویه ماند ، معهذا وقتیکه عبدالله بن زبیر در مکه اعلان خلافت نمود خراسانیان تصدیق ونائب الحکومه او را در خراسان پذیرفتند ، مگر بزودی امیر معاویه بر مخالفین غلبه جسته وتسلط او در ممالک متصرفه قوی شده رفت ، باین ترتیب خلفاء بنی امیه چهارده نفر از سال ٤١ تا ۱۳۲ هجری تقریباً یکقرن بر مسند یک امپراطوری خیلی وسیع نشسته وبر جهان حکومت نمودند ، درمیان خلفاء اموی مردان بزرگ ولایقی بهم رسیده ودورهٔ حکمرانی این سلسله را مخصوصاً از نظر تعمیم دین اسلام وفتوحات عظیمه در تاریخ اسلام ممتاز ساخت از قبیل امیر معاویه اول وخلیفه عبدالملک وخلیفه ولید وامیر المومنین عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه وغیرهم . بطور اختصار دورهٔ اموی عصر تدوین ، جهاد ، قرآن ، حدیث وفقه وبحث در اطراف آنها بود . دروس دنیوی از طب ، صنعت وکیمیا کم و آنهم مشغلهٔ غیر مسلمین شمرده میشد . در جهانگیری دورهٔ اموی اختصاصی بزرگ داشته وقلمرو او آنوقت شامل ممالک ذیل بود : عربستان ، فلسطین ، شام ، ارمینیا ، عراق عرب ، فارس ، هند ، ماوراءالنهر وقسمتی از افغانستان ، مصر ، طرابلس ، تونس ، الجیریا ، مراکش ، اسپانیا ، پرتگال ، فرانسهٔ جنوبی ، جزیره کورسیکا وغیره ، درهمین دوره قسطنطنیه محاصره شد وطارق سردار اسلام خواست اروپا را فتح واز راه اسلامبول به دمشق رود ، گرچه این هر دو عمل وآرزو ممکن بواسطه استحکام موقع ووضع جغرافی ودیگر بسبب یک امر بلزوم خلیفه وقت ناکام ماند . درهمین دوره (عهد عبدالملک) بجای سکهٔ بازنطینی مسکوکات اسلامی ضرب زده شد ، ودفاتر وادارات دولتی تنظیم ومرتب گردید .

ولی دوره بنی امیه یك دورهٔ پر از تعصب قبیله وی و غرور عربیت نیز بوده ، عربی زبان رسمی تمام امپراطوری گردید ، دیوان ودفاتر دولتی که تا آنوقت بخط فارسی بود درعهد نائب الحکومه گی حجاج مشهور در کوفه بعربی منتقل گردید ، واینکار بزرگ هم بدست یکی ازابناء خراسان زمین صالح بن عبد الرحمن سیستانی منشی زادانفروغ بن ببری رئیس دیوان انجام یافت . بنی امیه عصبیت و امتیاز طبقاتی را خلاف اصول اسلام وروش خلفاء راشده رضی الله عنهم ، مجدداً برقرار ساخت ، تاجائیکه امام مساجد بایستی از نژاد عرب میبود ، و دوائر دولتی تاجای ممکن بعرب داده میشد . بعلاوه از زمان موسس سلسله اموی تجمل رومی در دربار خلاف اداب اسلامی قبول ، وسلطنت انتخابی بمیراثی تبدیل و در نتیجه دولت اموی یکدولت خالص عربی آنهم متعصبی گردید .

این ترتیب اداره در نظر ممالك متصرفه مخصوصاً خراسانیان مطبوع و مستحسن نبود. خاصه درحالیکه عرب از آنها بمراتبی در مدنیت افتاده تر بودند ، هنوز عربها درزراعت وباغداری ، صنعت وتجارت دستی نداشتند ، و درقلمرو امپراطوری ایشان سکه واحدی وجود نداشته ، مسکوکات مختلفه محلی درداد و ستد بکار میرفت ، بعلاوه بعضا حکام اموی در تشدد اداری می افزودند و بعضاً در جمع مال و خرج آن اسراف میکردند ، قتیبه در خراسان شمالی میثاق و عهود را پامال و حجاج در کوفه خون مردم را بیشمار میریخت ، همین شخص عبدالله بن زبیر رضی الله عنه مردی را که آخرین خلفاء راشده اسلام محسوب و خلافتش درخراسان و عراق و حجاز قبول شده بود درسال ۷۳ هجری بدارزد و یزید خلیفه اموی امام حسین نواسه حضرت پیغمبر علیه السلام را در کربلا بواسطه چند هزار عسکرخودش محصور و بالاخره آن جناب را با اولاد و آل و اتباعش که ۷۲ نفر میشدند باستثناء امام زین العابدین یك جا در سال ۶۱ بشهادت رسانید ، شانزده نفر از این شهداء اولاد حضرت

فاطمه زهرا رضی الله عنها دختر حضرت خاتم الانبیا بودند ، وبعضاًخلفاء اموی درقلمرو مسلمان شده خویش امر میکردند تا در نماز جمعه بالای منابر نسبت بخاندان امیرالمومنین خلیفه چهارم بد گفته شود .

نهضت سیاسی ابومسلم: تمام اینچیزها در دست سیاسیون و سرداران خراسان اسلحهٔ برنده بود که بواسطه آن امپراطوری عظیم اموی را واژگون و کشور خود را ازتسلط آنها آزاد سازند . اینست که بلا فاصله بکار شروع کردند و برخلاف سابق که فقط بشورشها و مقاومت های منفرد محلی پرداخته و بالاخره یکی پی دیگری در مقابل قدرت دولت اموی مغلوب میشدند ـ اینبار بتشکیلات اساسی ووسیعی بنام دین واسلام ، حق وعدالت آغاز کردند . درسر این تشکیلات بزرگ نیز شخصی فوق العاده چون ابومسلم قرار گرفت و مجری تاریخ را در خراسان و تمام ممالک اسلام تغیرداد . البته زمان و مکان نیز باابومسلم مساعد و زمینه فعالیت از یکقرن باینطرف در خراسان آماده بود خراسانیان در شمال غرب و جنوب کشور خویش که دین اسلام را بزور شمشیر نه پذیرفته بودند در مرور یکصد سال با عرب و مسلمین داخل ارتباط ، مجادله و پیکار بوده وبخوی و روی همدیگر آشنا گردیدند . درطی اینمدت طولانی هر دوملت باوجود جنگ وپیکار گی پیوند نزدیکتر گردیده وخراسانیان بمزایای دین اسلام و [illegible] ادیان قدیمه خراسان پی برده و بدون اجبار بقبول اسلام گرائیدند . در مرور همین ایام بود که از سواحل جیحون تا هامون سیستان و از حوزه ارغنداب تا دهنه خیبر مساجد آباد و شعائر اسلام آشکار و رجال بزرگی از خراسانیان مسلمان شده پیدا گردید . درحالیکه آزادی دینی و عقیده برقرار و هیچ یکی بقبول اسلام مجبور نشده بودند . مدارس اسلامی در خراسان آنقدر ترقی کرد که دریکی ازآنها [illegible] هزار [illegible] ، چنانچه وقتیکه در سال ۲۰۱ هجری

ضحاك بن مزاحم هلالی عالم بزرگ تفسیر و فقه در خراسان شمالی مرد، سه هزار طالبهٔ او درین رشتهٔ علوم باقیماند.

ازمدتی باینطرف، سرکرده گان خراسان خود باهمیت تعمیم دین اسلام بغرض وحدت و سعادت قوم پی برده و بوسائل ممکنه در نشرآن میکوشیدند اینچنین اشخاص در امور اداری عرب نیز در خراسان داخل و اقتدار سیاسی بدست آوردند. دراواخرقرن اول و اوائل قرن دوم نه تنها در دربارحجاج وحکام عربی خراسان، خراسانیان مسلمان نفوذ کردند بلکه بحکومت های داخلی خراسان و سرداری لشکر نیز رسیدند چنانچه ازطرف اسد بن عبدالله نائب الحکومه عربی خراسان در سال ۱۰۸ هجری برمك ابوخالد بن برمك حاکم ولایت بلخ مقرر گردید بالجمله در چنین محیط وآب وهوائی ابومسلم ظهور کرد.

ابومسلم عبدالرحمن نام داشت و در ۱۰۲ هجری در قریه سفید نج (سپید دژ) از مضافات شهر انبار «سرپل موجوده و رأس القنطرهٔ عرب» درشرق شهر یهودیهٔ «میمنهٔ کنونی» تولید شد بعضی مورخین سفید نج مسقط الرأس ابومسلم را از مضافات مرو میدانند. درهر حال ابومسلم در شباب تحصیلات خود را درخراسان تمام وبزبان عرب را بالغت واشعار آن فرا گرفته قران حفظ نمود تربیهٔ ابومسلم طوری شد که اومرد فاضل و پرهیز کاری بار آمد. ابومسلم قلبی سخت وقوی داشت او ازهیچ مصیبتی اظهارغم والم وازهیچ موفقیت و نعمتی اظهار مسرت وانبساط نمیکرد. ابومسلم از طرز اداره ورفتار دولت اموی متنفر بوده وآرزو داشت کشور خراسان مستقل و درسر اداره تمام ممالك اسلامی قرار گیرد وعجالتا هم خودش را لایق اداره چنین کشوری میدانست لهذا در صدد تهیه صحنهٔ فعالیت برآمد. خراسانیان ازجوانی چون ابومسلم که عقل کافی واخلاق عالی ونصب العینی بزرگ داشت با کمال میل استقبال کردند، و اینمرد نوزده ساله باقامت متوسط، پشت دراز، ساق کوتاه، اما منظر جذاب وچهره گندمی

و پوست پاکیزه ، وزبان فصیح خودش بزودی مرکز یك جمعیت عظیمی گردید. ابو مسلم میدید که یك عده ازخانوادهٔ بنی هاشم ازطرف حجاج ازوطن شان طرد ودر بلخ وسائر بلاد خراسان نفی وبتعید گردیداند ، وعده هم ازخاندان عباس در کوفه و حجاز با کمال ذلت درزیر فشار دولت اموی زنده گی میکنند ، ابو مسلم مصمم شد ازنام این خاندان‌ها برضد امپراطوری اموی استفاده وبجلب وهمکاری سائر مسلمین بهپردازد ودر نتیجه دولت خراسانی تشکیل کند . ازدیگر طرف خانواده بنی عباس که ازمظالم بی‌پایان بنی‌امیه می‌نالیدند نیز از مدتی باینطرف درصدد رهائی خویش برآمده وبرعلیه حکومت اموی درخفا مشغول کار بودند اما عباسی‌ها بالاخره ازین اقدامات مذبوحی خودخسته واز طرف تمام ممالك اسلامی مأیوس گردیدند . آخرین امیدگاه اینقوم سلالت علیه خراسان بود ، ولهذا از مدتی مراجعه باین کشور نموده وتوسط اعزام نماینده‌ها و مبلغین ومکاتیب‌ترحم وهمکاری رؤسای خراسان را جلب مینمودند . محمد امام عباسی هنگامیکه مبلغین خودش را برای دعوت مردم بخلافت خود اعزام مینمود چنین خطاب کرد : مردم بصره عثمانی پرست و از کار کناره گیر اند و کوفه نشینان [illegible] باشند بهتر است . اهالی جزیره خارجی و [illegible] مسلك و با آنکه عرب اند بروم مانند و با آنکه مسلمانند اخلاق مسیحی دارند . اهالی شام با معاویه جز آل سفیان دیگری نشناسند . مردم مکه و مدینه ابوبکر و عمر میخواهند ، پس شما بایستی متوجه خراسان شوید که طبقات آن محروم و قلوب شان ازعقاید مختلفه پاک از دین تهی و ازفساد خالی است . ایشان آماده و مستعد انقلاب و خواهان تغییر خلافت میباشند ، آری خراسان را پیکری [illegible] سینه [illegible] سرپر که ، ریش انبوه ، صدای هولناک ، سخن درشت ، هیبت آور دارند .

در این تشکیلات مخفی عباسی همیشه یك نفر از خاندان بعنوان امام قرار میداشت ودر وقت ابو مسلم این رئیس ابراهیم امام بود که برادر محمد مؤسس

تشکیلات مذکوره بحساب میرفت واوبود که داعیان خودش را به خراسان اعزام وسعی نمود چند تنی از بزرگان این کشور اورا ملاقات و همکاری نمایند . محمد پسر علی بود آنکه اورا ولید بن عبدالملك خلیفهٔ اموی دوبار تازیانه زد ، ومحمد این اهانت نسبت به پدرش را ابداً فراموش نکرد ، علی یك پسر از جملهٔ هشت پسر عبدالله ، وعبدالله از جملهٔ چهار پسر حضرت عباس عم حضرت پیغمبر آخر الزمان بود .

ابو مسلم در سال ۱۲٤ هنگامیکه بیست وسه سال عمر داشت شخصاً بکوفه سفر و با ابراهیم امام عباسی مذاکره وملاقات ، وبعد با عنوان امیر طرفداران بنی عباس بخراسان مراجعت کرد ، ابو مسلم درین مسافرت از حالات کشور فارس وعرب بخوبی آگاه شد ، وبمجرد ورود در خراسان برضد بنی امیه داخل اقدامات گردیده ، ملت را تحریك ، و طرفداران زیادی بهمرسانید ، و باز در سال ۱۲۸ سفری بمکه نموده با ابراهیم امام قرار های گذشته راتجدید نمود.

نجات خراسان از ادارهٔ اموی : وقتیکه ابو مسلم بخراسان برگشت بلافاصله در سال ۱۲۹ ، لقب شاهنشاه اختیار وحکومت خود وخلافت آل عباس ، وخلع دودمان اموی را اعلان کرد ، اینوقت تمام سرکردگان ملی خراسان وعسکر زیادی در دور او جمع شده بود و داوطلبان کشور قطعات معیت اورا تشکیل میکرد باین ترتیب ابومسلم درحالیکه مرکز مرو را بخندق حصار داده ، وخودش با منصبداران معیت خود لباس سیاه پوشیده بود ، بیرق سیاهی افراشته و در معسکر خویش آتش عظیم افروخت ، و در پنجم رمضان سال ۱۲۹ به مسند حکومت نشست . نصر بن سیار نائب الحکومهٔ عربی خراسان که مرد قوی بوده وبغرض مرعوب ساختن طرفداران بنی هاشم قبلاً یحیی بن زید بن امیرالمؤمنین علی را درطالقان مرغاب بدار آویخته بود ، اینك در مقابل خدیع کرمانی به جنگ مشغول ، واز خبر ابومسلم نهایت متغیر گردید ، در همین

آن بود که منشور ابومسلم باو رسیده و بسه قبول بیعت به خاندان عباس دعوتش کرد ' نصر سیار عرض جواب یك قطعه عسکر زیر قیادت یزید سوق کرد ' ولی از طرف مالك بن هیثم افسر اعزامی ابو مسلم یزید اسیر وعسکراو مغلوب ومنهزم گردید ' ابومسلم محبوس را مجدداً رها و درقرارگاه نصرسیار فرستاد ' وخود متعاقباً با اردوی خویش بجانب نصرسرازیر شد ' نصر نیز میان دودشمن گیرافتاده بود ولهذا به خدیع پیغام داد که مبادا از اطمینانی که کتباً ابومسلم بتوداده است فریب خوری ' بهتر آنست که عجالتاً بمرو برگردی که اینك منهم رسیدم ودر آنجا باتو مصالحه خواهم نمود ' خدیع همچنین کرد ونصرنیز برگشت ودر حالیکه هردو سردار هریك بادو صد سوار از معسکر خود جدا وبغرض مذاکره بهم نزدیك گردیدند ' تیر انداز قابلی بتعلیم نصر سیار ' خدیع را غافلانه بکشت ' درسال ۱۳۰ علی پسرخدیع بعد از آنکه بحضور ابو مسلم درماخان رسیده بود بجنگ نصرسیار پرداخت وابومسلم مرویان را بکمك او در برابر عرب تشویق کرد ' وخود متعاقباً از ماخان بجانب مرو روان شد ' نصرسیار تاب نبرد نیاورده ازمرو بسرخس واز سرخس بطوس واز طوس به ری فرار نمود ولی بزودی بیمار واز دنیا چشم پوشید ' در خراسان عربها دو دسته یمانی و مضری اقامت داشته ' عرب های از دستهٔ اول بنی تمیمی وقیسی ها ازدستهٔ دومی ' وهر دو دسته [illegible] ازمدتی با نصر [illegible] خیلی فعال بودند ابومسلم ازین رقابت آنها خیلی ماهرانه استفاده کرده در اول یك طرف را مغلوب بعدها تمام عرب وطرفداران سیار واموی [illegible] را ازبین برداشته ' وخراسان شمالی را از دست همه چه مسلمان وچه غیرمسلمان وچه خواص وچه عوام بکلی صاف کرد ' ازین بعد حکام اموی ولایات غربی وجنوبی [illegible] سیستان وبلوچستان و سند را از حکام اموی تحویل گرفتند وبدین ترتیب ابو مسلم در کمترین مدتی خراسان مفتوحه را بعد از [illegible] نمود ' ابومسلم هنوز

کار بزرگی درپیش داشت ولهذا بزودی عسکری مکمل زیر قیادت قحطبه بن شبیب و خالد بن برمک بلخی بغرض تسخیر کشور فارس بحرکت انداخت ، قوماندان ابومسلم ازطوس به گرگان کشید ودر جنگی که اورا باابن حنظله حاکم اموی گرگان رخداد ده هزار عسکر دشمن را ازبین برده داخل گرگان شد وسی هزارنفر از طرفداران بنی امیه را بقتل رساند ، وقتیکه عسکر ابو مسلم باستقامت عراق عجم حرکت میکرد سرداران اموی کرمان داؤد بن یزید و عامر در نواح اصفهان جلو ایشان راگرفتند ، ولی عامر کشته شد و داؤد فرار کرد ، اردوی خراسان بعد ازهشت روز وارد نهاوند شده بعد ازاشغال آنجا بجانب عراق عرب حرکت کرد ، یزید بغرض مدافعه موضع جلولا را معسکر ساخته و ازمروان خلیفه اموی استمداد نمود ، ولی همینکه قوماندانان ابو مسلم بخانقین رسید یزید تاب نیاورده بکوفه فرار کرد . اردوی خراسان دشمن را تعقیب واز فرات عبوروقحطبه قوماندان اردو در رود غرق گردید. معهذا عسکر خراسان اهمیت نداده بجنگ دشمن پیش وعسکریزید را مغلوب ومنهزم کردند . اردوی خراسان بدون معطلی کوفه راهدف گرفته و ابن هبیره عامل اموی را ازآنجا به واسط فراری ساختند. اردوی خراسان باحسن بن قحطبه درمحرم سال ۱۳۲ هجری داخل شهر کوفه شد ، وحسن منشور ابومسلم را درینشهر به ابوسلمه جعفر بن سلیمان الخلال مردعجمی تسلیم کرد ، ابومسلم درین مکتوب مشارالیه را بعنوان وزیر آل محمدخطاب و در تنظیم امورمامور کرده بود ، ابوسلمه این منشوررابرای مردم کوفه قرائت کرده و مامورین خودش را برای عملی شدن هدایات ابومسلم در اطراف اعزام کرد . ابومسلم که کار را تااینجا رسانده و از انقراض امپراطوری بنی امیه چیزی نمانده بود ، دیگر نمیخواست حقیقتاً خاندان عباس به جای این امپراطوری قرار گیرند ، زیرا اینها عجالتاً دراثر شمشیر وتبلیغ خراسانیان زیاده از اندازهٔ لزوم شهرت ونفوذ در کشورهای اسلام حاصل کرده بودند

ومیمکن بود اینها نیز قوی وخود سر شده اسباب درد سری برای خراسان فراهم کنند لهذا به عجله جلال وزیر را که محمد میگفتند نزد سه تن از بزرگان اولاد حضرت علی چون امام جعفر صادق ، عبدالله بن حسن بن علی ، و عمر بن علی بن حسین بن علی فرستاده و ایشان را به قبول خلافت اسلام در عوض خلفاء اموی دعوت نمود . اتفاقاً این هر سه جناب جواب رد داده واز قبول خلافت وسلطنت عذر خواستند . ابومسلم چون خود نمیتوانست در آنعصر مقام خلافت اسلام را دعوی کند ، بنا چار باز به خاندان عباس متوجه شد ، اما ابراهیم امام در اواخر سال ۱۳۱ هجری بعلت کشف مکتوب ابو مسلم از نزدش به حکم مروان خلیفه اموی در زندان حران محبوس و در همان جا بواسطه فرو بردن سرش در انبان چونه کشته شده بود ، و برادران این شخص عبدالله ملقب به سفاح و ابوجعفر منصور دوانیقی باعده از اعوان خودشان در شهر کوفه پناهنده و در یکی از خانهای آنجا بطور نهانی زندگی میکردند ، اینها چون از فتوحات اردوی خراسان امیدوار شده بودند همینکه شهر کوفه بدست خراسانیان مفتوح و تأمین شد ، بخانه ابو سلمه داخل و منزل گزیدند ، وقتیکه سرداران خراسان این خبر را گرفتند به حکم ابومسلم ایشان را از خانه کشیده بدار الاماره کوفه بردند وعبدالله سفاح در یکی از جمعات ربیع الاخری ۱۳۲ هجری در جامع کوفه خطبة خواند یعنی [illegible] وخلافت خودش را اعلام نمود ، منصور دوانیقی هم گرفتن بیعت بنام برادر از مردم شروع کرد ، عبدالله سفاح بجنگ مروان خلیفه اموی اعزام گردید ، مروان که قلوب مردم را [illegible] خودش [illegible] از دست داده بود ناچار از حران خارج ودر کنار آب زاب با دشمن مقابل شد ، ولی زود منهزم وبه جانب مصر روان گردید ، عبدالله تا دمشق او را تعقیب ، ودر جنگ [illegible] ولید بن معاویه حاکم آنجا را گرفته از تیغ کشید ، وخود بقصر [illegible] واز آنجا بفلسطین گذشت صالح برادر عبدالله نیز [illegible] خلیفه مروان را در مصر تعقیب [illegible]

منزل ذات السلاسل باورسیده ودر شباخونی که برد، مروان کشته وسرش نزد سفاح وباز به خراسان فرستاده شد، زنان ودختران او نیز اسیر وبخراسان اعزام گردید اما پسران او موفق بفرار شدند. عباسی ها در انتقام از اموی ها قصور نکردند تا ایشان بکلی ازبین رفتند، بزرگان این خاندان در دمشق در بصره در موصل و دیگر جاها بضرب چوب میده و کوفته، وزیر گلیم فرش و بالای اجساد شان سفره طعام گسترده شد، مردم درین سفره طعام می‌خوردند و نعش های نیمه زنده آنها در زیر دست وپایشان میطپید، بعداز جان سپردن گوشتهای اینها بسگها خورانده شد، وقبور سلاطین اموی شگاف و عظام رمیمه شان برون افگنده گردید (جز از خلیفه عمر بن عبد العزیز) مرده خلیفه هشام را نیز چوب زده وباز بدار آویختند، و باین ترتیب بساط امپراطوری یك قرنه بنی امیه در مشرق زمین برچیده شد.

تامین ماوراء النهر: واما ابومسلم در مرو نشسته وعملاً زمام امور سلطنت خراسان اسلامی وماوراء النهر و کشور فارس را در دست داشت درین ضمن بود که سفاح عباسی را نظر بمصالح سیاسی دولت خیال کشتن ابوسلمه حفص بن سلیمان همدانی پدید آمد، ولی خلیفه جرائت اینکار نداشت زیرا او از دست نشاندهٔ ابو مسلم چیزی بیشتر نبود، درحالیکه ابومسلم ابوسلمه را منشور وزارت ولقب وزیر آل محمد ومعناً اختیارات دار الخلافت عطا کرده بود. بنابران خلیفه برادر خود ابو جعفر منصور را شخصاً بدربار ابو مسلم اعزام و برای استیذان کشتن ابو سلمه مامور کرد، اما همینکه منصور در نزد ابو مسلم اقامت داشت از طرز رفتار و تکبر او در دل کینه گرفت واز همان وقت مصمم شد اگر بتواند احسان این مرد خراسانی را بکفران مقابله کند. در هر حال منصور بدربار خلافت برگشت و خلیفه را از قدرت ابو مسلم تخویف و بدشمنی او تحریک نمود. اما خلیفه نمیتوانست و نمیخواست از احسان ابومسلم اغماض کند، در هر حال ابوسلمه بعداز اجازه

ابومسلم ازطرف سفاح کشته وعوض او خالدبن برمك بلخی بوزارت برداشته‌شد؛ وبرمك پسر جاماس پسر بشتاسف « یشتاسپ » از اهالی شهر بلخ بود؛ ابو مسلم بعداز تنظیم خراسان در سال ۱۳۵ بماوراءالنهر عسکر کشیده وزیاد حاکم عربی آنجارا که دم از عصیان میزد بکشت . و درسال ۱۳۶ بغرض وارسی از امور خلافت عباسی و اداء فریضه حج بجانب حجاز حرکت کرد و قتیکه او وارد مرکز خلافت گردید از طرف خلیفه سفاح استقبال شد منصور که‌در کمین بود باز خلیفه را تحریك برضدابومسلم نمود؛ وقتیکه ابو مسلم به‌مکه روان‌شد خلیفه امارت حجاج‌را به‌اونی بلکه به‌برادرخود منصورداد ابتدا ابومسلم کوفته خاطر شده و از منصور یك منزل‌پیشتر بحرکت افتاد اودرین‌سفر به تمام قوافل‌وحجاج امر کرد تا در عرض راه از مطبخ او که دوصد قطار اشتر سامان آنرا می کشیدند نان خورده واز خود طبخی نه نمایند ومقرر کرد از منزل هر کسی که دود برآید اعدام‌شود؛ هیبت وآوازه کار نامه های اینشخص چنان در دل عرب نشسته بود که حین عبور او راه وآبادی ها را میگذاشتند ابومسلم ازاداء حج فارغ شده بود که خبر مرگ خلیفه سفاح را شنید؛ منصور درین‌وقت که رقیبی چون عیسی بن موسی در انبار داشت ضعف خودرا احساس واز ابومسلم التماس نمود که خلافت اورا مقرر و تأمین نماید؛ ابو مسلم قبول و با او وارد انبار شده عربها را از بیعت با عیسی مانع وباینجهت منصور دشمن پیر کهنه خودرا مجال جلوس در مسند خلافت داد؛ منصور هنوز دشمن دیگری درمقابل داشت و عبدالله بن علی بن عباس بعد از فوت سفاح اعلان خلافت کرده وارتش در نصیبین قرارگاه داشت ؛ ابومسلم به‌اشاره منصور بجانب این دشمن او نیز عسکر کشیده وبعد از پنجماه جنگ اورا مغلوب و منهزم گردانید ؛ در چنین وقتی خلیفه منصور ابوالخصیب را برای ضبط غنایم از قوای شکست خورده دشمن از شمشیر ابو مسلم وخراسانیان اعزام کرد ابومسلم از حرکت منصور رنجیده [illegible]

سخت متنفر گردیده بدون وداع و اجازه او باستقامت خراسان حرکت کرد ابومسلم درری بود که مکتوب خلیفه رسیده و اورا دعوت بمراجعت نمود، خلیفه درین مکتوب خاطرنشان کرده بود نائب الحکومه گی کشورهای شام و مصر به ابومسلم تعلقدارد، ولی ابومسلم جواب نداد، متعاقباً یکنفر هموطن ابومسلم ابوحمید مرغابی از طرف خلیفه بحضور او رسیده و سعی بلیغی کرد که ابومسلم‌را ملایم و بمراجعت راضی سازد، در همین آوان مکتوبی از ابوداؤد وکیل و نائب الحکومه ابومسلم در کشور خراسان بحضور ابومسلم رسید که در آن تصریح کرده بود قبل ازمراجعت تو بخراسان استرضاء خلیفة المسلمین واجب است. این مکتوب در اثر دسیسه خلیفه منصور نوشته شده بود، چونکه او ابوداؤد را ازماجرای خود ورنجش ابومسلم آگاه و وعده داده بود که اگر موفق شوی او را نزد من برگردانی حکومت خراسان بتو تعلقدارد، چونکه ابو مسلم در دارالخلافه کار بسیار خواهد داشت. درهرحال ابومسلم ازخواندن مکتوب ابوداؤد بیشتر از فرمان خلیفه متفکر شد، زیرا اندیشه میکرد مبادا در رفتن او بخراسان ابوداؤد غدار از در مقابله در آمده و آتش جنگهای داخلی را مشتعل نماید در حالیکه خلیفهٔ عباسی هم با او همکاری خواهد نمود، اصرار ابو حمید مروالرودی بر تأثیر این مکتوب افزوده وبالاخره ابو مسلم عزم مراجعت بدربار خلیفه نمود، در حالیکه ابداً از خلیفه ترسی سوای نفرت نداشت، زیرا اردوی خراسان در معیت اوبود، مگر ابو مسلم احساس نمیکرد خدعه گاهی برقوت غلبه میکند. و قتیکه ابومسلم بدارالخلافه رسید سه‌روز پیهم چنان پذیرائی و گرم جوشی از طرف خلیفه نشانداده شد که اینمرد رشید ووقور در اخلاص منصور نسبت بخود متیقن گردید. ولی روز چهارم که بدیدن خلیفه رفت منصور وانمود کرد با او خلوتی دارد، لهذا اورا تنها بدرون خانهٔ احضار کرد، همینکه ابومسلم وارد شد، چهار نفر تیغدار از کمین گاهها جسته و اینمرد نامی را

ریز ریز کردند، منصور پس ازین امر کرد تا سر اورا در میان طبق های درهم و دینار در معسکر خراسان ریختند. روزیکه این فاجعه عملی شد چهار شنبه ۲۵ شعبان سال ۱۳۷ هجری وابومسلم بسن ۳۵ سالگی بود.

انعکاس قتل وابومسلم در خراسان: بعد ازکشته شدن ابومسلم گرچه نفوذ حکام عباسی مجدداً در ولایات مفتوحه خراسان مستقر گردید، امادست خراسانیان نیز در امور خلافت محکم شده بود خراسانیان چنانچه ابومسلم را تقویه کردند، ابومسلم خاندان برمك را پرورش ودر دربار خلافت داخل نمود واینخاندان هم خانوادهٔ مشهور سهل خراسانی را در دولت عباسی برقرار ساختند وگرچه بعدها این هردو خاندان از طرف خلفاء عباسی در عقب ابومسلم فرستاده شدند اما اینها مرد دیگری چون طاهر خراسانی را پرورش و برای خدمت بخراسان حاضر کرده بودند و بالاخره همین مرد بود که از فعالیت دو قرنه خراسانیان نتیجه گرفته واستقلال خراسان مفتوحه را اعلان و تأمین نمود.

از دیگر طرف درداخل خراسان فکر استقلال کشور بقدری محکم بود که حتی تخالف وتباین دین ومذهب داخلی نیز مانع نشو ونمای آن نمیتوانست گردید.

سنباد: چنانچه پس ازختم تراژیدی ابومسلم اولین کسیکه بانتقام کمر بست فیروز ملقب به سنباد زرتشتی مذهب خراسانی وباشنده قریهٔ «هردانه» درغرب هرات بود این شخص در سال ۱۳۷ بلا درنگ بفعالیت آغاز وبزودی درگرد او بقول مورخین عرب تقریباً صد هزار عسکر داوطلب مرکب از مسلمان وزرتشتی جمع شد سنباد بر ضد عباسی‌ها در نیشاپور حمله، و بعداز چندین حرب نیشاپور، قومس وری را اشغال، وخزائن ابومسلم را در ری متصرف و خودش ملقب به سپهبد گردید، سپهبد در ولایات متصرفه عباسی قتل نفوس واغتنام اموال بسیاری نموده و بعدها قصد عراق و حجاز کرد.

چون نائب الحکومهٔ عباسی ری قبلاً با عسکرش در رزم سپهبد مغلوب ومنهزم گردیده بود لهذا خلافت عباسی برای جلوگیری از عاقبت وخیم بعجله داخل کار شده و اردوی مکملی زیر قیادت جمهور بن مرار در مقابل سنباد سوق نمود تلاقی طرفین در حدود بین همدان وری واقع وبعد از جنگ سختی عسکر عباسی غالب گردید، سنباد باین آنقدر مقاومت کرد که خلیفه منصور پسر خود مهدی را در مقابل او سوق نمود وسنباد مجبوراً بجانب طبرستان عقب کشید تا فرصتی برای جمع آوری قوا بدست آرد، ولی سپهبد حکمران محلی طبرستان بامهمان پناهنده خدعه، و سنباد وهمراهانش را کشته وسرهایشان را علی الرسم بدربار خلیفه عباسی تقدیم کرد، خلیفه منصور نیز نفسی براحت کشیده ودرطرح بناء شهر بغداد مشغول ماند. ولی دسته دیگری از خراسانیان (معروف به فرقهٔ راوندیه) در آنجا نیز شوریده وخلیفه را درجنگ محصور نمودند تا آنکه معن بن زایده بکمک خلیفه رسیده اورا از محاصره رهاه وفرقه راوندیه را مغلوب ساخت. معن بن زایده دربرابر اینخدمت بزودی حکومت سیستان حاصلکرد، مگر سیستانیان اورا مجالی نداده درقصر حکومتی شکم دریدند. در سال ۱۴۴ مردم بست وقندهار نیز بر خلاف خلیفه منصور شورش و بازهیر بن محمد الازدی قوماندان اعزامی حاکم عباسی سیستان رزم شدیدی دادند. همچنین در سال ۱۵۰ مرد دیگری از هرات بنام «استاذ سیس» بادغیسی ظهور و باتفاق رفیق سیستانی خودش «حریش» لشکر جمع واستقلال خراسان را اعلان نمود. سیاسیون عباسی بعادت دیرینه فوراً کلمه زندقه را بگردنش بسته و حتی مسلمین خراسان راهم برضد او تحریک کردند ازجملهٔ سران اسلامی خراسان که تعمیم اسلامیت را در خراسان شرط اول ترقی کشور میدانستند یکی «اجشم» مروالرودی بود که بلادرنگ بمقابل استادسیس سوقیات نمود ولی در اولین میدان جنگ سر و عسکرش را ازدست داد، خلیفه منصور به پسرش المهدی

امر کرد تاخازم بن خزیمه افسر مشهوری را با ۲۴ هزار عسکر از غرب به مرو گسیل نمود همچنین عمر و وابی عون پسران قتیبه بحکم خلیفه از تخارستان بمدد خازم رسیدند، جنگ شروع شد و تلفات طرفین بهزارها رسید. اردوی استادسیس ۱۴ هزار نفر اسیر داده ومنهزم گردید. عرب ها اسراء را اعدام وخود استادسیس را درمنطقه استواری محاصره کردند. بالاخره استاد سیس هم اسیر و محبوساً بدربار منصور سوق، و درآنجا ازبین رفت. مرجیله باد غیسی دختر همین شخص بود که بعدها زن خلیفه هارون ومادر خلیفه مامون عباسی گردید.

محمد واذرویه: درسیستان نیز مردم چه مسلمان وچه زرتشتی زیرقیادت محمد بن شداد وآذرویه مرزبان زرتشتی برضد خلیفه منصور شورش کرده، و ازدست بجنگ یزید بن خلیفه منصور که حاکم سیستان بود پیش شدند، یزید دررزمگاه مغلوب و فراری شد. سیستانیان متعاقباً درسال ۱۵۱ درشهر زرنج شورش کرده و معن بن زایده سابق الذکر را کشتند، و این همان شخص مشهوری است که در جود وسخا ضرب المثل گردیده، ولی سیستانی ها میگفتند جز این نیست که او مال بسیار بجور جمع کرده و به اسراف خرج میکرد.

حکیم مقنع: درسال ۱۵۸ مرد دیگری درمرو ظهور، وخودش را جانشین ابو مسلم معرفی کرد، اینشخص موسوم به حکیم بن عطا و معروف به مقنع بود چونکه اینمرد کاریزی بادغیسی همیشه بروی خودش نقابی از طلای ناب میکشید، تعدادزیادی ازخراسانیان زرتشتی، وهمچنین نفری بسیاری از خراسانیان مسلمان به عنوان «سفید جامگان» گرد اوجمع شدند. مقنع برای اینکه مرکز اجتماعش ازمهمترین مرکز خراسان دور باشد جیحون را عبور ودر نواح کش (شهر سبز) قلعه مستحکم نظامی آباد کرد قصه ماه نخشب آنکه برای دوماه هرشبی از چاه نخشب می برآورد وهر دو فرسخ نور میپاشید هم منسوب بهمین شخص است. درهرحال خلیفه منصور درهمین سال از دنیا گذشته وجانشینش را

محمد مهدی اشغال نمود ، حکیم مقنع بعملیات نظامی آغاز کرده وتا سال ۱۶۱ سرداران مشهوری را امثال حسان بن تمیم و محمد بن نصر وغیره از بین برد تاآنکه اردوی قوی عباسی بقوماندانی افسران قابلی چون معاذ بن سلم و عقبه و ابوسعید مرد دلیری وارد منطقه نفوذ او گردیده و بلا فاصله جنگهای سختی شروع شد . حکیم مقنع چون به بدعت و کفر منسوب شده بود لهذا از حمایه و تقویه اکثرسران و اهالی خراسان محروم و در مضیقه افتاده محصور گردید معهذا آنقدر مقاومت نمود که اسارت او به یقین پیوست پس برای آنکه تن بچنین ذلتی نداده باشد آل و اطفال خودرا کشته و اخیراً خودش هم انتحار نمود همچنین میان سال های ۱۵۳ ـ ۱۵۰ مرد دیگری در هرات بنام یوسف ابرم ظهور و بعد از تشکیل عسکر داوطلب علاقهای میمنه و مرغاب و پوشنگ را اشغال کرد ، یزید بن مزید که از سال ۱۵۳ باینطرف حکومت خراسان شمالی ازطرف خلیفه منصور داشت خود بدفع یوسف عسکر کشیده و با او حرب های سختی داد ، یوسف دریکی از جنگهای دست و گریبان اسیر و به بغداد گسیل و درآنجا باسائر رؤسای انقلابی افغانستان یکجا اعدام گردید ، درهمین سال که سال مرگ خلیفه منصور است فرق شورشیان ملی و خوارج در سیستان بسیار قوت گرفته و مجدداً سبب تشویش منصور را فراهم کردند .

خراسان مفتوحه وخلفاء عباسی

از ۱۳۷ تا ۲۰۵ هجری

چنانچه دیدیم امپراطوری شدید بنی امیه سقوط کرده و در عوض دولت عباسی برقرار گردید . دولت عباسی بیشتر یك دولت خراسانی و یك امپراتوری بین الاسلامی بوده در مرتبه اول خراسانیان و بعد ها تمام ممالك اسلامی در ادارهٔ امور دست داشتند . مرکز ایندولت بزرگ هم از دمشق در بین النهرین منتقل ، ولهذا برای قبول تربیت وتهذیب خراسان وفارس نزدیك تر مساعد گردید .

ایجاد مقام وزارت در بغداد ورسیدن وزراء خراسانی بآن مقام منیع در اثر این تربیت و تهذیب خدمت فراموش ناشدنی نمود ، و باین ترتیب دوره عباسی به ترقیات علمی ، از دوره اموی ممتاز گردید .

درهرحال نفوذ امپراطوری عباسی در خراسان مفتوحه از سال ۱۳۷ هجری تاسال ۲۰۵ تقریبا هفتاد سال دوام نمود در طول اینمدت خراسانیان ازیکطرف در داخله برای تاسیس یکدولت مستقل مشغول کار ، واز دیگر طرف برای تسلط در دربار خلافت یکی بی دیگری مصروف سعی ومجاهدت بوده واز طرفی هم درترقیات علمی پیشرفتند ، بدرجهٔ که اینها در تشکیل مدنیت جدید اسلامی که پیشتر بدوش ملل خراسان ، عرب وفارس استوار بود رکن قوی تری بحساب رفتند.

خلیفه سفاح : اولین خلیفهٔ عباسی سفاح از جلوس خودش ۱۳۲ تا زمان مرگ او در ۱۳۶ درامور کشور خراسان بی اختیار ، ودرمرکز خلافت بیشترین امور دولت در دست وزیر نخستین خراسانی خالد بن برمک بود . منصور جانشین سفاح تا ۱۵۸ خلافت نمود وچون بقتل ابومسلم ارتکاب نموده بود درتمام اینمدت بمخالفت وجنگهای خراسانیان در شمال و غرب اینکشور دچار بود ، چنانچه حکام او در خراسان شمالی از قبیل ابی داود خالد ، عبدالجبار بن عبدالرحمن وخازم بن خزیمه که در سال های ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۱ یکی بی دیگری مقرر شدند کار مهمی انجام داده نتوانستند . محمد ومهدی پسران خلیفه منصور نیز اسما نائب الحکومه خراسان معین شدند ولی این امر هم تاثیر بزرگی در مورد خراسان نداشت وچنانچه دیدیم انقلابات سنباد ، محمد آهزریه و حرکات مقنع هم درخراسان شمالی وسیستان برضد خلیفهٔ منصور عملی شد ، وهکذا در سیستان بعاصم بسختی قبایلی بنی تمیم عرب را که برضد ابومسلم شورش کرده بودند منقاد و حکومت سیستان را خودبدست گرفت ، اگرچه سلطان کمی افتراق آمیز حکومت عباسی خراسان توانست اینشخص را بجنگ از بین بردارد

و رتبیل شاه‌را در بست بعقب براند (۱۳۸) معهذا درسال ۱٤۱ مردم به‌قوماندانی حضین بن رقاذ مردی از قصبهٔ «رون وجول» برضد سلیمان بجنگهای سختی پرداختند وقتیکه هم منادی السری ازطرف خلیفه منصور بحکومت سیستان اعزام گردید بقوت مردم توانست سلیمان رامغلوب واسیر نماید، منصور بن زهیر حاکم دیگر خلیفه منصور نیز نتوانست درسیستان کاری ازپیش بردجز آنکه منادی السری حاکم پیشتر عباسی را ازبین بردارد . درسال ۱٤٦ مهدی پسر خلیفه منصور که اسماً نائب‌الحکومهٔ خراسان بود برادر خودش یزید بن منصور را بحکومت سیستان اعزام کرد، ولی چنانچه اشاره شد درجنگ با اهالی مغلوب و فراری گردید ، درسال ۱٥۱ حاکم دیگر خلیفهٔ منصور درسیستان معن بن زایده که بارتبیل در رخد جنگ وتوانسته بود «ماوند» داماد رتبیل را گرفته و در بغداد بفرستد ، درسال ۱٥۲ سرش را درمقابل شورش مردم باخت ، از سال ۱٥۳ تا ۱٥۸ زمان مرگ خلیفهٔ منصور دونفر حاکم دیگر او نیز درسیستان از قبیل یزید بن مزید وتمیم بن عمر سرخسی کاری انجام داده نتوانستند جز اینکه در دسته های شورشیان ملی و حتی خوارج عربی افزودند . باین ترتیب خلیفهٔ منصور از دنیا گذشت وجایش را مهدی پسرش اشغال نمود .

خلیفه مهدی : که تاسال ۱٦۹ خلافت نمود زحمت اول او درخراسان از بین بردن حکیم مقنع بود ، مهدی که دراول امر جنید بن قحطبه را بحکومت خراسان شمالی مقرر کرده بود بسان بهتر دید یکی از مردان خراسانی را برای اینکار برگزیند لهذا درسال ۱٥۹ﻫ ابوعون عبدالملک بن یزید خراسانی باین سمت مقرر شد . همچنین مهدی بعد از مسعود بن مسلم (۱٦۰) و مسیب بن زهیر (۱٦۳) ابوالعباس فضل بن سلیمان الطوسی مرد دیگر خراسانی را بحکومت خراسان

برگماشت ، وباین ترتیب خودش را ازمخالفت خراسانیان تااندازهٔ نجات بخشید حمزهٔ بن مالك حاکم مهدی در سیستان بانائب خود خالد بن سوید نیز توانست درجنگ برعلیه خارجی ها غلبه وقائد ایشان نوح خارجی را از بین بردارد .

خلیفهٔ هادی : بعدازمهدی درسال ۱۶۹ هجری هادی بخلافت رسیدولی اینشخص را خاندان برمکی خراسان که اینك در دربار خلافت قوی شده بودند چندان دوست نداشتند اونیز بدون آنکه کار مهمی در کشور خراسان نموده باشد بزودی چشم از دنیا پوشید ، وجای او را خلیفهٔ مشهور هارون الرشید که بیشتر طرف میل خراسانیان بود در سال ۱۷۰ هجری اشغال نمود . مهمترین کار هادی در سیستان این بود که حاکم او تمیم بن سعید از بست به رخد رفته باکابلشاه حرب نمود واینشخص توانست برادر رتبیل را در میدان جنگ اسیر و نزد هادی در عراق بفرستد .

خراسان وهارون خلیفه عباسی : هارون الرشید عباسی که درسال ۱۷۰ هجری ۷۸۶ م بخلافت رسیدیکی از بزرگان خلفاء اسلام درتاریخ بشمار میرود . اینشخص مشهور تا سال ۱۹۳ خلافت نمود ، وحاکم اول او در خراسان شمالی جعفر بن محمد طوسی درسال ۱۷۱ ه و بعد عباس بن جعفر مذکور در سال ۱۷۳ و پدر و پسر از مردان خراسان بوده واینك حصه از کشور خود شان را در عوض حکام خالص عربی اداره میکردند . در سال ۱۷۴ خالد الغطریف و در همان سال نائب او بشیر ، ودرسال ۱۷۶ حمزهٔ بن مالك این رتبه را احراز کردند ، ولی هیچکس ممکن نبود بغیر فرزندان خود خراسان دیگری ولایات کشور را باحفظ امنیت عمومی اداره کنند ، لهذا درسال ۱۷۷ فضل بن یحیی برمکی مرد معروف خراسانی باین سمت مقرر ووارد خراسان شد . اینمرد بمجرد ورود خودش در صدد اصلاح امور اداری وجلب قلوب عموم خلائق بر آمده رباطها ومسجد های زیادی بساخت ومردم را معناً تقویه نمود ، فضل برمکی درخراسان شمالی اردوی

قوی ومکملی از اهالی تشکیل وعجالتاً به آن عنوان عسکر عباسی بخشید که اسامی ایشان در دفتر مستند یم (افواج بغداد) ثبت شد، مورخین بعضاً با مبالغه تعداد این اردوی خراسانی را بالغ بر نصف ملیون میدانند، ر هر حال فضل جز این نمیخواست که کشور ابائی او باداشتن چنین اردوئی برای نقشه‌های آیندهٔ مملکت وتامین آزادی و استقلال استعداد حربی مکملی داشته باشد، فضل باهمین قوت بزرگ در ماوراءالنهر پیشرفت آوازه اردوی او پایتخت خلافت را فرا گرفت، چنانچه شعراء عرب از قبیل روان بن ابی حفصه وغیره در مدیح این عسکر و افسر قصائد غرائی سروده اند خلیفهٔ عباسی رشید هم از پیشنهاد فضل عجالتاً مطمئن بوده واین اردوی خراسانی ا حافظ امپراطوری وسیع خودش میدانست. فضل تا ۱۷۹ در خراسان مشغول صلاح امور بود ومردم او را از کثرت محبت بدرجهٔ پرستش دوست داشتند درحین عبور او از بلاد وقصبات معمور وپرازدهام خراسان که در تعداد صدها هزار ها موجود ومملو از صد ها هزار ان مردم دلیر ومتمول بود- زیرا هنوز چنگیز ظهور نکرده ومغل سرا زیر نشده بود- بملیونها نقد و جنس با وهدیه میکردند، البته فضل قبول نمیکرد وروزیکه ازخراسان برگشت سوای تازیانهٔ ز هموطنای خودش هدیهٔ نه پذیرفت. فضل باینصورت به بغداد برگشت وهارون لرشید ازو استقبال بی سابقه در بغداد نمود. بعد از فضل برمکی منصور بن زید حمیری در سال ۱۷۹ ومتعاقباً علی بن عیسی بن ماهان درسال ۱۸۰ بحکومت راسان شمالی مقرر شدند، ولی خراسانیان تن نداده یحیی پسر علی را در ۱۸۲ بلخ بکشتند وخود علی را مغلوب و فراری ساختند وسی ملیون در هم اموال ی را اغتنام نمودند، بهمین جهت علی تا ۱۹۱ در خراسان شمالی ازشدت و درشتی و داری نکرد. معهذا همین علی بن عیسی بود که طاهر بن حسین پوشنگی ر سلسلهٔ امراء طاهریه را بحکومت پوشنگ وطن او- که آنوقت برابر هرات

معمور بود ـ مقرر کرد' هارون‌الرشید درین میانه جعفر بن یحیی برمکی سر دار دیگر خراسانی را بحکومت خراسان شمالی اعزام نمود ، امامدت اقامت جعفر در خراسان از بیست روز بیشتر طول نکشید وخلیفه حکومت خراسان را اسماً به مامون پسر خویش گذاشت ، و حاکم او هرثمه بن اعین در ۱۹۱ وعباس بن جعفر در ۱۹۳ وارد خراسان شمالی گردیدند .

واما در سیستان: وقتیکه هارون‌الرشید در بغداد جلوس نمود سیستانیان بحکام عباسی تن نمیدادند ، لهذا در همانسال جلوس هارون انقلاب کرده کثیر بن سالم حاکم عربی را مجبور بگریز جانب بغداد نمودند ، حکام آیندهٔ هارون موظف بودند که در سیستان بیشتر بامردم بمدارا پیش آیند ، منجمله عثمان بن عماره بود که توانست سیستانیان مسلمان شده را جلب و در اردوی خود موقع بدهد ، این شخص در رخد سوقیات و جنگ بی نتیجه با عساکر کابلشاه هم نمود . بعلاوه او توانست بشر بن فرقد یکی از قائدین انقلابی سیستان را ازبین برده وباحضین سیستانی قائد دیگر بجای رزم سخنی نماید' حضین باسواران خود بطور دائم میان اراضی بست وسیستان حرکت وبرضد حکام عباسی تاختن میکرد چون عثمان عماره نتوانست در مقابل حضین کاری ازپیش برد معزول شد' وخلیفه هارون خواست اغتشاشات سیستان را مثل انقلابات ولایات شمالی خراسان بواسطه تعین حکام ملی خاموش کند ، پس درسال ۱۹۶ داود بن بشر یکی از بزرگان سیستان را بحکومت آنجا تعین نمود ـ درحالیکه اهمیت سیستان درنظر بغداد انقدر بود که لیث بن فضل ابیوردی دربرابر مکافات خدمات مهمهٔ خود از زبان هارون شنود که : فعلاً حکومت کشور مصر را بتو میدهم اگر درآنجا خدمت درست کردی بازت به سیستان میفرستم تا کارتو بالا گیرد ـ درهرحال داود سیستانی توانست درسیستان مردی چون حضین را ازبین بردارد ، درصورتیکه حضین

لایق رویهٔ ازین بهتر بود، او در سیستان برعباسی‌ها غلبه کرده و برای استرداد ولایت هرات عسکر کشید وباششصد نفرسوار خویش چندین هزار عسکر مدافع حاکم عربی خراسان شمالی‌را منکوب نمود. بالاخره اینمرد درسال ۱۷۷ در جنگ باهموطنش داؤد کشته وهارون آسوده گردید. وقتیکه فضل برمکی حاکم خراسان شد حکومت سیستان را از داود گرفته وبه یزید بن جریر در سال ۱۷۸ داد یزید نه تنها در رخد سوقیات بلکه از آنجا بزابل گذشته وبکابل رسید ولی در جنگی که داد نتیجه نگرفت وبسیستان برگشت، وبجنگ عمر بن مروان خارجی دچار شد. در سال ۱۸۲ عیسی حاکم سیستان بود و او نیز از راه بست تا کابل کشید، مگربی نیل بمقصود مجبور بعودت گردید. درینوقت مرد بزرگی در سیستان ظهور کرد.

امیر حمزهٔ بن عبدالله: اینشخص نسب به زو طهماسب مردی از بزرگان سیستان درست میکرد او آدمی عالم، شجاع واز باشندگان قریهٔ رون وجول بود، اوروزی ازبی‌ادبی یکی ازحکام عربی سیستان بهم‌بر آمده واورا اخطار کرد ولی اینمرد از دائش بیرون نرفت تا ازاداء فریضهٔ حج برگشت، اینوقت قائدین انقلاب محلی چون بشر و حصین و غیره ازبین رفته بودند و حمزه جای همه را پر وتمام پیروان قائدین سابقه را در گرد خود جمع نمود، و بلا فاصله درسال ۱۸۲ بالای عیسی بن علی حاکم هارون حمله و کشتار خوفناکی نمود، عیسی بخراسان شمالی فرار کرد وحمزه لقب امیراختیار وزرنج مرکزسیستان را ضبط و مردم را از اداء خراج بغداد عفو نمود. متعاقباً حمزه به تعقیب عیسی عسکر کشیدو تاهرات وبوشنگ پیشرفت وقتالی سخت نمود، عیسی باقواء تازه‌دم بجنگ او پیش شد واو بسیستان عقب کشید، عیسی در عرض راه بقتل بیگناهان پرداخت و هر جا اتباع حمزه‌را بدست آورد، همه را بشقه کردن و بدرخت بستن وپاره کردن از بین برد و باینصورت تا زرنگ رسیدو کشتار خودرا تکرار کرد

وبرگشت. امیر حمزه مجدداً ترتیب لشکر داده وبه‌تعقیب عیسی تابسو شنک تاخت ودر آنجا بانتقام دیرینه بقتل عباسی‌ها پرداخت وحتی درین مورد راه افراط گرفت. حمزه از آنجا به‌نیشاپور حمله کرد وباقشون علی‌بن‌عیسی حاکم عربی خراسان شمالی رزم صعبی نموده در سال ۱۸۸ بسیستان مراجعت کرد. امیر حمزه در ولایت سیستان تمام قوای عباسی را از بین برد، وخراج اینولایت حتی ولایات شمالی را از بغداد منع کرد، حکام عباسی در شهرزرنگ هنوز اقامت داشتند ولی ظاهراً طرف مات را گرفته، حکام جدید بغدادرا قبول نمیکردند ویك پول هم بدار الخلافه نمیفرستادند جز آنکه درمساجد بخواندن خطبه بنام خلیفه کفایت میکردند. چنانچه محمد بن حضین قوسی حاکم عباسی سیستان بهمین طریق رفتار نمود و حکام جدید عباسی چون سیف بن عثمان و حکم بن سنان رانه پذیرفت. امیر حمزه هم با سی هزار عسکر خودش سر تا سر سیستان را بدون تمرکز در جای معین گشت و گزار کرده هر جا عربرا مییافت ازبین میبرد. از دیگر طرف علی بن عیسی حاکم خراسان مرد شدیدی بود وبا مردم از در درشتی داخل میشد، لهذا در ماوراالنهر و شهر سمرقند مردم زیر قیادت رافع بن لیث بن سیار شورش کرده و حکام عباسی خراسان را جواب داده اند. گرچه خلیفه هارون علی بن عیسی را مجازات و اموال مردمرا ازو مسترد و جایش را به هرثمه بن اعین درسال ۱۹۱ داد، ولی شورش ماوراالنهر نخفت و او کاری از پیش نبرد.

لهذا هارون خلیفه که تهیب او نصف زمین را میلرزاند وقوات بازنطین باو خراج میپرداخت مجبور شد شخصاً برای تأمین کشور خراسان از بغداد حرکت کند، وقتیکه هارون در گرگان رسید نامهٔ سخت مطول در صفر ۱۹۳ پر از وعده و وعید بعنوان امیر حمزهٔ سیستانی نوشت، امیر حمزه شخصاً در زبان عرب جواب مکتوب هارون را با منطق محکم و استواری بداد، چون

از مسکا تبه نتیجهٔ بدست نیامد هارون بطوس پیشامد، و از دیگر طرف امیر حمزه نیز عزم رزم جزم وبا سی هزار سواره قرآن خوان و پرهیز گار خودش که همه بعنوان جهاد زنان را طلاق داده بودند باستقامت نیشاپور مارش کرد، همینکه امیر سیستانی بدر نیشاپور رسید شنید که خلیفة المؤمنین هارون شب سه شنبه سوم ربیع الاخرسال ۱۹۳ چشم از دنیا پوشیده است. حمزه دیگر نخواست با اردوی تعزیه دار عباسی در آویزد لهذا بسیستان بر گشت وچون عزم جهاد کرده بود کمر نکشود و بهمین نیت بجانب بلوچستان و سند بحرکت افتاد، حمزه فقط پنجهزار سوار و افسری به وکالت خود در سیستان گذاشت تا از تجاوز ظلمه نسبت به مردم جلو گیری کند. چنین معلوم میشود که حمزه در ولایات بلوچستان و سند مدتی به نشر اسلامیت پرداخته است، چونکه در سال ۱۹۹ ه از راه مکران بسیستان بر گشت.

اینوقت خلافت دردست مامون بود وحکام او در سیستان از قبیل زهیر بن مسیب (سال ۱۹۳) و فتح بن سهل (۱۹۴) یکی پی دیگر رسیده، و این آخیری بحرب محمد بن حضین قوسی حاکم عربی و قدیم سیستان که از طرفداران جدی ملیون بود دو چار گردید، ولی ابن حضین بدست حاکم مامون مغلوب گردید، و در عوض بوعقیل جنرال ووکیل امیر حمزهٔ سیستانی بتلافی برخاسته حاکم مامون وقشون اورا مغلوب نمود، واین وقتی بود که امیر طاهر خراسانی به بغداد سوقیات می نمود. ازین بعد مرد دیگری در بست بنام حرب بن عبیده ازاهل خواش سیستان ظهور و برضد حکام مامون بجنگ آغاز نمود، این حکام از قبیل اشعث، و لیث و احمد پسران فضل که تا سال ۱۹۹ یکی پی دیگری در سیستان رسیدند همه در جنگهای حرب خواشی مغلوب گردیدند، درهمین وقت بود که امیر حمزهٔ سیستانی ازمسافرت شش ساله خود در سیستان بر گشت، و لیث بن فضل حاکم مامون که زیرآوازفاتحین مرعوب

شده بود با و تسلیم گردید ، امیر حمزه هم اورا بحکومتش گذاشته و درعوض حرب خواشی را در جنگ مغلوب نمود . ازین بعد تا ظهور دولت طاهریهٔ خراسانی حکام عربی سیستان بنام بوده وتنها باسم خلیفه خطبه میخواندند و برای شخص خویش آنقدر از عایدات سیستان میگرفتند که مصارف ضروری شب و روز ایشان را کفایت مینمود آخرین حاکم عربی مامون در سیستان هم عبدالحمید بن سبیب در سنه ۲۰٤ بود ، درعوض ملیون سیستان خود ولایت را اداره کرده و پرداخت مالیات بحکام عباسی و بغداد را باز داشته بودند تا آنکه در سال ۲۰۵ طاهر خراسانی در شمال کشور حکومت ملی را استوار ، و ولایت سیستان را به پسر خود طلحه داد ، نائب طلحه در سیستان برای بار اول الیاس بن اسد مقرر گردید ، و ازین بعد حکام طاهری در سیستان وارد شده وولایت را تا انقراض دولت طاهری وظهور شهنشاهی صفاری افغانستان در قرن سوم هجری اداره می نمودند اینست که در سیستان در دورهٔ طاهری بدون یکی دو باری دیگر اغتشاشات و انقلاباتی نظیر سابق ظهور نه کرد امیر حمزهٔ سیستانی نیز تا سال ۲۱۳ هجری یعنی نه سال از ابتدای دولت طاهریه گذشته ، در سیستان زنده و آرام بود و بالاخره اینمردی که نظر بعضی نظر خلق سیستان پهلوان افسانهٔ امیر حمزه قرار گرفته بود در ۲۰ جمادی الاخر سال مذکور از دنیا چشم پوشید . مؤلف گمنام تاریخ سیستان شمهٔ ازین افسانه را که امیر حمزه از سند بهند و سراندیپ و چین و ماچین گذشته و بعد از مصر و حجاز و ترکستان و روم و غیره واپس بسیستان عودت کرده است در کتاب خویش گنجانیده است .

آل برمک در دربار هارون الرشید : خاندان برمک یکی از خانواده های مشهور و معتبر ماقبل الاسلام افغانستان ، و از اهل بلخ بوده جعفر عرف

معروف این خانواده در اواخر قرن اول اسلامی دین اسلام قبول وبین سالهای ٩٦ ـ ٩٩ بمرکز امپراطوری بنی امیه در دمشق سفر کرده است سلیمان خلیفه اموی این شخص را در دربار خودش قبول نمود و بطوریکه گویند جعفر تااوائل عروج خاندان عباسی زنده بود ، در سال ١٠٨ یکنفر دیگر از اینخاندان موسوم به ابوخالد برمك بن برمك نیز از طرف اسد والی عربی خراسان به‌حکومت بلخ مقرر گردید . دین قدیم اینخاندان زرتشتی بوده ، و چون یکی از اینها سمت تولیت معبد نوبهار را داشت بعضی مورخین نتیجه گرفته اند که خاندان برمك دیانت بودائی قبولکرده بودند . خالد بن برمك را ابومسلم در زمرهٔ سرداران اردوی خود قبول و بغرض انقراض امپراطوری اموی سوق نمود همینکه عسکر خراسان کوفه را فتح و ابوالعباس سفاح عباسی را از پناهگاه مخفی او کشیده بخلافت عرب نشانیدند ، از همانوقت قیمت شخصی خالد برمك نظر خلیفه جدید را جلب و بعد از ابوسلمه اورا به وزارت دولت عباسی قبولکرد ، و باین ترتیب مردی از خانواده برمك برای بار اول مستقیماً داخل امور یك امپراطوری بزرگی گردید . خلیفه منصور عباسی بعد از کشتن ابومسلم این وزیر هموطن اورا نیز معزول ومأخوذ نمود ، خالد در سال ٩٠ هجری در بلخ متولد و در سال ١٦٥ در بغداد فوت و هفتادو پنج سال عمر نمود . خالد بلخی در دربار بیگانه بغدادبجز فرزندی بیگانه از خود نگذاشت ، ولی این یادگار منحصر بفرد او (یحیی) واجد مزایای معنوی و دارای تعلیم و تربیه کافی و عقل و هوش سرشاری بود و توانست سالیان درازی از نظر سیاست برامپراطوری عظیمی حکم نماید و از نظر اجتماع در تشکیل تمدن جدیدی در عالم تأثیر و نفوذی کند خلیفه هارون الرشید یحیی پسر خالد برمك را پدر خواند و وزارت خودش را به او تسلیم نمود مردم که به علو مقام و شخصیت معنوی این ادم نظر میکردند

میگفتند او آنقدر بزرگ است که وزارت درچشمش کوچك وحقیر مینماید.

یحیی چهار پسر داشت: ـ فضل. جعفر. محمد. موسی. و اینهمه هوش و سخا و تعلیم وتربیه را از پدر بمیراث گرفته بودند، اما فضل مغرور تر، وجعفر در صنعت انشاء و کتابت ماهرتر. محمد عالی همت و عیاش. و موسی شجیع ودلیر بود. درهرحال اینخانواده مدت هفده سال در خلافت هارون الرشید از سال ۱۷۰ تا ۱۸۷ هجری درمقدارات کشورهای عربی واسلام که امپراطوری عباسی را تشکیل میکرد دست بزرگی داشتند. مخصوصاً جعفر که خودش وزیر مقتدر هارون بوده و کلید کافه امور دولت را در دست داشت. خاندان برمکی در بین عرب رو بهمرفته تربیت و تهذیب کشور آبائی خود شان «خراسان» را تقویت و سائر رشته های علوم و فنون ادبی را نشر وحمایت و خاندان عباسی را به پرورش علما و پیشبرد علوم تشویق وراهنمائی میکردند. یحیی بن خالد برای اولین بار کتاب مجسطی را در علم هیئت و کتاب منکه هندی را در طب ترجمه کرد و فرمان داد مذاهب مختلفه هند را در کتابی واحد تدوین کنند. یحیی ادویه و گیاهای سودمند را از ماوراء بوده خانه سند در بغداد احضار کرد. اعضاء خاندان برمك بعضاً خودمترجمین آثاری در زبان عربی بودند چنانکه موسی بن یوسف ابن شاکر میکردند همچنین محمد بن جهم برمکی از منسوبین برمکی هاست که سیر ملوك الفرس را ترجمه کرد. یحیی برمکی برای اولاد یتیم وبیکس عرب مکتب خانه‌ها ایجاد کرد و به محتاجین نزدیکی نمود. خاندان برمك تا اندازه مقدور مسئول هر محتاجی را اجابت و بمال و منال دستگیری خلق مینمودند. یکی از مورخین میگوید:

هر یك از همنشینان برمکی اگر خانه ویرانی داشتند آنرا خالد آباد کرده بود، واگر دهی داشتند اوخریده بود، واگر فرزندی داشتند مادرش را خالد

خریده ویامهروی راداده بود، واگر اسپ و اشتری داشتند او داده بود. همین نویسنده در وصف یحیی بن خالد وجعفر بن یحیی عبارات ذیل را نقل میکند: اگر سخن در وگوهر بودی، ویا از سخن لعل و گوهر توان ساختی، بیشك كلام آن دو بزرگوار را میتوان لوءلوء و گهر نامید. شعراء عصرهم آنقدر که خاندان برمك رامدح نمودند، هیچ خلیفهٔ رابان اندازهٔ نه ستودند. معهذا خاندان برمك دردربار بغداد دشمنان قوی داشتند ودسته های متنفذ ومتعصب که رفتار بنی امیه رادر مورد عجم دوباره میخواستند تجدید شود، ازین نفوذ قوی خاندان برمك منزجر ومتنفر بودند، خودخلیفه هم بتدریج ازاقتدار سیاسی و خراسان پرستی ایشان بدبین گردیده ودر صدد بود که بازی اسلاف خودرا در مورد ابو مسلم بابرمکی ها تجدید کند، لهذادرپی بهانه افتاده و بزودی بهانه چندی بدست آورد که یکی از آنها رها کردن محبوسی بنام یحیی بن عبدالله بن حسن از طرف جعفر برمکی بود، داستان شورانگیز عباسه خواهرزیبای هارون الرشید را که معقوده ودلداده جعفر، وازو دوپسری برخلاف رضای هارون آورده بود، نیز باین بهانه ها اضافه میکنند. ولی معلوم است سخن همان یکی ودیگرها عبارت آرائی است، هارون بزودی مهر تکفیر را که مؤثر ترین آلات قتالهٔ خلفاء دمشق وبغداد دربرابر سیاسیون وعلیون امپراطوری و سیع آنها مخصوصاً خراسانیان بشمار میرفت بخاندان برمکی زده، و تبلیغات دشمنان اینخاندان را که ایشان رازندیق معرفی میکرد تقویه نمود. اسم زندقه درعهد عباسی بهرفاسق شرابخوار و بیباك اطلاق میشد ولی بعدها این یك کلمه کش دار سیاسی شده، بهر دشمنی و مخالفی که میخواستند براست یادروغ، بحق یاناحق استعمال میکردند، اینست که هارون بهمین اسم در سال ۱۸۷ هجری جعفر برمکی وزیر خویش را در شبی که تازه از دربار خلیفه بخانه مراجعت کرده بود بواسطه یاسر غلام مخصوص دربار در درون خانه اش سر بریده وسائر خاندان

برمك را محبوس واموال شان را ضبط ، وحرمها یشان را بعوام مباح نمود چونكه هارون آدمی بود كه در زهد و ظلم ، در رأفت و رقت در خشم و غضب ، در تقوی و عشرت والحاصل در هر چیزی افراط میكرد وحد اعتدال را نمیتوانست نگهداشت. یحیی پیر دوسال در زندان هارون بسر برده و بالاخره در سال ۱۹۰ ، و فضل كه در ۲۳ ذی الحجة ۱۴۹ تولد شده بود در سال ۱۹۲ درزندان چشم از دنیا پوشیدند، جسد كشته جعفر نیز تا سال ۱۹۳ بر سر جسر بغداد آویخته ماند ، وهنگام مسافرت رشید در خراسان آن نعش را فرود آورده بسوختند و خاكسترش را بباد فنا سپردند ، و باینصورت محزون داستان غم انگیز آل برمك در دربار بغداد خاتمه یافت .

مامون عباسی و خراسان : هارون در ۱۹۳ در خراسان بمرد ودر طوس دفن شد او در حیات خودش سر زمین شرق را به مامون پسر خود داده بود كه اینك او در طوس حاضر ، و بعد از دفن پدر به مرو مركز كشور خراسان عزیمت نمود . در بغداد جانشین هارون محمد امین پسر بزرگش و ولیعهد او گردید ، خلیفهٔ جدید وزیر پدرش فضل بن ربیع را با خزاین و سامان حربی كه با هارون از مرو بدربار خلافت احضار كرد ، و سران خراسان بعجله مامون را كه مادر خراسانی داشت احاطه وبتشكیل سلطنت خراسانی كه جانشین خلافت بغداد شود سعی ورزیدند ، پیشرو این دسته هم فضل بن سهل خراسانی از اهالی سرخس بود. فضل پسر سهل اولین مرد این خاندان بود كه كتابی از پهلوی بعربی ترجمه وبه یحیی برمكی پیش و اظهار لیاقت او را جلب كرد ، یحیی استعداد فضل را لایق تربیت دیده او را و خانواده اش را پرورش نمود فضل هم باشتراك یحیی دین اسلام قبول كرد ، و با برادرش حسن بن سهل یكجا مختار امور سیاسی كشور خراسان گردید ، نجابت و شهرت این خاندان قدیم كه منسوب به شهان محلی كشور بودند با لیاقت فضل سبب شد كه مامون [illegible] او را بسمت وزارت خود

برداشت ، وقتیکه فضل بدر بار مامون میرفت در کرسی باللداری نشسته میرفت ، وچون مامون رامیدید از کرسی فرود آمده سلام میکرد ، وپیاده روان میشد کرسی اورا نیز از دنبالش میکشیدند ، تا بعد ازسلام مجدداً در آن کرسی می نشست ، وباین ترتیب امور کشور را حل وفصل میکرد ، فضل فرزندان وخویشاوندان خودش را در ایام وزارت خود نزد سالخوردهٔ زرتشتی در خراسان به تحصیل و آموختن مقرر کرد ، و لهذا مخالفین او گویند چون آنها بر گشتند در تعالیم شان هنوز آثار آئین قدیم پدیدار بود . در هر حال فضل بن سهل که در امور کشور و لشکر مختار ولقب ذی الریاستین حاصل کرده بود ، مساعی خودش را مصروف این نمود که مامون مرو را مرکز خلافت امپراطوری عباسی اعلان و ازینجا بغداد را جزء متصرفات اسلامی اداره نماید ، فضل سرکردگان خراسان را در امور دولت دخل داده ، و مردان زیادی را برای آینده کشور تربیت و تقویه نمود ، یکی از زمره اینها طاهربن حسین مرد مشهوری بود که بزودی استقلال خراسان را اعلام نمود . در هر حال عجالتاً فضل مامون را بهمین نقشه بکر انداخت واورا برضد خلافت بغداد آماده ساخت از دیگر طرف فضل بن ربیع که طرفدار جدی عنصر عرب ووزیر امین دربغداد بود ، خلیفه متبوع خودش را برضد نقشه‌های طرح شده خراسان تحریک می نمود بالاخره در سال ۱۹۴ خلیفه امین برادرش مامون را از خراسان بدار الخلافه احضار کرد و البته مامون و فضل نه پذیرفتند ، وامین رسماً مخالفت خودش را برعلیه مامون اعلام ، و نام اورا از خطبه افگنده و خلاف وصیت پدر اورا از ولیعهدی خلع نمود ، و در سال ۱۹۵ شصت هزار عسکر زیر قیادت علی بن عیسی بن ماهان دشمن قدیمی خراسان - آنکه پسرش را خراسانیان در بلخ کشته بودند - باستقامت خراسان سوق نمود . در مقابل فضل بن سهل وزیر خراسان طاهر پوشنگی پسر حسین حاکم

سابق پوشنگ پسر مصعب ساکن پوشنگ پسر فرخ نومسلمان را بقوماندانی اردوی مدافع خراسان اختیار و مامون تصویب نمود، طاهر در زمان حکومت علی بن عیسی بن ماهان حاکم عربی خراسان ـ ۱۸۰ ـ ۱۹۱ ـ حکومت محلی پشنگ را حاصل کرده، و اینك جزء افسران اردوی خراسان قرار داشت. روزیکه طاهر سپه سالار با اردوی خودش در مقابل بغداد سوق می شد فضل بن سهل بدست خود بیرقی ترتیب و بدست طاهر داده گفت لوای تو بطالع خجسته بسته شده که تا قرب شصت سال هیچکس آنرا نتواند کشود.

غلبهٔ خراسانیان بر بغداد: در هر حال طاهر که بعدها لقب ذوالیمینین حاصل کرد با اردوی خودش جانب کشور فارس بحرکت افتاد، اردوی عباسی و خراسان در ری بهم رسیده و بلا فاصله بجنگی که ناشی از نظریه مخالفانه دو عنصر مختلف بود شروع نمودند، طاهر که از حیث عدد سپاهی کمتر از نصف اردوی بغداد داشت طوری عجب جنگید که تلافی این قصور را نمود، بالاخره سپاه خراسان فاتح، و اردوی بغداد منهزم و قوماندان آنها علی بن عیسی در میدان نبرد کشته گردید، و طاهر با سرعت بهمدان حرکت نمود، زیرا قوماندان دیگر بغداد عبدالرحمن داخل آنجا شده بجنگ خراسانیان پیش آمد، طاهر این اردوی بغداد را نیز در جنگ یکباره بکلی شکسته، بمقابل قوای تازه بغداد را که [illegible] اکثر [illegible] کرده بودند از بین برد، و عبدالرحمن قوماندان بغداد را که در جنگ دوم تن داده بود، بعد او را خلاف قول در جنگ سوم [illegible] بشکست، و از آن بعد [illegible] بیشتر شد، ابتدا قوای دیگر خراسان بقیادت هرثمه بن اعین نزد طاهر وارد شد، طاهر خودش بطرف اهواز، و هرثمه [illegible] چون بجانب بغداد حرکت کردند، اما طاهر اهواز را بجنگ گرفت و بصره و واسط تسلیم شد، ولی بعد از [illegible] آنجا بجانب بغداد

پیشرفت. ازدیگر طرف هرثمه نیز بعد از جنگ و غلبه در نهروان باستقامت بغداد حرکت کرد، ودرنتیجه خلیفه امین میان دو قوت محصور گردید. امین بطاهر مراجعه وازو خواهش باز کشادن راهش بجانب مامون نمود، ولی طاهر نمیخواست چنین چیزی صورت بگیرد لهذا رد کرد، امین به هرثمه رجوع کرد واو قبول نمود، ومقرر شد امین در شب هنگام نزد او بیاید، امین شبانه زورق در شط انداخت وحرکت نمود، اما طاهر ازین قرار مسبوق وسر راه گرفته بود، ودر نتیجهٔ جنگ مختصر کشتی شکاف خورده امین در دریا مشغول شنا گردید، یکی از غلامان طاهر موسوم به قریش-دندانی بر خلیفه دست یافت، و دانسته یا نادانسته او را بکشت، وفردا سرخلیفه به بغدادیان نشان داده شد و بغداد مفتوح گردید. طاهربه تامین و تنظیم دارالخلافه مشغول و سر امین آنخلیفه مهربان را در ده محرم ۱۹۸ بانامه بدربار مامون ارسال کرد. مامون نیزاز دیدن سربرادرش اختیار بگریست. درهرحال ازهمین سال مرو درخراسان مرکز امپراطوری بزرگ اسلام گردید، وفضل بن سهل به انجام مابقی نقشه خویش مصروف گردید، میگویند روزی در مرو فضل بیکی گفت: سعی من دربستن دولت ازابومسلم بیشتر است. مردجواب داد: او سلطنت را ازقبیلهٔ بقبیله دیگر رسانید، وتو تنها از برادری به برادری دیگر دادی. فضل گفت: اگرعمر باقی بود من نیز چنین کردنی هستم. فضل بعدازانکه مامون خلیفة المؤمنین گردید، برادر خویش حسن را بحکومت عراقین وحجاز مقرر ودربغداد اعزام کرد، و چون هرثمه مخالف نقشه خراسانیان بود باخدماتیکه درجنگ بغداد وتأمین اغتشاشات نموده بود آن ولایات [illegible] طرف سهل بخراسان فرستاده ودر مرو ازطرف فضل ازبین برده شد، مگر اوقبلی از کشته شدن خویش مامون را از خیال خراسانیان واجراآت [illegible] و [illegible]

اینها مامون را وا داشت تا دختر خود زینب را با ولایت عهدی خلافت به حضرت علی موسی الرضا بدهد، فضل این کار را در نظر مامون سبب تولید آرامی و سکون در بلاد عربی قلمداده، وشورشهای علویان را در آنجهت که بر ضد اداره برادرش حسن کرده بودند دلیل آورد. در حالیکه چنین نبود و او میخواست خلافت عباسیان را که خیلی مقتدر گردیده بود از بین برداشته، وعلویان را که هنوز از تحصیل قدرت بزرگی دور بودند، بدست خود روی کار کشد وباین ترتیب نقشه ابومسلم را تکرار کند. چنانچه نعیم بن حازم عرب در همین مجلس به حضور مامون به فضل بن سهل گفت: تو میخواهی سلطنت بنی العباس را بفرزندان علی انتقال دهی، آنگاه با مکر و حیله سلطنت را از ایشان هم گرفته و شهنشاهی وخسروی عجم را تجدید و برقرار کنی. فضل رنگ سیاه را که شعار بیرق و البسه رسمی شعار خلفاء عباسی بوده واین رنگ را از ابومسلم گرفته بودند نیز تبدیل و مامون را با دار قبول رنگ سبز که شعار علویین بوده نمود. مخالفین عربی او گفتند [illegible] سبز شعار [illegible] در بغداد [illegible] [illegible] حسن سهل [illegible] خراسان [illegible] انگیخت تا آنکه در سال ۲۰۲ مردم بغداد مامون را از خلافت خلع نموده ابراهیم عم او را بخلافت [illegible] بیعت کردند. این [illegible] مامون را از [illegible] حرکت به جانب بغداد وا داشت. [illegible] مامون چون در سرخس [illegible] وزیر خود فضل را به دست [illegible] خود غالب [illegible] بقتل رسانید، و باین صورت [illegible] فرزند [illegible] ظاهر [illegible] بعضی از [illegible] قتل فضل را بعباسی [illegible] در سفر [illegible] از مامون باقی نمانده بود [illegible] خراسانیان [illegible] بغداد و عراقین و همه [illegible] محتاج قدرت خراسانیان بود [illegible] در هر حال مامون چون به بغداد رسید بوران دختر حسن سهل برادر زاده [illegible] فضل [illegible] را به حباله نکاح

خویش کشید، وعروسی همین دختر بود که بطور حیرت انگیزی درطی تجملات افسانوی ازطرف سهل پدر عروس دربغداد درسال ۲۰۳ عملی شد .

مامون دربغداد مجدداً پایه‌های امپراطوری عباسی‌را مستقر، درنظر باصرار رؤسأ حرب‌سیاه را درجای رنگ‌سبز قبولکرد، دریتوقت طاهربه شنگی نصر بن شبیب‌باغی را تأدیب وشام راتأمین، وخودش دربغداد حاضر بود. مامون نمیتوانست قتل برادرش امین را فراموش کند، ولی فعلا چاره بهتری جز سکوت نمیدید. طاهر سعی کردبواسطه‌دوستان‌خودش مامون را وادار کند که‌نایب‌الحکومه‌گی کشورخراسان را بنو بدهد، مامون‌اینقرار راپذیرفت ودرسال ۲۰۵ هجری طاهر رابحیث والی خراسان مفتوحه مقرر و عزام نمود. اینست که طاهروارد خراسان گردیده وطرح استقلال کشور و تاسیس یك دولت خراسانی رامدنظرقرارداد. پسر او عبدالله هم بصفت سپه سالار مامون در دربار خلافت مقیم و مدافع امپراطوری عباسی بحساب میرفت، و همین شخص بود که بغاوتهای مخالفین را در کشورمصر واسکندریه فرونشاند.

بخاطرباید داشت که‌درسال مرگ‌هارون‌الرشید (۱۹۳) عباس‌بن‌جعفر عنوان حکومت‌خراسان‌داشت.بعد ازانکه مامون درسال ۱۹۸ درخراسان خلافت‌خودش را اعلام‌نمود، حکومت کشور خراسان رابه حسن بن سهل مشهور خراسانی‌داد، حسن‌خودش هم‌دربارمرو مصروف امور بوده ودرهمان‌سال بحکومت عراقین‌وحجاز منصوب‌وعازم بغداد شد، ولی نائبان حسن در خراسان موجود وحکومت رابنام او اداره میکردند.این حکام حسن ازسال ۱۹۸ تاسال ۲۰۵ یعنی استقرار حکومت طاهریه دوام کرده وعبارت ازاشخاص ذیل بودند: علی بن حسن (۱۹۸) هرثمه بن اعین (۱۹۸) غسان بن عباد (۲۰۲—۲۰۵)

طرز اداره عرب در خراسان مفتوحه

دورهٔ خلفاء راشده: چنانچه دیدید موفقیات عرب در افغانستان از سال ۲۲ هجری تا ۱ . در دوره خلفاء راشده بعمل آمد، و در یندوره قوماندانهای عرب دارای نصب العین عالی، علو افکار، عدالت و اخلاق اسلامی بوده در مقابل ممالک دیگر سه شرط را پیش میکردند قبول اسلام، قبول جزیه، یا جنگ. در صورت اولی اهالی با عرب یعنی مسلمین دارای حقوق مساوی بود، در صورت دوم نمایندهٔ از عرب بعنوان حاکم در سرزمین مفتوحه مقیم، و جزیه را تحویل گرفته بسائر امور داخلی ایشان دستی نمیزد، و در صورت سوم یعنی جنگ آنچه از مردومال در دست عرب می افتاد غنیمت ایشان بود و در رفتار بمقابل مفتوحین آزادتر ولی تعدی و افراط در مملکت و ما و آثار [illegible] آوردند، قوماندان نظامی عرب هم در سرزمین مفتوحه بحیث حاکم کشوری [illegible] را خود با عساکر [illegible] [illegible] چند نفر عساکر کوچک [illegible] و تعمیر مسجد و اشخاص [illegible] بمساجد نظامی در مناطق دیگر [illegible] خلافت امیرالمؤمنین [illegible] خلیفه چهارم [illegible] افغانستان [illegible] و خلیفة المسلمین [illegible] و در غرب [illegible] اقامت حاکم امیرالمؤمنین [illegible] اتفاق آنی مهمی بود، و در دوره خلفاء راشدین [illegible] سرزمین مفتوحه بشمار

دوره بنی امیه : عرب قبل از اسلام ازنظر اجتماع دارای شعور ملی نی، بلکه تعصب قبیله‌وی بود ، اسلام اینهارا بصورت یك کتله واحددرآورد ، وبین ایشان بعلاوه‌زبان واحدی که داشتند یك نحو دین ویك نوع حکومت ایجاد کرد ، عسکر دلیر خلفاء راشده هم بر امپراطوری روم شرقی ودولت فارس غالب ، ودر کشور های خراسان ومصر وغیره پیشرفت . تا اینوقت تعالیم اسلام بین سران وسرداران عرب حاکم ومؤثر و لهذا عموم مسلمین باهم برادر و برابر شمرده می شدند، امیر المومنین عمرخطاب در سفر بری شام با نوکر خودش در سواری یك اشتر سهیم ونوبت مقرر میکرد ، اما معلوم است احساسات تمام طبقات عرب بپایه احساسات امیرالمومنین نمیرسید ، چنانچه امیر المؤمنین خلیفه رابع که شریف را برحقیر وعرب را برعجم برتری نمیداد وتعالیم قرآن واسلام را پیروی مینمود بامخالفت اینگونه عربهای متعصب دوچارو مغلوب شد ودر نتیجه آل ابو سفیان که نماینده این تعصبات بودند مالك امپراطوری عظیمی گردیده وخود نیز فتوحات شاندا ری نمودند ، ولهذا اینها عرب را از نظر دارائی زبان وسیع ، و بعثت حضرت پیغمبر دربین عرب ، وظهور دین اسلام وقرآن کریم درعرب ، وغلبه برامپراطوریهای بزرگ جهان و بالاخره از نظر معالی اخلاق عربی ، برتمام ملل گیتی یعنی عجم ترجیح وبرتری داده ، و فقط نژاد عرب را در روی زمین حافظ دین مبین وقرآن کریم ، ولهذا سر ملت های دنیا میدانستند . بنی امیه درزیر تأثیرات این عقیده وافکار مدت یکقرن در قسمتی از دنیای معمور آنروز شهنشاهی کردند ، دولت اموی حکام ولایات مفتوحه وقاضی و امام رااز نژاد عرب مقرر می نمود وحجاج در کوفه نصب امام غیر عربی راقدغن میکرد ، عربی که مادرش عجمی بود ، "هجین" یعنی ناقص خوانده می‌شد ، خلیفه عمرابن عبدالعزیز فقط بواسطهٔ آنکه مرد عجمی رابحکومت وادی القری مقرر کرده بود طرف رنجش گروه

متعصبین واقع شد ، حجاج عجمی هارا از بصره وواسط اخراج کرد ، وعرب‌ها در بازار اگرمتاعی خریده و عجمی رامقابل می‌شدندبلا درنگ آن‌متاع رابدوش او گزاشته و تاخانه‌خود میرسانیدند. وباین ترتیب تعصب حکام‌اموی واشراف وبدوی حکومت بنی‌امیه رااز شکل یك‌دولت اسلامی بصورت یك حکومت عربی درآورده ، و تعصب در عوض تعالیم اسلام حاکم گردید . عکس العمل این رویهٔ عرب تولید احساس مخالفانه‌درعجم (یعنی ملل غیرعربی) نموده‌ودرنتیجه مسلك شعوبیه بمیدان‌بر آمد : که در اول‌هیچکدام را ازعرب‌وعجم بریکدیگر ترجیح نداده ، و برای هر ملتی یك نوع شرف وامتیازی قایل بود ، ولی بعدهااینها نیز از روی تعصب همه ملل را بر عرب ترجیح میدادند. شعوبیه‌ها البته در دورهٔ تسلط اموی ها مخفی بودند ولی درعهد عباسی بمیدان برآمدند چنانیکه فرق قدریه ، راوندیه وخرمیه نیز در همین دوره ظهور نمودند .

درهر حال حکام دورهٔ اموی قسماً با همین احساسات وارد افغانستان می‌شدند مرکز این حکام شهر مرو بوده ، و از همانجا سالار حصص مفتوحهٔ افغانستان را بواسطهٔ حکام خود اداره میکردند . نائب الحکومه که در مرو می‌نشست حاکم کشوری و رئیس سالار عسکری و بحیث نائب خلیفه دمشق مامور اقامهٔ نماز و جهاد و دارای لقب ، عامل ، والی ، حاکم و امیر هم بود ، و مستقیماً بخلافت دمشق مربوط میبود . در زمانی این نائب الحکومه‌ها در بین النهرین نشسته واز آنجا بواسطه نائبان خود در خراسان ، ممالک خراسان وفارس را اداره میکردند ، حکام سائر ولایات خراسان از قبیل سیستان و بلوچستان و سند نیز گاهی از مرو و گاهی از بین النهرین و گاهی هم از خود مرکز خلافت شام تعیین میگردید ، مستوفیان بعنوان عامل خراج گاهی از مرکز خلافت دمشق و گاهی از حکومت عراق وگاهی نیز از والی خراسان مقرر واعزام می‌شدند ، در معیت والی‌ها و حکام خراسان عمال خراج

(مستوفی) قاضی ، امیر شرط (کوتوال) حاجب ومنشی‌ها ایفاء وظائف مینمودند . ائمه مساجد و علمای دینی عرب هم در تشکیل در سنگرهای دینی از قبیل تفسیر ، حدیث وفقه و لغت و تعمیم و تبلیغ دیانت اسلامیه بذل همت و غیرت میور زیدند، این ترتیب در قالب کوچکتر در ولایات خورد نیز معمول و مامورین آن ازطرف والی خراسان مقرر واعزام می شد .

و اما در ولایت های که بطور غیر مستقیم تابع عرب بوده وتنها بقبول خراج و نماینده عرب حاضر شده بودند این تشکیلات تطبیق نمی شد ، زیرا آنها از خود حکومت مستقل محلی داشته ، وتنها نماینده ازعرب بعنوان حاکم درپهلوی حکمدار محلی تعیین وباچند نفری از همراهان خود در آنجا اقامت میکرد این نماینده در اداء مراسم دینی آزاد وخودش از تکالیف اداری و محلی معاف و در اقساط معینه خراج آنعلاقه را از حاکم محلی تحویل میگرفت . بعضاً درچنین ولایات یکقطعه عسکری عرب و یا عدهٔ از خانوار عربی بطور مهاجر نیز سکونت کرده ، بتعمیر مساجد و تدریس و اقامه شعائر اسلامی مشغول میبودند . بعض ولایات بزرگ و کوچکی نیز بودند که بدون تادیهٔ خراج سالانه ، دیگر با عرب هیچ ارتباطی نداشتند و عرب در آنجا ها نماینده و نفوذی نداشتند . در هر حال مرکز عمومی اداره حکام عربی در خراسان شهر مرو بوده ، ولایات نیشاپور ، سیستان ، سند ، هرات ، بلخ و تخارستان بتدریج زیر اداره مستقیم دولت بنی امیه قرار گرفتند، جز آنکه درعلاقه های اینولایات هنوز حکمرانان محلی وجود داشته و به اداء باج و خراجی اکتفا میکردند ، چنانکه تخارستان علیا یا بدخشان مثل ولایات غور و غرجستان و قلمرو کابلشاهان تارود خانه سند زیر اداره حکمرانان محلی آزادانه بسر برده، گاهی برعلیه عربها داخل جنگ ، وزمانی بصلح بسر برده، وبعضاً خراجی قبول می نمودند. اما روبهمرفته تمام کشور خراسان اعم از ولایات مفتوحه و

آزاد طرفدار استقلال مملکت و بر ضد عصبیت و استبداد حکام بنی امیه بوده وتا اوائل قرن دوم هجری با ایشان داخل ضرب و حرب و مصروف اغتشاش و انقلاب بودند . امپراطوری اموی نیز در طول اینمدت باتمام قوای خود در مقابل خراسانیان داخل نبرد نظامی وسیاسی بودند . بالاخره در نتیجه پا فشاری خراسانیان آن شهنشاهی عظیم ازپا در آمد ، و همین علت دولت عباسی را بمیان آورد . چونکه خراسانیان دربرابر تمام کتلهٔ عرب وملل اسلامی وغیر عربی امپراطوری اموی بتنهائی نمیتوانستند خلافت اسلام را خود بدست گیرند لهذا خاندان بنی هاشم را روی کار کشیده و بنام آل پیغمبر همکاری سایر ممالک اسلامی و غیر اسلامی ویا اقلاً بیطرفی آنها را در مبارزه برضد اموی تأمین کردند ، وقتیکه هم خاندان عباسی را بخلافت رساندند دست از کار نکشیده وتمام امور دولت را بواسطهٔ ابومسلم وخاندان برمک وآل سهل یکی پی دیگری در قبضه اختیار خود گرفتند . بالاخره بواسطهٔ خانوادهٔ طاهر استقلال کشور خودشان را اعلان کردند .

دورهٔ بنی عباس : در ایجاد تشکیلات اداری و کشوری امپراطوری عرب نسبت به تشکیلات دورهٔ اموی [illegible] چون نفوذ خراسانیان در امور دولت زیاد بود [illegible] ها [illegible] گاهی کم و گاهی زیاد خراسانی بودند . [illegible] در اداره و [illegible] خراسان [illegible] بیشتر دست خود خراسانیان داخل و [illegible] مستقیم [illegible] بود .

در هر حال [illegible] سکه و خطبه بنام خلفاء و [illegible] مملکت بعنوان بیت المال خلیفهٔ اسلام جمع میشد [illegible] که از خراسان [illegible] میگردید دلیل در [illegible] و معموری خراسان [illegible] نسبت سایر ممالک امپراطوری اسلامی [illegible] از [illegible] (مقدسی) [illegible] خراسان

آباد تر از شهر ها ی عراق است و دیگری میگوید مالیات خراسان با مالیات کشور فارس نصف عایدات کل امپراطوری بنی عباس را تشکیل میکرد و آن عبارت از ارقام ذیل بود :

ولایت کرمان	٤ر٠٠٠ر٠٠٠	جمعاً
ولایت مکران	٤٠٠ر٠٠٠	
ولایت سیستان	٤ر٠٠٠ر٠٠٠	
ولایت سند	١١ر٠٠٠ر٠٠٠	٤٧٬٤٠٠٬٠٠٠ درهم
ولایات خراسان شمالی	٢٨ر٠٠٠ر٠٠٠	

مؤثرات عرب وافغان در همدیگر

عربها در عالم اجتماع دارای دوقوت بزرگ بودند یکی دینی محکم ومتین ودیگری زبان وسیع و حیرت انگیز ، و ایشان این هردو را در سایهٔ عزم و ارادهٔ قوی در ممالك متصرفه خویشتن تحمیل وترویج کردند ، منجمله افغانستان در ایام تسلط سیاسی عرب در شمال و غرب وجنوب و گوشه از جنوب شرق کشور این هردو را اول به آهسته گی وبتدریج ودر نتیجه سالیان درازی مأنوسیت پذیرفتند ، و دین اسلام و زبان عرب دین و زبان رسمی و ادبی وعلمی خراسان مفتوحه گردید حتی لغات عرب در زبان دری که زبان ملی بود قبول شد و بالاخره زبان نوین دری مرکب از لغات عرب بوجود آمد که تا امروز باقیست . بعض از ممالك مفتوحه عرب بدرجه در زیر تأثیر این دوسلاح قوی واقع شدند که بکلی بیك کشور و ملت عربی تحویل یافتند از قبیل مملکت مصر و بعض هم قرنها دوام نمودتا توانستند زبان و ملیت خویش را از بین تحلیل وتمثل نگهدارند چون کشور فارس .

درهرحال عرب ها ملت بدوی و طبعاً از صنعت، حرفت، علوم و مدنیت و نظم و تربیت اجتماعی محروم بودند، وبعدها چون در سایهٔ همایون اسلام دائره نفوذ، اجتماع، سیاست و اختلاط شان با اقوام و ملل مختلفه روی زمین روز بروز وسیع شده میرفت، لابد بقبول نظم و تربیت و علوم وفنون ملل متمدنه نیز پرداختند. از ظهور اسلام تا انجام دوره اموی متجاوز از یکقرن عصر تدین و جهاد و کشور کشائی عرب بود، درینعصر عرب دین و زبان خودش را در کشور های مختلف نشر نمود، اسفار جنگی و تشکیل مهجر های عربی در حصص مفتوحه آن امپراطوری، نژاد عرب را با ملل دیگر نزدیک، و قبول اسلام از طرف مردم سلسلهٔ خویشاوندی واز دواج را بین فاتح و مفتوح برقرار ساخت. درین دوره عالم عرب فقط در قرآن و حدیث و فقه غور میکرد و چون ملل مفتوحه اشارات قرآن کریم را نمیدانستند لهذا علم تفسیر بمیان آمد، مفسرین از جمع نمودن اقوال حضرت پیغمبر علم حدیث، و از شرح حلال و [illegible] علم فقه [illegible] یافت. در دوره عباسی از یکطرف فلسفه یونان و [illegible] آن از [illegible] منطق، الهیات، کیمیا، نجوم و [illegible] در شرق، [illegible] از ممالک [illegible] از کشور [illegible] هندوستان داخل [illegible]

حالیکه یونان نیز مؤجد تمدن قدیم نبوده و آن‌را از تمدن های قدیم شرقی چون فنیقه و آثوری ومصر وغیره اتخاذ کرده است، در هر حال عرب واسلام هرچه را از هر کجا که گرفتند آنقدر توسیع وتکمیل کردند که بدرجه ایجاد رسید، مسلمین به تمام علوم وفنون توغل، و الجبره را ایجاد کردند، طب یونان‌را ترقی داده و با دوا سازی یکجا پیش بودند، و علوم حساب هندسه کیمیا. نباتات. حیوانات را بشکل کاملتری بنشانها دند. علماء بغداد نشاندادند که هیئت غیر از نجوم است. و همین ها بودند که آثار بطلیموس را ترجمه ولی آنچه را غلط یافتند تصحیح و تعدیل نمودند. مسلمانان جغرافیا و نقشه های بحری را ترتیب و قطب نمارا ایجاد، و قسم بزرگ تجارت دنیارا از خشکه بآب انداختند. مسلمین بودند که امتعه چین و هند را به اسپانیا و از اسپانیا را تا سیبر یا رسانیدند. قسمت بزرگی از آلات ووسایل حرب، حرفت، زراعت، وغیره، با ساعت، کاغذ. آسیای بادی. و فن نقشه کشی و جغرافیا با حبوب و اشجار مثمره که در براعظم اوروپا در قرون وسطی معمول و مستعمل بود از طرف مسلمین وارد آن سرزمین گردید. بطور مختصر در تمام قرون اولی و وسطی هیچ ملتی در روی زمین از کشور یونان بیشتر علما وحکما پرورش نداده است، درحالیکه میتوان در برابر هرنفر عالم یونانی صدنفر عالم مسلمان را حساب کرد.

در هر حال کشور افغانستان یکی از ارکان مهم این تمدن عظیم اسلامی بشمار رفته ومردان بزرگ و بیشماری در هر رشته از علوم وفنون پرورش داده است، مورخین و نویسندگان عربی زبان که ازقرن سوم هجری بنگارش تاریخ و جغرافیای اقوام شروع کرده اند ملتفت این نکات واوضاع بوده یکی از ایشان (ابن الفقیه) میگوید خراسانی‌ها درعلم وصنعت وتجارت سرآمد روزگار اند، مردم خراسان دلیر وشجاع هستند، اینها فیروز بن یزد گرد و همچنین کسری

بن قباد بن هرمز را کشته، و دولت را از بزرگترین ملوک اموی جدا کردند...»
دیگری مینویسد:... خراسان در دوره اسلام از طرف عربها بجنگ وصلح فتح شده وبار دیگر استعداد وقابلیت طبیعی ودرایت خراسانی درامور سیاسی وعلوم وفنون ظاهر شد، وخراسان نسبت بسائر ممالک اسلامی بیشتر مردان مشهور، علما و امرا و سلاطین نامدار پرورش داد...» و در واقع هم کشور افغانستان تا هجوم چنگیز نسبت بسائر ممالک اسلامی بیشتر در تمدن وترقی شعشعه‌افشانی میکرد.

درهرحال چنانچه گفتیم خراسانیان ازقرن اول هجری شروع بقبول دین اسلام و زبان عرب نموده، و از قرن دوم هجری درسایه تبحر در زبان عرب به تفسیر وحدیث وفقه مشهور ورجال بزرگی پرورش دادند، ودرهمین قرن که درنتیجه ترکیب و اختلاط ملل متعدده مشرق زمین چون خراسان، ماوراءالنهر فارس، عرب، مصر وشام واممی چون یهود ونصرانی، وزردشتی وبودائی وغیره بناء تمدن اسلامی ریخته شد باز خراسان در تشکیل این تمدن دست بزرگی داشته از یکطرف [illegible] فلسفه، منطق و کلام، تاریخ و [illegible] پرورش، وزمینه را [illegible] آماده [illegible] ترجمه از پهلوی وهندی [illegible] تمدن اسلامی گردید [illegible] خراسانیان بواسطه ولایات مشرق [illegible] فلسفه والهیات هندی آنرا ساختند.

در هر حال چنانچه قبلاً [illegible] شده وبنی امیه [illegible] کلمة الله و تعمیم اسلام وزبان عرب [illegible] بوده، [illegible] اول [illegible] ترجمه آن دست [illegible] از آن

بعد عربها بصنعت ونجوم نیز متوجه گردیدند و پسانتر بفلسفه یونانی بلد شدند ، توغل در فلسفه البته توأم با آشنائی در طب، حکمت، حساب، منطق، موسیقی، هیئت وهندسه نیز بود ، و از دیگر طرف مناظرهٔ مسلمین با زرتشتی ، مسیحی ، یهودی وغیره آگاهی بمنطق و کلام را التزام میکرد ، چه ملل غیر مسلمان در جدال برهان وحجت پیش میکردند ، و هم از تعالیم اسلام خود را مطلع میساختند ، مسلمین بعین این رفتار مجبور بودند ولهذا بعلاوه منطق و کلام بحقیقت سائر ادیان نیز آشنا گردیدند ، بهمین سبب بعدها معتزلی ها این وظیفه را بردوش همت خود گرفتند و بیشتر باعلماء زرتشتی مشغول رزم نظری گردیدند ، ازان جمله بود کتابی که ایشان بنام (ردجهمیه) برضد اتباع جهم بن صفوان خراسانی نوشتند . درهر حال عربها ومسلمین باموختن زبانهای یونانی وسریانی متوجه شدند ، وازقبطی وپهلوی وهندی ترجمه کردند ، بااین ترتیب فلسفه یونان وفلسفه جدید افلاطون وهم فلسفه والهیات خراسان شرقی وهند ، وتعالیم زرتشتی خراسان باتربیت دینی یهود و نصاری در فلسفه دوره اسلامی تأثیر کرد . بنابرین تمدن اسلام وفلسفه اسلامی نیک تمدن وفلسفه عربی بلکه یک تمدن وفلسفه مشرق‌زمینی بحساب رفت .

واما خراسانی ها وقتیکه داخل اسلام شدند فوری زبان عرب آموختند و در علوم دینی حدیث وفقه پیشرفتند ، بطوریکه هنوز از ورود عرب در خراسان پنجاه سال نگذشته بود ، که مردی از نژاد اینکشور در کوفه پا به دنیا نهاد وعالم فقه را نور بخشید ، اینشخص همان امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی خراسانی الاصل است که از مدت هزار وچند صدسال با بیطرفی پیشوای مذهبی ملیونها نفر مسلمانان در روی زمین قرار گرفته است ، نعمان در سال ۸۰ هجری در کوفه ولادت یافت [illegible] در [illegible] [illegible] در کتابی [illegible] گردیده ، وخود او در ۱۵۰ در بغداد گذشت . در کشور خراسان از ظهور اسلام تا تأسیس

حکومت آزاد ملی (طاهریان) یعنی از قرن اول تا سوم هجری دهانفر عالم
تفسیر ، حدیث وفقه بمیان آمده ، وحفاظ قران ، وصوفیان معروفی پیدا شدند
از قبیل : ابو عبدالرحمن عبدالله مشهور بابن المبارک مروزی از کبار محدثین
واز مشاهیر متقیان عصر ومولف کتاب الزهد والرقایق (اقدم کتب حدیث)
(فوت بعمر ۶۳ سالگی در سال ۱۸۱ هجری) ابراهیم بن طهمان باشانی هراتی
محدث معروف اسلامی (فوت در مکه سال ۱۶۳ هجری) ابن منذر ابراهیم
خزامی نیشاپوری ، وپسرش ابوبکر محمد بن ابراهیم مؤلف کتاب الاشراف هردو
از مشاهیر فقهاء ومتوفی در سالهای ۲۳۶ _ ۳۰۹ هجری ، ابوبکر عبدالله بن
محمد نیشاپوری مؤلف کتاب عزلن محدث وفقیه مشهور (فوت در سال ۲۳۸)
ابوبکر محمد بن اسحاق ابن خزیمه نیشاپوری محدث وفقه معروف (فوت در سال
۳۲۳) ابو اسحق سعدی ابراهیم بن یعقوب جوزجانی محدث مشهور ومدرس
در مکه [illegible] (فوت سال [illegible]) [illegible] نیشاپوری حافظ
[illegible] (فوت سال ۲۹۸) [illegible] محلی
[illegible] (فوت سال ۲۰۲ هجری) [illegible] مشهور
[illegible] از مشاهیر
[illegible] ۲۰۰
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] محمد بن
[illegible] علماء
[illegible] سلمان
[illegible] دارای
[illegible] سجستانی
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] محمد [illegible]

فوت در ۲۵۶ هجری . امام مسلم عربی‌الاصل نیشابوری‌الموطن متوفی در سنه ۲۶۱ هجری از ائمه حدیث و صاحب کتاب صحیح مسلم و دارای رتبهٔ دوم در کتب احادیث . و بالاخره امام احمد بن حنبل بن هلال المروزی ثم بغدادی از اکابر محدثین واعاظم فقها و صاحب مذهب و مؤلفات عدیده ، متوفی درسنه ۲۴۱ هجری و غیرهم . دراینجا نباید از یکنفر عالم دیگر خراسانی محمد بن کرام بن عراق بن خرابه المکنی به ابو عبدالله زرنجی سیستانی فراموش نمود اینشخص صاحب مذهب مشهور کرامی و دارای پیروان زیادی در خراسان شمالی و غربی بوده ، و در سال ۲۵۵ در یکی از علاقه های شام چشم از جهان پوشید .

در همین عهد یکه خراسانیان در خط تفسیر و حدیث و فقه پیش میرفتند در شعر و ادب عرب ، و بعدها در تمام علوم وفنون آنعصر تفرد وامتیاز حاصلکرده و رجال مشهوری بدنیای علم اهدا کردند از قبیل : ابوموسی جابر بن حیان خراسانی عالم بزرگ که واضع علم شیمی درقرن دوم هجری که متجاوز از پنجصد کتاب نوشته ، و مجموعه کتاب الخالص و کتاب الخواص او نام برده میشود ابن مسکویه که دارای شهرت فلسفوی گردیده در سال ۱۶۰ هجری فوت نموده است . و محمد بن موسی خوارزمی عالم بزرگ ریاضی واولین نویسنده کتاب جبر ومقابله که در قرن سوم هجری میزیست . وابو معشر منجم معروف بلخی مرد هوشیاری که در سال ۲۷۲ فوت نمود، وابن قتیبه مروزی ابو محمد عبدالله بن مسلم مشهورترین نمونه علمای خراسانی وجامع ترین نماینده علوم وفنون قرن سوم اسلامی است که در بغداد پرورش یافته و چندی در دینور قاضی و بعد مجدداً در بغداد [illegible] گذشت ، ابن قتیبه در اوائل تاسیس حکومت طاهریه به خراسان در سال ۲۱۳ هجری تولد ، و در سال ۲۷۶ در بغداد از دنیا گذشت [illegible] آثار [illegible] عالم شعر و ادب ، [illegible]

و فقه، تاریخ و عقاید دینیه بوده، و به تعبیر یکی از مؤرخین معاصر اسلام دائرة المعارف قرن سوم بشمار میرفت. ابن قتیبه کتب ذیل را تالیف کرده است: آداب القرائت. ادب الکاتب. اصلاح غلط ابی عبیده. تأویل مختلف الحدیث التنقیه. تقویم اللسان. جامع النحو الکبیر، جامع النحو الصغیر. الجوابات الحاضره. کتاب فی الدلائل النبوه. کتاب فی خلق الانسان. دیوان الکتاب. طبقات الشعراء. عیون الاخبار. کتاب الاشربه. کتاب فی غریب الحدیث والقرآن. کتاب الانواء. کتاب الخیل. کتاب المیسر والقداح. کتاب مشکلات القرآن. والمعارف وغیره. همچنین خراسانیان در شعر و ادب عربی نیز پیشرفتند ابومسلم در نطق و خطابت مرد فصیحی بود. وبشار تخارستانی یکی از مشهور ترین شعرای ملی خراسان و معروفترین سرایندگان عربی زبان است که روح ادبیات قدیم خراسان را در ادب عربی داخل، و عشرت و مستی را تشویق و ترغیب واز دیگر طرف از مفاخر [illegible] که [illegible] از دست اوروزی [illegible] کرد:

گروهی ([illegible] عاقبت [illegible] غضبناك [illegible] و خاندان [illegible] بواسطه [illegible] از کجا [illegible] را به [illegible]

---

(۱) [illegible]

موالات عرب تحریک میکرد : « موالات » رسمی بود که عجمی ها برای حفظ شأن خودشان از تحقیر متعصبین خود ها را بــه موالات یــکی از قبائل معروف و معتبر عرب سپرده و منسوب مینمودند ، در هرحال اینشاعر نابینای خراسانی دوازده هزار قصیده عربی سرود ولی بعد از آنکه خلیفه مهدی عباسی او را در سال ۱۶۸ هجری با تهام زندقه بضرب تازیانه اعدام کرد ، قسمت بزرگی از اشعار او نیز از میان رفت .

ابو عطا سندی (متوفا در قرن سوم هجری) شاعر عربی زبان دیگر خراسانی است که مثل پدرش السکن بوده ، و خلفاء اولیه عباسی او را بنظر نفرت میدیدند ، چونکه ابوعطا عباسیان را دراشعار خودش مذمت میکرده است .

ابو الفضل احمد بن ابی طاهر طیفور خراسانی صاحب کتاب المنثور و المنظوم شاعر فاضل و عالم عربی زبان قرن سوم هجری است که در سنه ۲۰۴ تولد ، و در ۲۸۰ فوت و در بغداد زندگی میکرد .

عبدالله پسر امیر طاهر که یکی از فضلاء عصر خود بشمار میرفت درخط شعر وادب نیز دستی داشت ، او در یکی ازقصایدعربی خودش در خطاب بمعشوقه میگوید : [illegible] از آنچه که سرمایهٔ فخر نزد تو ، برای محاوره و مفاخره وقت نداشته و مشغول هستم ، نیاکان من در حیات بزرگ شریف نجیب و کریم بودند پدرمن نظیر و مانندی نداشت ، مانند پدرم کدام شخص صاحب عظمت و بزرگواری بود ؟ [illegible] که بود [illegible] چنگال آن مخلوع (اشاره بقتل امین خلیفه عباسی) که در اطراف آن قاتلین دلیر (یعنی طاهر و خراسانی ها) تجمع کرده بودند [illegible] او را مرگ و [illegible] طولانی و [illegible] خراسانی [illegible] مانند [illegible] آنها جهان

وبی اسلحه بودند . . . » (۱)

خراسانیان درطی قرون اولیه وثلاثه هجری چنانچه در رشته های علوم اسلامی از قبیل تفسیر ، حدیث ، فقه ، شعر و ادب ، علم وحکمت وسائر فنون پیشرفتند ومثالی چند دربنجا بطور نمونه ذکر شد ؛ از دیگر طرف در بسط ونشر علوم و فنون و تهذیب و تربیت خراسانی در بین عرب وتمدن اسلامی بواسطه تحریر و تراجم خویش نیز پرداختند . و از آن جمله بودند موسی برمکی و یوسف برمکی که آثار پهلوی‌را در زبان عرب ترجمه کردند ، محمد بن جهم برمکی نیز کتاب سیر ملوك الفرس را از زبان پهلوی در لسان عربی در آورد ، فضل بن سهل وزیر معروف خراسانی ترجمان دیگری بود که کتابی از پهلوی ترجمه و بحضور یحیی برمکی تقدیم کرد ، و از همین جا رو بعروج سیاسی روان گردید . بامر خاندان برمکی کتابهای « منکه » (در طب) و « سند هند » (در نجوم و فلکیات) با قصهٔ « سندباد » وغیره نیز ترجمه وداخل زبان عرب گردید ؛ بدین ترتیب افغانستان که دارای تربیت و تهذیب قدیمه خراسانی بود ، قسمتی از مجموع آنچه را در تمدن عرب و اسلام داخل کرده و فلسفه الهیات و طب هندی [illegible] ریاضی و نجوم و هندسه خود [illegible] عرب آموختند ، عربها بدانها [illegible] و فلسفه آنرا که میگفتند [illegible] از [illegible] دیگری [illegible] آنجا [illegible] مذهب [illegible] از مذاهب [illegible]

از دیگر طرف موالی و امراء خراسانی که از ولایات باختر ، هرات ، مرو

---

(۱) [illegible]

نیشاپور ، سیستان ، بلوچستان ، سند و کابل وغیره در جنگها بدست عرب افتاده و بعد در ولایات عربی ساکن و مسلمان شدند ، اکثراً با اخلاف خود در خطوط علمی پیش رفته و امثال ابن زیاد سندی ، ابو معشر نجیح سندی ، حصین بوالحرس ، بسام ، سالم بن ذکوان ، عبدالرحمن ، باب ، مکحول الشامی سالم بن عجلان ، حمید الطویل ، نافع و امثالهم اشخاصی درصف اساتید علم و ادب و مؤلفین قرار گرفتند ، شخصیت اینمردان خراسانی البته در نشر اداب و تهذیب خراسان در عرب بی تأثیر نبود . خاصةً هنگامیکه نفوذ سیاسی خراسان در خلافت عرب منبسط ، و خلفاء اولیه عباسی در قرن دوم هجری دست نشانده سرداران خراسانی ، و اردوی خراسان در مرکز خلافت مقیم و حافظ امپراطوری خلفاء محسوب شد — (در وقت خلیفه منصور اردوی بغداد مرکب از چهار دسته بود : خراسانی ، یمانی ، مضری ، ربیعه. ودرعصر هارون الرشید بیست هزار عسکر خراسان در بغداد موجود ، و تکیه گاه استقرار خلافت بشمار میرفت) در عهد مامون هم دولت عرب بیشتر یکدولت خراسانی بود تا عربی ، زیرا حکام ، مستوفیها ، ومنشی ها ازخراسان و عرب یکجا باهم در دولت مقرر شده و باز پله خراسانی ها سنگینی میکرد ، بهمین جهت است که مورخین عصر عباسی را زمان قوت و غلبه خراسان و عصر ضعف عرب خوانده‌اند و لهذا تهذیب و تربیت خراسان در تشکیل تمدن اسلامی تأثیر عظیمی نمود ومتعاقباً چون خراسانیان از اوائل قرن سوم هجری (۲۰۵) درداخله به تشکیل یکدولت مستقل خراسانی پرداختند البته برای ظهورات تمدن اسلامی افغانستانی ، و شهنشاهی های بزرگ افغانی از قبیل صفاری ، سامانی ، غزنوی و غوری زمینه مساعد گردید ، و در نتیجه افغانستان از حیث تمدن و تهذیب ، جهانگیری و فتوحات درخشنده باتعمیم دین اسلام از بزرگترین ممالک اسلام و شرق بحساب میرفت در هر حال عرب دورهٔ اسلامی ، افغانستان را بنظر تکریم و احترام میدیدند ،

مدعیان خلافت در خانواده عباس، مبلغین خودشان را فقط با اعتماد وامید بمردم خراسان سوق نموده و این ملت را برای انقراض امپراطوری اموی بسر همه ممالك اسلامی ترجیح میداداد، توده های عربی مخالف بنی امیه نیز راجع بظهور مردان خراسانی و بیرق های سیاه ایشان احادیث و مقولاتی روایت و مردم را تقویه معنوی می نمودند. داؤد بن علی عمری خلیفه منصور عباسی بمردم میگفت: ای اهل کوفه بخدا ما مغلوب و مظلوم و از حق خویش محروم بودیم تا آنکه خدا خراسانیان را آماده کارزار نموده آنها حق مارا زنده و راه مارا هموار و چراغ دولت مارا روشن کردند و آنچه را که شما انتظار داشتید ایشان برای ما میسر گردانیده و خلیفه از بنی هاشم بدلخواه شما مقرر کردند. خراسانیان شما را رو سفید و بر اهل شام ها غالب و فاتح ساختند. خلیفه منصور عباسی که خود قاتل ابو مسلم بود باز میگفت:

ای اهل خراسان شما [illegible] شما منتشر شد [illegible] از قول حافظ [illegible] خراسانی است و دولت [illegible]

اهل خراسان [illegible]

ایشان [illegible] دولت [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] دولت [illegible]

فصل دوم

طاهریان

فوشنج :

چون موضوع این فصل نگارش سلالهٔ طاهریان هرات است وطاهر موسس این خانواده ازفوشنج میباشد تنها چند سطری درباب فوشنج نگاشته سپس بواقعات تاریخی میپردازیم :

بطرف غرب شهر هرات حکومتی بنام غوریان واقع است که درآن شهری نسبتا کوچک دربین مرکز غوریان وهرات ، بجانب جنوب دریای هری رود بنام زنده جان وجود دارد . این شهر عبارت از همان فوشنج تاریخی هرات می باشد (۱) ابن حوقل در قرن چهارم هجری وسعت ورقبهٔ این شهر را نصف رقبهٔ هرات نگاشته و اضافه کرده است که شهر مذکور مانند هرات در یک جاگه که دو فرسخ از کوه ها فاصله دارد واقع است ۲) و شهر خیلی خوش بنا و تماماً بااشجار محاط میباشد استحکامات شهر بسیار عالی ودور دور آنرا یک دیوار عظیم ویک خندق فرا گرفته است ، یاقوت آنرا بنام بوشنج یافوشنج نوشته مستوفی فوشنج رادر قرن ۸ هجری به نسبت هند وانه وانواع انگور آن مشهور دانسته چنانچه اقسام انگور آن بیکسته و چند نوع میرسیده ومستوفی اضافه کرده است که امتیاز دیگر این شهر از حیث آسیاب های بادی آن بوده است .

درحدود سنه ۷۸۲ هجری فوشنج ازطرف تیمور باوجود داشتن دیوارهای مرتفع وخندق های آبدار ، ومقاومت بی نهایت مردمان آن غارت وتاراج شد وآنگاهی

---

(۱) صفحهٔ ۶۹ آثار هرات مولف شاغلی خلیلی افغان .

(۲) لو سترنج مستشرق شهیر در مولفه خود بنام خلافت اراضی شرقیه ، رقبه شهر هرات را درآنوقت نیم فرسخ مربع می نگارد .

نظر به بعضی علل و جهات تا معلوم نام این شهر تاریخی کشور از صفحات تاریخ معدوم گردید . بیهقی نام آنرا فوشنج یا بوشیخ یا پوشنـگ نوشته و اسطخری میگوید که از آنجا طائفه زیادی ازاهل‌علم ظهور کرده است (۱) شیخ ابو لیث فوشنجی که یکی از اعاظم علمای بزرگ اسلام اند و همچنان شیخ ابوالحسن فوشنجی که از مشایخ بزرگ بوده و مزار شان تا حال در آنجا موجود است از رجال علمی این شهر می باشند (۲)

ظهور طاهر :

چنانچه در فصل گذشته دیده شد پس از قبول شدن دین مقدس اسلام و انتشار آن در خراسان ، با در میان آمدن خلافت‌های بنی امیه وبنی‌عباس ، احساسات ملیت خواهی وجنبش های ملی در هر گوشه و کنار خراسان شروع شد ومردمان وطن خواه آن بسرعت و [illegible] بواسطه که بوجمعیت های تشکیل داده بسر کردگی سرداران قوم بنای حصول آزادی واستقلال سیاسی را گذاشتند . از این جهت [illegible] بعضی از طاهریان و [illegible] در هرات سیستان وبلخ دیده می شد تا آنکه در موقعیکه زمینه کلی در اثر این جنبش ها و نهضت ها آماده شده بود [illegible] خود [illegible] کرد (۳) او [illegible] در بین دو پسر هارون امین ومامون بر سر امر خلافت نزاع [illegible] مامون را که از زمان پدر حکومت خراسان را [illegible] و جوان مردی یکی از فرزندان آن بود با هرات [illegible] جلب کرد و از سرداران امین [illegible] این مردانی که طاهر نام داشت و جرئت [illegible] عباسی ها واعقاب ایشان انتظار چنین [illegible] سپاه [illegible] از مردمان خراسان بحرب امین [illegible] واقف گردید .

---

(۱) صفحه ۶ پاورقی [illegible]

(۲) آثار هرات [illegible]

نسب طاهر :

پدرطاهر مؤسس سلسله طاهریان حسین نام داشت ، در موضوع نسب او اقوال مختلف ذکر شده که ثقه ترین آنها طاهربن حسین بن مصعب بن زریق بن ماهان است . مطابق روایات مورخین ونویسندگان ، کسیکه قبل از طاهر از خانواده او اشتهار زیاد حاصل کرده بود مصعب بن زریق است که در فن کتابت مهارت بسزا داشته وعلاوه بر آن درفضل وادب وبلاغت مقام ارجمند را احراز کرده بود . مصعب در زمان خلفای عباسی در خدمت یکی از بزرگان ومتنفذین بنام سلیمان بن کثیر خزاعی بشغل کتابت اشتغال داشته و بعداً مدتی هم به حکومت هوشنج یافوشنج یابوشنج یاپوشنگ هرات منصوب گردیده بود.

حسین بن مصعب یعنی پدر طاهر هم که در آن ایام شهرت زیاد داشت و یکی از نجیب زادگان هرات وصاحب نفوذ واقتدار بود ، درنظر عباسیان مورد احترام واقع گردیده در سنه ۱۸۰ هجری به حکومت پوشنگ هرات مقرر گردید وتاسنه ۱۹۱ هجری که علی بن عیسی حکمران بلخ وخراسان نسبت بوی مظنون شده در پی قتلش افتاد به این وظیفه اشتغال داشت . ولی درین موقع وضعیت خود را به نسبت مخالفت علی بن عیسی در خطر دیده خود را بهدربار هارون الرشید کهازوی بهنسبت رسوخ واعتبارش دربین قوم احترام زیاد مینمود رسانیده مورد تلطف ومهربانی واقع شد . و بالاخره در سنه ۱۹۹ وفات یافت در تشییع جنازه او خلیفه عباسی شخصاً حاضر بود . (۱)

طاهر :

به اتفاق تمام مورخین و نویسندگان محل تولد طاهر سر سلسله طاهریان

---

(۱) صفحات اول کتاب آل طاهریان [illegible]

هرات ، پوشنگ است . در سنه تولد او اختلاف جزئی موجود بوده بعض آنرا در سنه ۱۵۸ و برخی در سنه ۱۵۹ هجری می نگارند . تعلیمات ابتدائی وانتهائی او در تحت نظر پدرش حسین در داخل کشور صورت گرفته ودر تعلیم و تربیهٔ او خانواده جلیل‌القدر و با فضیلتش سهم بزرگی داشته است . شخص آزاد منش و آزادی خواه ومظهر تربیهٔ احساسات و سجایای ملی قوم باستانی آریانا بود . تا زمان مرگ هارون الرشید در تاریخ از او نام دیده نمیشود ولی شهرت و افتخارات فنا ناپذیر او از موقع آغاز میگردد که در بین امین و مأمون پسران هارون‌الرشید در سر امر خلافت اختلاف پیدا میشود مأمون که اقتدار خراسان را سالها یعنی از زمان پدر در دست داشت از نفوذ وقوت و اقتدار طاهر استمداد میگیرد و ازین به بعد است که آوازهٔ طاهر بلند میگردد وبالاخره باآنهمه قوت نفس وغرور ملی که دارد به مقصد دیرینهٔ خود یعنی حصول استقلال و گذاشتن تهداب آن در تاریخ کشور موفق میگردد .

فرماندهی طاهر بر افواج خراسان و فتوحات او :

هنگامیکه هارون الرشید خلیفهٔ عباسی در سال ۱۹۲ هجری که جهت دفع هجوم فتنه وشورش رافع بن لیث بن سیار که در ۱۹۰ علم طغیان را درماوراءالنهر گذاشت بخراسان آمده در سنه ۱۹۳ وفات یافت وپسرش محمدامین طبق وصیت نامهٔ رسمی در بغداد به تخت خلافت نشست . در همان حال عبدالله مأمون فرزند کوچکتر رشید که از سال ۱۸۲ از طرف پدر حکومت عراق عجم و کرمان و فارس وهمدان وری و خراسان را یافته بود در مرو اقامت داشت . هارون در حیات خود وصیت کرده بود که پس از مرگ امین خلافت حق مأمون است ولی دو سال بعد از مرگ او امین به تحریک وزیر خود فضل بن ربیع اولاً قاسم برادر کوچک خود را که از طرف پدر بامارت جزیره و ثغور والی بود معزول کرده

سپس نام مأمون را که قرار وصیتنامه پدر ولی عهداو بود از خطبه بیانداخت . و خطبه ولایت عهدی را بنام فرزند خود که لقب الناطق بالحق را بدو داده بود خواند (در سنه ۱۹۵ هجری) .

مأمون ازین حرکت امین آزرده خاطر گردیده موقعیکه امین اورا از خراسان به بغداد طلب کرد از اطاعت وی سر پیچیده عاقبت آنها بجنگ و جدال کشید . این بود که در سنه ۱۹۷ در همان فرصتیکه امین شصت هزار سپاه را به سرداری علی بن عیسی بن ماهان بجنگ برادر فرستاد تا اورا گرفته به بغداد با خود بیاورد مأمون، طاهر را که چهار هزار عسکر دلیر و شجاع خراسانی با خود داشت . احضار کرده خواهش نمود تا در مقابل عساکر علی بن عیسی به جنگ امین بپردازد .

طاهر که در دل منتظر چنین فرصتی بود به طرفداری مأمون کمر همت بسته تجهیزات و ترتیبات عساکر خود را تکمیل نموده بطرف ری حرکت کرد . طبری میگوید که مأمون در موقع حرکت ، ری و قهستان و حلوان را بطاهر داده و گفت بدانسو بشتاب پیش از آنکه علی بن عیسی آنرا تصرف نماید و تعداد عساکریکه به معیت طاهر بود به بیست هزار کس میرسید طاهر بطرف ری حرکت کرد و پیش از علی بن عیسی به آنجا رسیده ترتیبات عسکری خودرا قائم نمود و منتظر رسیدن حریف نشست .

غلبه طاهر بر علی بن عیسی

هنگامیکه طاهر استحکامات شهر ری را تکمیل نمود جاسوسان و پیش قراولان به اطراف و نواحی فرستاده منتظر وقت نشست . چون علی بن عیسی سپهسالار امین با سپاه و لشکر زیاد بنزدیکی ولایت ری رسید طاهر با افسران

ومشاورین خودرا در جنگ مشوره کرد. ایشان متفقاً بدین رای دادند که چون عدهٔ عساکر مافوق العاده کم و بر خلاف، دشمن بی اندازه قوی است باید ما متحصن شویم تا قوت الظهر دیگر از طرف مامون بما برسد و آنوقت به حمله به پردازیم ولی طاهر نظریه ایشانرا رد نموده به حمله تصمیم گرفت. گفت اراده شما ضعیف است زیرا اگر ما در ری متحصن شویم، مردم شهر از خوف علی بن عیسی باما مخالفت خواهند کرد و کار ما مشکل خواهد شد من چنین تجربه دیده ام که بیرون شهر رفته معسکر بگیریم و بتوکل خداوند بدون آنکه منتظر قوت الظهر باشیم حمله نمائیم. مجموع افراد خراسانی در رأی قائد و سپهسالار ملی خود متفق گشته پلان اورا تمجید نمودند و عساکر طاهر در بیرون شهر ری در موضع قلوص معسکر ساختند و جنگ سخت و خونینی در بین بغدادیان و خراسانیان در گرفت. شجاعت و پافشاری و مردانگی عساکر خراسانی درین جنگ که عده ایشان بمراتب از دشمن کمتر بود از حد بیان بیرون است. خلاصه بعد از چندین حمله و دفاع متوالی عساکر طاهر توانستند که قشون بغدادی را عقب بنشانند. در اثنای عقب نشینی عساکر امین، صحابی و همراهان طاهر تیری به جانب علی بن عیسی انداخت و به ضرب آن تیر او را بهلاکت رسانید (۱) مگر طبری میگوید که بالاخره طاهر و علی هردو از صفوف معسکر خود بیرون آمده شروع بجنگ تن به تن نمودند و طاهر بضرب دست شمشیر گرفته سر علی بن عیسی را زد و [illegible] خود اورا بدونیم کرد و همه سپاه طاهر به یکجا حمله نموده قشون بغدادی [illegible] شد و علی بن عیسی کشته شد (۲)

ذوالیمینین:

چون بغدادیان در آن جنگ هزیمت یافتند و علی بن عیسی کشته شد طاهر

---

(۱) روضة الصفا خواندمیر صفحه ۲۱۱ [illegible] (۲) صفحه ۷۶۶ [illegible]

از فتح وپیروزی عساکر خراسانی نامه به مأمون نوشت وسر علی بن عیسی را به نزد او فرستاد . مأمون در جواب بطاهر نوشت که قرار معلوم تو با دو دست جنگ نموده‌ئی و ترا هردو دست راست است . از همه مردم از خراسان تازی بیعت بستان . ودرین نامه اوراطاهر ذوالیمینین خواند(۱) . اما مورخین راجع به‌لقب ذوالیمینین طاهر روایات زیاد ذکر کرده‌اند

غلبه طاهر برعبدالرحمن بن جبلهٔ ابناوی وفتح همدان

ازشنیدن خبر شکست عساکر بغداد وکشته‌شدن علی بن عیسی محمد امین سراسیمه گردیده فوراً یك عده عساکر زیاد تازه دم را بسر کردگی عبدالرحمن بن جبله بطرف فارس‌وری بمقابل طاهر فرستاد. عبدالرحمن از سواره نظام وپیاده بیست هزار نفر باخود داشت وهمه آنها با آذوقه فراوان وتجهیزات تازهٔ مجهز بودند . ازطرف امین برای عبدالرحمن بن جبله اختیارات کامل داده شده بود وعساکر او همه از شجاعان ومردان جنگ آزموده انتخاب شده بودند .

عبدالرحمن از بغداد حرکت کرده بشهر همدان فرودآمد وطرق وشوارع را تحت انضباط گرفته دیوارهای شهر را مستحکم گردانید وباآلات وادوات مکمل برای جنگ ومحاصره آماده شد .

وقتیکه علی بن عیسی مقتول گردید پسرش یحیی بن علی که باوی درجنگ باطاهر همراه بود بایك عده نفر وسپاه فرار نموده دربین راه همدان وری اقامت گزید و فراریان پدر را که بنزد او میرسیدند نگهداشته وآنهارا دوباره بجنگ باطاهر تشویق وتشجیع مینمود وضمناً قضیه را برای امین نگاشته از او درخواست قوت‌الظهر نمود . این است که امین به جواب او پرداخته عبدالرحمن را باقوه زیادی به پشتیبانی او فرستاد و برایش نوشت که با

---

(۱) طبری صفحه ٢٦٦

رسیدن سپاه عبدالرحمن باید مدافعه و استقامت‌را از دست ندهد ،

چون خبر آماده‌گی جدید عساکر امین ورسیدن عبدالرحمن باعده زیادی از عساکر تازه‌دم به همدان ، بگوش طاهر رسید بلادرنگ بدانسو حرکت نمود . عساکر متفرق وشکست خورده که با یحیی بن علی بن عیسی متفق گردیده و در بین راه خط جنگ را تشکیل داده بودند بمحض خبر وروده طاهر وعساکر مظفر خراسانی دچار هراس وخوف زیاد گردیده بدون مجادله ومقابله فرار نموده متفرق شدند ، طاهر به پیشرفت خود جانب همدان ادامه داده به نزدیک شهر رسید . درین وقت عبدالرحمن با عساکر خود از شهر برون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و جنگ مدهشی درگرفت . طرفین در حالیکه تلفات زیاد میدادند استقامت و ثبات را از دست ندادند تا آنکه بالاخره عبدالرحمن پس ازدادن تلفات سنگین عقب نشینی نموده بداخل شهرپناهنده شد و طاهر نظر به مقتضیات و تکتیک حربی به جانب شهر پیش رفت ومنتظر حمله ثانی عبدالرحمن گردید . عبدالرحمن چندی در داخل شهر همدان ترتیبات و تدارکات زیاد دیده مجدداً نیز حمله را بر طاهر گذاشت و باری با عساکر و بیرق های مجلل و متعددی به اردوگاه عساکر خراسانی شتافت ولی طاهر که سپهسالار و امیر دانشمند بود و هر جنگ را از روی فکر و پلان طرح میسنجید مگر از استحکامات خود در مقابل قشون عبدالرحمن پیش نرفته بجای خود ثابت واستوار اقامت نمود تا آنکه سپاهیان بغدادی ازاین حرکت او بغلط افتاده به گمان اینکه خراسانیان از هیبت و صولت مابهراس شده اند بیباکانه بمعسکر طاهر بیباکانه پیش آمدند چون خوب نزدیک شدند حمله طاهر شروع گردید جنگ مدهشی درگرفت واز جانبین هزاران کشته وزخمی بزمین افتاد اگرچه عده عساکر طاهر نسبت به بغدادیان کمتر بود ولی طاهر وسپاه دلیراو صبر و مردانگی را ازدست نداده پی در پی حمله مینمودند تا آنکه

علمدار عبدالرحمن برزمین هلاکت افتاد و لشکراو دوباره بسوی شهر عقب‌نشینی نمودند. این مرتبه طاهر شهر را بکلی تحت محاصره قرار داده و روز بروز حلقه آنرا تنگ ترمی نمود. چون راه شهر از هرطرف بسته شده بود و آذوقه ولوازم زندگانی به آن نمی رسید بالاخره پس ازیکماه محاصره اکثراً عساکر عبدالرحمن هلاک ومابقی دوچار قحطی و گرسنگی شدند بنابران عبدالرحمن به نزد طاهر کس فرستاده برای خود و عساکر محصور خود امان خواست طاهر هم شرایط اورا پذیرفته بغدادیان شهر همدان را تخلیه و بطاهر وا گذاشتند. طاهر پس از تسخیر همدان به پاک نمودن اطراف و نواحی آنولا از وجود دشمن مشغول گردیده ودرهمین سنه ۱۹۵ قزوین وبعضی شهرهای نسبتاً کوچک دیگر را از قبیل کورالجبال وغیره از دست عمال وکارمندان امین بیرون آورده متصرف گردید.

* * *

در همان موقعیکه عبدالرحمن بن جبله با بیست هزار عسکر بطرف همدان فرستاده شده بود محمد امین بسرعت یکعده سواره نظام دیگری نیز از اهالی بغداد تهیه داده بسرکردگی عبدالله و احمد پسران حرشی (۱) بکمک عبدالرحمن بجنگ طاهر فرستاده بود به آنها امر نمود که در محل قصر اللصوص فرود آمده و به اوامر عبدالرحمن سپه سالار کل لشکر مطیع باشند و به تحت نظر او بجنگ بپردازند بعضی میگویند که چون طاهر درخواست و شرط تسلیم شدن عبدالرحمن را پذیرفت و عبدالرحمن شهر را تخلیه کرد فی الفور خدعه حربی نموده در حالیکه حالت تسلیم شدن به عساکر طاهر نزدیک می شدند ناگهانی نموده خراسانیان غافل گیر کرد ولی طاهر و سپاه دلیر و شجاع او خونسردی و متانت را از دست نداده لا مدافعه سپس به تعرض شدید پرداخته و جنگ عظیمی درگرفت در حالیکه

---

(۱) مترجم تاریخ طبری نوشته

سپاهیان بغداد کشته و تلفات زیادی بجا گذاشتند منهزم گردیده و عبدالرحمن شخصاً با عده محدودی از عساکر خود به جنگ تن به تن ادامه دادند و بالاخره عبدالرحمن کشته شد. سپاه شکست خورده او که به عبدالله و احمد پسران جرشی پیوستند در بین آنها نیز وحشت و هراس تولید نمود چنانچه عبدالله و احمد بدون آنکه باطاهر مقابل شوند راه بغداد را پیش گرفتند.

امابقول روضة الصفا خواند میر امین برای عبدالرحمن سپاه تازه دم و قوت الظهر جدیدی فرستاد ولی به سر کرده گی عبدالرحمن جرشی و حسین بن علی بن عیسی و این لشکر هنوز تازه به قر ماسین رسیده بودند که خبر شکست عبدالرحمن و کشته شدن او به آنجا رسید در بین عساکر قوت الظهر بدون معطلی از خوف طاهر و سپاه پیروزمند او، و برگردانیده مجدداً رهسپار بغداد شدند.

طاهر پس از فتح قطعی همدان و شکستن عساکر بغداد و کشته شدن عبدالرحمن بن جبله به پیشرفت خود ادامه داده خانقین را که فعلا در سرحد فارس و عراق واقع است از دست عمال امین بیرون آورده و داخل حلوان شد. و یکی از قصبات آنرا که بنام شلاشان بود معسکر خود قرار داده استحکاماتی ساخت و خندقها حفر نمود. پس از کمی توقف [illegible] هرثمة بن اعین که با عدهٔ زیاد سپاه به کمک او از طرف مأمون فرستاده شده بود در رسید و طاهر بر حسب دستور مأمون [illegible] شهرها و قصبات مفتوحه را به هرثمه سپرده خود بطرف اهواز روانه شد.

فتح اهواز

طاهر هنگامیکه حلوان و نواحی متصرفی آنرا بنا برامر مأمون به هرثمة بن اعین سپرد بجهت آنکه خبر از اهواز و چگونگی [illegible] استحکامات دشمن باخبر باشد یک عده سپاه [illegible] سرکرده گی یکی از امرای خود موسوم به حسین بن عمر رستمی بجهت [illegible] داد و طریقی بعد از

فراغت کار ها به تعقیب او روانه شد . حسین بن عمر رستمی در بین راه شنید که محمد بن یزید مهلبی که از طرف امین حاکم اهواز بود از مقصد طاهر باخبر گردیده و باعدهٔ زیادی عساکر بجانب جندی شاپور که در بین راه اهواز واقع بود حرکت کرده ومی خواهد در آنجا استحکامات تدافعی جهت اهواز آماده نماید . لهذا بطاهر خبر فرستاده وخود محتاطانه به پیشرفت ادامه داد . طاهر بمحض شنیدن این خبر عده زیادی عساکر خود را بصورت قوت الظهر برای حسین بن عمر رستمی سوق داده خودش هم به تعقیب آنها بامتانت وشکوه زایدالوصفی روانه گردید . ولی عساکر طاهر تانزدیکی های اهواز به هیچ یك موانعی برنخوردند و کسی را در بین راه نیافتند که با ایشان ماده مقابله ومقاتله باشد . در چند فرسخی اهواز محمد بن یزید حاکم اهواز عساکر خود را به جهت مدافعه شهر بیرون کشیده جنگ سختی در گرفت وپس از کمی زدوخورد عساکر محمد بن یزید عقب نشسته بهشهر پناهنده و محصور شدند . بعداز چندی ، محاصره که درطول آن ترتیبات لازمه گرفته شده بود محمد بن یزید مجدداً برای شکستن وبرهم زدن حلقه محاصره باسپاه خویش برون آمده جنگ مدهش وتن به تن در گرفت بالاخره محمد بن یزید بضرب نیزه یکی از مردان طاهر مقتول شد وشهر اهواز بدست افواج پیروزمند و دلیر خراسانی مفتوح گردید .

طاهر پس ازفتح اهواز فوراً بعضی از بلاد دیگر یمامهٔ و بحرین وعمان و غیره را که از متعلقات اهواز وبصره بود یکی عقب دیگرتصرف کرده ازجانب خود حکمران مقرر نمود وبهمین طریق طاهر شهرهای دیگرعراق را از قبیل کوفه وواسط وبصرهٔ وهمچنان مدائن متصرف شده برای مأمون بیعت گرفت وبدین صورت در سال ۱۹۶ هجری تقریباً به استثنای دارالخلافه بغداد ویکی دوشهر دیگر تمام عراق به حوزهٔ تصرف وفتوحات طاهر درآمد و مردمان آن

همه به مأمون بیعت کردند وهم در همین سنه بود که داؤد بن عیسی که از طرف امین حاکم مکه معظمه ومدینه منوره بود امین‌را از خلافت خلع نموده به جهت مامون بیعت گرفت وآنرا برای طاهر فرستاد و خود شخصاً بطرف مرو به نزد مأمون شتافت .

حرکت طاهر بسوی بغداد وفتح آن :

طاهر پس از آنکه به نزدیکی بغداد رسیده بنای محاصره آنرا گذاشت بهرثمه بن الیمین که درحلوان بود نامه نوشت واو را باعده از لشکریانش به جنگ بغداد طلب نمود . چون هرثمه با او یکجا شد متفقاً بمحاصره شهر اقدام نمودند وروز بروز حلقه محاصره بر بغداد تنگ‌تر شد و اهالی از مضیقه وجور وچپاول وبی‌اعتنائی عساکر محصور محمد واوباشان شهر بستوه آمدند . بعد از چندین ماه محاصره اکثر از افسران ومتنفذین سپاه محمد یکی بعد دیگر به طاهر تسلیم شدند تمام سال ۱۹۷ ، محاصره بغداد گذشت ومحصورین وعساکر ومردمان شهر بغداد به مشکلات [illegible] در [illegible] این محاصره چیزیکه بیشتر امین را مضطرب وآشفته ساخت تسلیم شدن علی فراهمرد نگهبان دروازه قصر صالح بود که برای طاهر [illegible] اعلان همراهی و [illegible] نمود که هرقدر آلات وادوات جنگ [illegible] طاهر [illegible] وخرابیها [illegible] عده افسران وعساکر [illegible] جهت تسلیم گرفتن او [illegible] بطاهر نیز امین‌را [illegible] خویش [illegible] در حالیکه [illegible] از مشاهده [illegible] افسران

وعساکر خراسان وجود داشتند حمله بردند جنگ سختی درگرفت و در نتیجه ابوالعباس باد غیسی افسر رشید طاهر باعده از سپاه خویش کشته‌شد ومابقی‌خود را نزد طاهر کشیدند. خلاصه بهمین طریق محاصره بغداد تقریباً یکسال وچند ما بطول انجامید تاآنکه بالاخره طاهر بکلی‌امین وسپاه اورا منکوب و مغلوب نموده شهر را تصرف کرد و در ماه صفر ۱۹۸ هجری امین را بقتل رسانیده سر او را به خراسان به نزد مأمون فرستاد (۱).

طاهر بعد از فتح بغداد تقریباً مدت یکسال یعنی تا ۱۹۹ هجری بحیث والی عراق وبلاد جبل وفارس واهواز وحجاز ویمن در بغداد مقرر بود.

تقرر طاهر بحکومت شام وجزیرهٔ وغیره:

در سال ۱۹۹ مأمون حسن بن سهل را به ولایت عراق‌حاکم مقرر نموده وبطاهر نوشت تا آنولایت را به او تسلیم نموده خودش بهشام برود و نصربن شبث عقیلی را که بعد از مرگ امین بنای بغاوت وسلحشوری‌را گذاشته بود منقاد نموده زمام حکومت آنرا بدست خود بگیرد. طاهر هم برحسب امر مأمون عراق را به حسن بن سهل سپرده خودش بجانب شام روانه شد. و در رقه بانصر بن شبث بن سیار جنگ شدید ومدهشی کرده اورا شکست داد وخود زمام حکمروائی شام وموصل وجزیره وغیره را بکف باکفایت خویش گرفت.

در سنه ۲۰۲ مأمون از مرو قصد حرکت را بسوی بغداد نموده از راه فارس بدانجا وارد شد و عندالورود طاهر را از رقه به بغداد خواست. چون از او احسان زیاد دیده بود و خلافت وی مرهون شجاعت و مردانگی وابشار او بود حکومت بغداد وشحنگی آن را بوی تفویض نمود. اگر چه مأمون از خدمات

---

(۱) فتح شهر بغداد وقتل امین را بعضی ها در ماه محرم همین سال نوشته اند چنانچه ملک الشعرا بهار در سالنامه دنیا اول صفحه ۳۵۰ مجمل التواریخ و القصص آنرا به ۲۰ محرم ۱۹۸ نگاشته است وصاحب [illegible] بتاریخ [illegible] که امین در ماه صفر [illegible] کشته

و کار روائی های طاهر تقدیر وقدر دانی زیاد می نمود ولی دردل به نسبت مقتول شدن امین برادرش بدست او از وی نفرت داشت . و از طرف دیگر هم مأمون به نسبت شخصیت بزرگ و احساسات ملت خواهانه که در طاهر سراغ داشت از اوبی اندیشه نبوده خیلی ها میترسید وهراس داشت . چون طاهر در اواخر تقرر خود به بغداد وضعیت مأمون را بخود دگرگون یافت و از ضمیرش باخبر گشت صلاح را بدین قرار داد که فرصت را از دست ندهد و بهر وسیله است خود را بخراسان برساند .

تقرر طاهر بحکومت خراسان و اعلان استقلال :

لهذا به احمد ابی خالد وزیر مقرب مأمون پیوسته او را تحریک نمود تا فرمان حکومت خراسان را برای وی از خلیفه حاصل نماید چون مأمون از افکار و احساسات طاهر واقفیت داشت و میدانست به مجرد آنکه بخراسان یعنی بوطن خویش برسد و جمعیت کافی فراهم آورد بر علیه خلافت عباسی اعلان حریت خواهد داد ، در اول امر از اعطای فرمان امتناع ورزید ولی باثر اصرار و تشویقات احمد ابی خالد وزیر [illegible] فرمان او را به حکومت خراسان امضا کرد . طاهر [illegible] روز جمعه [illegible] پیشتر از ذیقعده سال ۲۰۵ هجری [illegible] حکومت آنجا را بدست خود گرفت و از یگانه فرصتی که برای [illegible] استقلال و آزادی خراسان بچنگ آورده بود استفاده شایانی کرده [illegible] و خود را تقویت نمود تا آنکه پس از تقریباً یک و نیم سال یعنی روز جمعه [illegible] آخر سال ۲۰۷ هجری بعد از ادای نماز جمعه بر منبر برآمده [illegible] از [illegible] الفاظ و نعرهٔ آزادی را با آسمان بلند نمود پرچم استقلال [illegible] کهنسال آریانا به اهتزاز در آورد .

* * *

مرگ طاهر :

موقعیکه مامون فرمان حکومت طاهر را بر خراسان امضا نمود به نسبت نگرانی خاطر یکـــه از او دردل داشت جهت آنکه همیشه از رویه و حرکات او باخبر باشد کـلثوم بن ثابت را بریاست اداره پسته خراسان مقرر کرد تا دائماً اوضاع و افکـــار طاهر را مراقبت نموده وی را از آن باخبر سازد.

و نیز احمد بن ابی خالد وزیر مامون چون از طاهر به نزد خلیفه ضمانت کرده بود که مخالفت نه نماید یکی ازملازمان مقرب ومحرم خودرا در ظاهر به طاهر بخشید تابخدمت او باشد ولی در باطن به آن غلام امر و دستور داد تا هر وقتیکه طاهر بنای شورش و آزادی را بگذارد به قتل او اقدام نماید.

این بود که طاهر پس از انداختن نام خلیفه ازخطبه واعلان حریت درخراسان بقصر نشیمن خود مراجعت کرد. ولی بزودی احساس علالت ومریضی نموده در شب همان روز بصورت فجائی که بظن غالب مسموم شده باشد دنیارا پدرود گفت ونامی از خود برای فرزندان آریانا گذاشت که تا ابد در دامان افق خراسان ثبت خواهد ماند.

مکتوب :

شخصیت بزرگ طاهر که در تاریخ افغانستان از شخصیت های فراموش نشدنی است مظهر اخلاق ، بزرگ منشی، ملت پرستی ، عدالت خواهی ضعیف پروری وبسیار سجایای پسندیده دیگر می باشد. علم و دانش وهنر دوستی ، حسن اداره وسیاست کشور داری اورا کمتر شاهی داشته است. میخواستیم درزیر عنوان مخصوص از شخصیت وسجایای اخلاقی وسیاست کشور داری او بحث کنیم ولی ابی جعفر بن محمد بن جریر الطبری درتاریخ معروف خود موسوم به " تاریخ الامم والملوک " مکتوبی از طاهر عنوان پسرش عبداله نقل میکند که از آن

می توان تماماً صفات وسجایای اورا استنباط کرد لهذا عیناً بعض نکات برجسته آنرا ذکر میکنم (۱) درین مکتوب طاهر عبدالله را که از طرف مامون بحکومت شام مقرر شده بود در اخلاق وامور کشور داری چنین توصیه مینماید «می باید بخداوندیکه واحد وبخود شریکی ندارد تقوی وپرهیزگاری نمائی واز وی بترسی واز غضب وغیظ او دوری بجوئی ورعیت خودرا حفظ وحمایت نمائی واو قاتترا که خداوند ترا خلعت عافیت ولباس سلامت پوشانیده است به ذکر او تعالی وبرای عقبی ومعادخود وآنچه که تو بعرض آن روان هستی وازان مسئول میباشی سپری نمائی وبه تمام چیزهای مذکور طوری عمل کن کهخدای بزرگ ترا حفظ ونگهداری نموده از عذاب خود ودر دوآلام عقاب خود درروز قیامت نجات ورستگاری بخشد زیرا خدای بزرگ بتو احسان فرموده وشرافت خویش را ورافت مبذول ولازم ساخته است کهامور عباد وبنده گان خودرا بدست تو سپرده است وترا بگسترانیدن عدالت واقامه حقوق وحدود الهی درین آنها مکلف گردانیده وبدفاع ازاوشان وازوس اوشان وحمایت خون آنها واستقرار امنیت طرق [illegible] ساختن راحت ورفاهیت بشان [illegible] بنده گان مامور [illegible] کند وند ازچیزیکه [illegible] گردانیده است مواخذه [illegible] کردنی باشد»

[illegible] آن [illegible] خدا برای [illegible] بخداوند [illegible] کهخود اوشانرا [illegible] می شوند [illegible] گناه است.

---

(۱) مقدمه [illegible]

گمان نیك را نسبت به اصحاب خود برای خویش خصلت وحالت شخصیه بگردان وگمان بد را دربارهٔ آنها از خود دور کن واز او شان بگذر واین کار ترا به حسن رویه واطاعت ومدد را باوشان کمك مینماید . باید دانست که به گمان نیك قوه وراحت می یابی و رافت بر رعیت ترا مانع نمیگردد که از امور خود واز باخبری حکمداران وحمایت و حفاظت رعیت وتحقیق وتفکر در اسباب برقراری وصلاح آنها پرسش وجستجو نمائی بلکه بایست از امور حکمداران باخبری شود وحفاظت رعیت وتدبیر حوائج وفراهم آوردن ضروریات آنهابعمل آید . این چیزها وامثال آنرا اختیار نما. حدود واو امر الهی را بالای مجرمین وجنایت کاران بر حسب منزلت شان وبقدریکه مستحق می شوند قائم واجرا دار . و هیچگونه سستی ومعطلی را درآن روا مدار ومجازات وعقوبت اشخاص را که مستلزم سرزنش وعقوبت می شوند به تأخیر میانداز زیرا اگر درین باره تفریط بنمائی این تفریط حسن ظن وگمان نیك ترا فاسد میگرداند .

مردم صادق وصاحب صلاح را دوست وعزیز بدار واهل شرف را بحق معاونت وامداد کن . باضعفاو بیچارگان صله رحم بدار وبه این کار خود منتها رضامندی خدا وتائید امر او را طلب نما وثواب آنرا در دار آخرت التماس کن . از خواهشات بدوهوای نفس اجتناب نما وفکر خود را از آن مصروف گردان وبه رعیت خود برائت وپاکی خویش را ازآن آشکار ساز . سیاست آنها را باعدل توام وقرین گردان در اثنای غضب خود را ضبط نموده حلم و وقار را اختیار کن . باید ذخائر وگنجینکه تو آنرا برای خود فراهم میآوری عبارت از نیکو کاری ، تقوی ، عدالت ، اصلاح امور واحوال رعیت ، عمران وآبادانی ملك ووطن آنها و تفقد وجستجوی امور ، وحفظ حقوق آنها وفریادرسی مظلومین باشد .

گناه را هرگز حقیر مشمار . بشخص حاسد قطعاً میل ورغبت منما وبه فاجر ترحم مدار با آدم کافر هرگز منشین وبا [illegible] سخن [illegible]

را تصدیق مکن و بشخص غدار اعتماد نموده و فاسق و گمراه را امداد مکن ، هیچ انسانی را تحقیر وهیچ گدا و فقیری را تردید منما روزها را عبث مگذران از ظالم هراس نداشته باش واز او چشم پوشی وغفلت مکن .

امور واحوال عسکری خود را تفقد وجستجو نموده ارزاق شانرا وافر و وسائل معاش ایشانرا وسیع گردان تاخداوند بذریعهٔ آن فاقه گی وتنگدستی شانرا رفع کند واحوال ایشان منظم شده واستقامت پیدا نماید ودر دلهای شان نسبت به اطاعت وامر تو اخلاص وخشنودی زیاد گردد .

کار هرروز خودرا درهمان روز انجام داده وبفردا به تأخیر نینداز وشخصاً به آن مواظب باش چه فردا کارها وامورى درپیش دارد که ترا از انجام کار پس افتاده روز گذشته باز میدارد وبدانکه هر روزیکه تیر می شود امور آنهم بهمان روز رفتنی است اگر کار یومیه خود را انجام دادی نفس و بدن خود را آرام ومستریح میگردانی وامور حکومت را [illegible] مستحکم مینمائی .

برای هریک [illegible] را [illegible] آنها را [illegible] ترین [illegible] برای شان [illegible] وجستجوکار [illegible] نما تا [illegible] شان را بنماید وایشان را [illegible] گردان [illegible] ایشان را [illegible] نمایند وخواهشات ومطالبات آنها را [illegible] بنحوی که [illegible] نگردد .

بامور [illegible] بصورت [illegible] نمود ، برای هر کدام یک وقتی را معین کن تا در آنوقت برای انجام [illegible] یا اخذ هدایات به [illegible] حاضر شوند [illegible] خود را برای چیزیکه بتو عرضه وتقدیم میسازند فارغ ساخته فکر را در آن کار [illegible] و آنگاه چیزیکه موافق به حزم ومطابق به حق باشد آنرا امضا کن و چیزیکه مخالف آن باشد برای [illegible] و تحقیق [illegible] ارجاع کن .

این مکتوب را که برایت نوشته‌شده است بدرستی بفهم ودرآن غور وفکر کن وبرطبق آن عمل‌نما ودرجمیع امورخویش ازخداوند معاونت وامداد بخواه وخیر طلب کن‌زیراخداوند طرفدار صلاح وطرفداراهل‌صلاح می‌باشدبایست بزرگترین سیرت و بهترین رغبت تو همان چیزی باشد که درآن رضای اوتعالی است .

من از خداوند آرزو مینمایم که به خوبی ترا توفیق و رشد اعطا فرموده وحفاظت کند .»

چون طاهر ان عهد نامه و مکتوب را برای پسر خود عبدالله نوشته فرستاد . مخالفین قضیه‌را طور دیگر بسمع مأمون رسانیدند تا آنکه مأمون مکتوب را خواسته بحضور خود خواند وبعد از اتمام چون سراپا مطابق آئین خداوندی ودین مقدس اسلام وسیاست کشور داری وخیرونیکو کاری بود خیلی خورسند گردیده امر داد که مضمون آنرا بصورت متحدالمال به تمام حکام و عمال ولایات صادر نمایند .

چون طاهر مرد متدین وصاحب اخلاق ورویه نیکو ودرعسکری فرماندار رشید بود درجلب نمودن قلوب وافکار مردمان ورعیت خود مهارت بسزائی‌داشت درتربیه نمودن شعراء وعلماء و دانشمندان پیوسته سعی ومجاهدت می نمود . وخودش هم‌عالم زبردست وشاعر بلندقریحه بودچنانچه‌صاحب کتاب «ازطاهریان تامغل» میگوید که از طاهر وعبدالله پسراو که دارای طبع عالی شاعرانه بودند اشعار نیکو ومتین بیادگار مانده است در کتب ادبی توقیعات و نوشته جات آنان باقی ودلیل بزرگی بر فضل وهنر آنان به زبان عربی می باشد .

طلحه بن طاهر

پس از آنکه طاهر پرچم آزادی واستقلال رادرخراسان بلند نموده بنای حکومت ملی را گذاشت . ودرشب همان روز بطورناگهانی وفات یافت ، طلحة پسر او درتخت امارت خراسان جلوس نمود .

در جلوس طلحه بعد از پدرش طاهر، اختلافاتی موجود است. بعضی ها میگویند که بعد از طاهر پسرش طلحه که در هنگام مرگ او حضور داشت به امارت خراسان برگزیده شد (۱) وبرخی دیگر روایت کرده اند که چون طاهر بمرد وپسرش عبدالله که نسبت به دیگر اخوان وبرادران خود شهرت ونفوذ زیاد داشت وحاکم شامات بود. از طرف مأمون به حکومت خراسان به رسمیت شناخته شد ولی چون خود عبدالله هنوز با نصر بن لیث دررقه مشغول بود طلحه برادر خود را به نیابت خویش برخراسان گماشت (۲) بهر حال اصل قضیه هرچه باشد ولی باید گفت که چون کلثوم مخبر ورئیس پوسته خانه خراسان اولاً خبر اعلان حریت و سپس مرگ طاهر را یکی بعد دیگر به مأمون نوشت مأمون هم که از بیش نفوذ و اقتدار طاهر و خاندان او را در هرات و سیستان وغیره ولایات خراسان میدانست و از آن در هراس بود بعد از مرگ طاهر جنگ وجدال را با طاهریان مصلحت ندانسته [illegible] که اگر [illegible] مخالفتی از خود [illegible] قرار خواهد گرفت [illegible] او جمله [illegible] خلافت بغداد [illegible] طاهریان [illegible] همکاری [illegible] خویش [illegible] شناخته [illegible] در سلوک [illegible] اگرچه [illegible]

---

(۱) [illegible]

(۲) [illegible] طاهر [illegible]

[illegible]

شخص عالم و کار فهمی بود ولی درزمان حیات پدرمانند عبدالله برادر خود شهرت ونفوذ کاملی از نقطه نظر جنگجوئی و کشور کشائی حاصل نکرده بود . لهذا در کتب وتواریخ کمتر از او بصورت مفصل ذکر شده است .

درسال ۲۰۷ هجری طاهر حکومت سیستان را بدو تفویض نمود وچون بعداز پدر به حکومت تمام خراسان رسید از وقایع مهم دورهٔ امارت او درخراسان تنها جنگ‌ها زدوخورد های وی باحمزهٔ سیستانی می باشد که از زمان خلافت هارون‌الرشید در سیستان برعلیه عباسیان خروج کرده و بقسمتی از خراسان وکرمان تسلط یافته بود . درین جنگها طلحه همواره به حمزه غالب آمد واورا شکست های پی در پی داد .

درزمان حکومت طلحه که تقریباً هفت سال دوام کرد به استثنای سیستان که در آن چند مرتبه بتوسط حمزه اغتشاشات روداده وآنهم بزودی منطفی ورفع گردید ، باقی درتماماً خراسان امنیت ورفاهیت حکمفرما بود ، در روابط حکومت خراسان وخلافت عباسی بهبودی محسوس گردیده روز بروز متین تر ومستحکم تر میشد . بالاخره طلحه درروز ٤ شنبه ۲٦ ربیع‌الاول سال۲۱۳ هجری وفات یافت . باتفاق کلیه مورخین طلحه بن طاهر امیر فوق‌العاده حلیم ، متواضع ونیکو سیرت بود ودر تدین ودیانت شعاری شهرت تام داشت و در علم صرف ونحو از علمای معتبر بشمار میرفت .

عبدالله بن طاهر

اگرچه بعد از طلحه حکومت خراسان به برادرش عبدالله طاهر تفویض شد ولی چون عبدالله در آنوقت بهدنیور علاقه فارس وآذربایجان به سرکوبی بابك خرمی مشغول بود علی بن طاهر برادر خود را به‌نیابت خویش بحکومت خراسان گماشت ولی بعداز انقضای مدت قلیلی بعضی از مردمان فارس بر علی شوریده

---

(۱) صفحه ۱۸۱ تاریخ سیستان طبع طهران .

بدهی از نیشاپور هجوم بردند وعلی در آن جدال کشته شد چون قضیه بسمع عبدالله طاهر رسید در رجب سنه ۲۱۵ عزیز بن نوح را بصورت مقدم الجیش با ده‌هزار نفر جهت فرونشانیدن آتش اغتشاشات سوی نیشاپور فرستاد ، و بدین وسیله شورش و انقلابات را برطرف نمود .

عبدالله طاهر، محمد بن حمیدالطاهری را تا رسیدن خود به نیشاپور به آن‌جا مقرر نمود . ولی چون عبدالله به نیشاپور آمده از ظلم و نا انصافی او باخبر شد او را عزل نموده خود حکومت خراسان را بدست گرفت .

عبدالله بن طاهر درسال ۱۸۲ هجری تولد یافته و درحیات پدر نظر بلیاقت وکاردانی و خدمات و کشورکشائی مانند طاهر پدر خود توجه خلیفه را بخویش جلب نموده مورد اعتماد و وثوق گشت . هنگامیکه مأمون طاهر را بحکومت خراسان فرستاد چون از طرف او مطمئن نبود واوضاع وافکار او را بکلی میشناخت میدانست که [illegible] آزادی میدهد برای آنکه [illegible] پدر [illegible] میکرد [illegible] سال ۲۰۶ هجری [illegible] [illegible] [illegible] که پسر خود را [illegible] آنچه پدرت راجع بتو [illegible]

بدینطریق عبدالله درسنه ۲۰۶ بحکومت ولایت شام وجزیره مقرر گشته باعساکر وسپاه زیادی بدانسو حرکت نمود . و بعد از محاربات شدید و طولانی تماماً و لایتشام و جزیره را ازوجود نصر بن شبث عقیلی وهمراهانش پاك کرده اورا اسیر و دربغداد به نزد مامون فرستاد وخود بحکومت مستقل آنجا پرداخت

فتح مصر :

چون عبدالله از مسئله بن شبث عقیلی درشام ورقه فارغ گشته او را اسیر کرده به خلیفه فرستاد. مامون مکتوبی برایش فرستاده او را برفتن بجانب مصر امر نمود . عبدالله فوراً تدارك سپاه و نفر خودرا دیده بدانسو حرکت نمود در آن وقت مصر به تصرف عبیدالله بن اسیری بود . چون عبدالله طاهر بمصر نزدیك شده وبمسافه یك منزل آن رسید یکی از صاحب منصبان خود را بطرف مصر بصورت پیش قدم فرستاد تابدانجا رفته برای معسکروی موضعی را انتخاب نمایند .

چون ایـن خبر به ابن السری رسید با یك عده عساکر منتخبه خویش جهت مقابله ودفع عسکرعبدالله طاهر عازم شد . جنگ سختی دربین طرفین درگرفت ولی چون عدهٔ عساکر عبدالله طاهر کم بود صاحب منصب او فوراً بدست یکی از چاپك سواران خود اطلاعی برای عبدالله طاهر فرستاد و عبدالله خود با عساکر و سپاه سوارهٔ خویش بکمك او روان شد و قبل از آنکه عبدالله بعد از یك حمله بحمله دوم به پردازد ابن السری منهزم گردیده به فسطاط محاصره شد بالاخره شرائطی پیش کرده شهر را تخلیه نموده و خود فرار اختیار کرد . بهمین طریق عبدالله اولاً اسکندریه و سپس به تدریج کلیه شهرها و اراضی مصر را تسخیر نموده و فتح آن بقول طبری در سنه ۲۱۱ به انجام رسید . در همین سال عبدالله از مصر به بغداد مراجعت نموده چنانچه پیشتر هم گفته شد متعاقبا در آذربایجان بدفع بابك خرمی که چندین بار سرداران و عمال خلیفه را منهزم ساخته بود پرداخت .

در همان حال چون برادر عبدالله ، طلحه بن طاهر در خراسان فوت کرد و علی بن طاهر برادرش که به نیابت او در خراسان حکومت میراند کشته شد عبدالله بسرعت زیاد بابك را عقب نشانیده بحکومت خراسان شتافت ودر زمان حکمرانی او کرمان نیز به جزء حکومت خراسان داخل گردید .

عبدالله پس از آنکه برحکومت خراسان جلوس کرد روابط سیاسی خراسان را با خلافت بغداد بیشتر نزدیك ساخت . چنانچه در اکثر اغتشاشا تیکه در فارس و طبرستان و غیره جاها بمقابل دولت معتصم عباسی رو داد ، با خلیفه کمك اخلاقی نموده بر اشرار تاخت و آنهارا اسیر یا مقتول نمود . از جمله در سال ۲۱۹ هجری بدفع محمد بن قاسم که از اولادهٔ حضرت علی کرم الله وجه بوده ودرطالقان فارس بمخالفت ابو اسحق معتصم قیام نمود ، اقدام نموده عاقبت اورا اسیر کرده به نزد خلیفه فرستاد . همچنان در سال ۲۲۴ بامازیار بن قارن حکمران طبرستان که برضد معتصم برخاسته بود از در جنگ پیش آمده اورا مغلوب و دستگیر ساخت و به بغداد روانه کرد .

عبدالله طاهر در امر سیاست و مملکتداری مرد زبر دست بود و در کشور کشائی و جوانمردی هیچ کمی از پدر خود نداشت . در زمان حکومت او خراسان با امن و امان زیست میکرد و دولت طاهری و ثروت و عمرانات آن در ترقی بوده ولی باوجود آنکه در عهد دولت اعراب نژاد عربی میداد چون تازه اغتشاشات مملکت رو بخموشی گذاشته و شیرازه از هم گسسته و متلاشی بوده مستحکم نیگردید بود گاهی در بعضی نقاط خراسان مانند سیستان و هرات و غیره اغتشاشاتی بمیان می آمد . چنانچه موقعیکه عبدالله طاهر در زمان حکومت خود

برخراسان ادارهٔ ولایت سیستان را به محمدبن الاحوص سپرد چون هنوز درآنجا بعض اغتشاشیون موجود بود محمد بن الاحوص باعزیز بن نوح که متعاقباً ازطرف عبدالله جهت سرکوبی اشرار به سیستان آمده بود یکجا دفع اغتشاش کننده گان گماشت تا آنکه در رمضان سنه ۲۱۶ عزیز بن نوح کشته شد وحضین بن الحسین بن مصعب عموی عبدالله به حکومت سیستان آمد. ازین قبیل شورش ها در سیستان و سایر نقاط خراسان تا زمان انقراض دولت طاهری بمیان آمد و تا زمان بر قرار شدن سلسلهٔ صفاری سیستان دوام داشت .

عبدالله که تقریباً شانزده یا هفده سال تمام بر خراسان حکومت داشت بالاخره در دهم وبقول دیگر در یازدهم ربیع الاخر سال ۲۳۰ درنیشاپور وفات یافت وبعد از وی پسرش طاهر بن عبدالله به حکومت خراسان رسید .

عبدالله طاهر از آن امرای افغانستان است که در تاریخ به نسبت فضل و دانش وعدل گستری او نامش باقی خواهد ماند . در دورهٔ حکمرانی عبدالله خراسان از حیث دارائی و عمران خیلی شکوه داشت چنانچه لوسترانج بعض از آبادیها و آبدات نیشاپور را از یادگار های عصر او میداند ، از جمله میگوید : « قریهٔ شادیاخ یا الشادیاخ در قدیم عبارت ازباغی بود که دراوایل قرن ۳ هجری عبدالله پادشاه طاهری در وقتیکه نیشاپور را پای تخت حکومت خود قرارداد؛ باغ مذکوررا بتصرف خود در آورده و آنگهی اطراف ونواحی قصر او که اصلاً معسکرش بود بالاخره یکی از عمده ترین قصبات نیشاپور شد و بعد از تهاجم غز موقعیت پایتخت را احراز نمود » . (۱)

از شعر دوستی و ادب پروری عبدالله نیز حکایات زیاد کرده اند و از جمله طبری میگوید هنگامیکه عبدالله طاهر جهت مصر روان بود در بین

---

(۱) کتاب اراضی خلافت شرقیه مولفه لوسترانج

راه به مرد اعرابی بر خورد که نسبت بوی اشعاری چند بالبدیهه سرود. چون امیر عبدالله را ابیات اوپسند آمد پرسید تو که هستی آن مرد گفت من بطین شاعر هستم. آنگاه عبدالله بملازم خود امر کرد تادربدل هفت بیت او برایش هفت هزار درهم و هفت صد دینار بدهد. پس از آن تا وقتیکه عبدالله به مصر در سکندریه رسید شاعر مذکور با او همراه بود.

ولی بالاخره بااسپ خود درگودالی افتاده وبه اثر آن دراسکندریه فوت شد.

خود عبدالله طاهر نیز شاعر بوده و درموسیقی معلومات زیاد داشت. مقداری ازاشعار او دردست است. کتبی نیز از او درتواریخ ذکر کرده اند. شاعران و دانشمندان مانند ابو تمام شاعر شهیر عرب از او مدح گفته اند.

درزمان حکومت عبدالله درخراسان برعلاوه جنگها و گیر ودار های داخلی دو حادثه رقت آور دیگر نیز رو داد که در اثر جدیت ودرستکاری او بزودی رفع گردید. یکی آنکه بسال ۲۲۲ در خراسان زلزله مدهش بوقوع پیوست که در اثر آن تلفات و خسارات کلی بمردمان عاید گردید ولی بزودی عبدالله [illegible] آرامش [illegible] برقرار گردید. دیگر [illegible] قحطی سختی در خراسان رو داد. در سنه ۲۲۰ هجری این حادثه [illegible] و قحطی و مرگ [illegible] در بین مردمان ظاهر گردید. اهالی و حتی اکابر و صاحبان نعمت بسیار مردند و این واقعه تا سال ۲۲۲ یعنی دو سه سال دوام کرد ولی بعض آنکه عبدالله بن طاهر از کیفیت ماجرا [illegible] هزار درهم [illegible] به فقراء و در ماندگان منظور نمود و بدین وسیله قحطی و [illegible] رفع شد. [illegible] در تاریخ معروف [illegible] عبدالله [illegible] او توصیف نموده

منجمله میگوید: (مر عبدالله بن طاهر را رسمهای نیکو بسیار است یکی آن است که بهمه کـارداران نامه نوشت که حجت برگرفتیم شمارا تااز خواب بیدار شوید واز خیره گـی برون آئید و صلاح خویش بجوئید، وبا بزرگان ولایت مدارا کنید و کشاورزی که ضعیف گردد او را قوت دهید وبجای خویش باز آورید که خدای عزوجل مارا از دست های ایشان طعام کرده است . واز زبانهای ایشان سلام کرده است و بیدار کردن برایشان حرام کرده است .)

طاهر بن عبدالله

هنگـامیکه عبدالله بن طاهر درسنه ۲۳۰ درگذشت خلیفه بغداد واثق بود . بعداز مرگ عبدالله پسرش طاهر بن عبدالله که اورا ابوطیب نام نهاده بودند ودر وقت مرگ پدربه طبرستان بود بحکومت خراسان رسید .

طاهر تقریباً مدت هجده سال یعنی تاسنه ۲۴۸ که درخراسان بهمان خط مشی پدران خویش حکومت راند. وی مرد موقر و صاحب تدبیر بود سیاست خارجی خود را مانند اسلاف خویش بیک موازنه نگهداشته و روابط دوستانه خراسان و بغداد را بهمان طریق سابق ادامه داد . چنانچه از همین نقطهٔ نظر بود که با وجود وقایع مهمی که در زمان خلافت او در بغداد رو داد از قبیل مرگ واثق و بر وی کـار آمدن ابوالفضل جعفرالمتوکـل علی‌الله وقتل او وهمچنان خلافت پسر او ابوجعفر محمدالمنتصر بالله ومرگ اوو خلافت المستعین هیچ کدام تغیری درین روابط وارد آورده نتوانست . واین خود دلیل بزرگی بر سیاست مداری طاهر بن عبدالله میباشد ، اما درزمان او اغتشاشات داخلی در سیستان که از مدتها قبل بر وی کار آمده بود شدت کرد ، و کـار صالح بن نصر سیستانی و یعقوب لیث در زمان حکومت او بالا رفت .

دروقتیکه طاهر بن عبدالله امارت خراسان را صاحب گردید ابراهیم بن حضین را که از طرف عبدالله بن طاهر مدتی والی هرات و پس از آن والی سیستان بود بولایت سیستان گماشت ' چون احمد پسر ابراهیم مذکور که از طرف پدر حکمران بست بود عثمان بن النصر مالك را در ناحیهٔ بولان بر او شوریده بود پس از زد و خورد زیاد دستگیر نموده سرش را برید و بسیستان به نزد ابراهیم پدر خود فرستاد . ابراهیم سر را بردار بلند کرد و مردمان سیستان ازین وضع ابراهیم القوسی شوریده سخت بر آشفتند که چرا شخصی مانند عثمان که از اصیل زادگان سیستان بود بدین وضع مقتول گردد . ازین باعث بود که اغتشاشات پی در پی و متوالی بسر کردگی احمد بستی و بشار بن سلیمان بستی و صالح بن نصر سیستانی برادر عثمان بن نصر که در بست بزرگ شده بود ' رو داد . و بالاخره کار صالح بن نصر سیستانی و یعقوب لیث از همه بیشتر قوت گرفت و ازین تاریخ به بعد در ارکان حکومت طاهریان رخوت و سستی جاگیر شد . و در سنه ۲۳۸ مردمان بست و نواحی آن بصالح بیعت کردند . (۱)

همچنین طرق زد و خوردها و جنگهای بسیار در بین عمال طاهر بن عبدالله و صالح بن نصر بمیان آمد تا آنکه بالآخره یعقوب مؤسس سلاله مستقل و ملی صفاری گردید و از مردمان سیستان برای خود بیعت گرفت (سنه ۲۴۷ هجری) و سیستان مستقل از حوزهٔ اقتدار طاهر عبدالله برآمد . چون یعقوب هنوز از طرف صالح بن نصر [illegible] خاطر داشت از حد سیستان بسر طاهر بن عبدالله بیشتر نیامد . تقریباً دو سال دیگر بعد از این واقعه طاهر بن عبدالله [illegible] برخراسان حکومت راند و بالآخره بروز دو شنبه ۱۱ رجب سنه ۲۴۸ هجری در نیشاپور بمرض و صعوبات گفته برحمت ایزدی پیوست . (۲)

---

(۱) صفحه ۱۹۳ تاریخ سیستان .

(۲) « « ۲۰۰

طاهر بن عبدالله امیر رؤف و مهربانی بود و مانند پدر در علم پروری و هنر دوستی اشتهار داشت. از سیرت و اخلاق و رویهٔ او با رعیت توضیحات زیاد کرده اند.

محمد بن طاهر

چون طاهر بن عبدالله وفات یافت بعد از وی بلا فاصله حکومت خراسان به محمد بن طاهر سپرده شد. محمدبن طاهر باحکومت بغداد که در آنوقت خلافت به مستعین تعلق داشت روابط خود را بر طبق پدران خویش ادامه داد. ولی بر خلاف اسلاف خویش مرد ضعیف النفس و عیاش بود. قوهٔ اداره و کشور داری و همچنان کفایت و استعداد ضبط امور را نداشت. همواره اوقات خود را به عیش و عشرت میگذرانید و زمام امور را بکلی بدست عمال و حکام سپرده بود و خود چندان توجه و اهتمامی به امور مملکت نمی نمود.

شورش در طبرستان :

در سنه ۲۳۷ طاهر بن عبدالله بن طاهر بن حسین برادر خود محمد بن عبدالله را در موقعیکه متوکل بر سریر خلافت نشست برای آنکه روابط دوستی و سیاسی او با بغداد مستحکم تر و متین باشد به بغداد فرستاد. و المتوکل اورا به نسبت سیاست وقت و اندیشه که از خراسان داشت و همچنان بواسطهٔ قوه اداره و شجاعت که در خانوادهٔ او موجود بود، به شحنگی بغداد گماشت.

موقعیکه خلافت به مستعین رسید در پاداش سوابق و اجرآت او بعض از اراضی نواحی طبرستان را که از آنجمله طلا و رجالوس است (۱) که خیلی حاصلخیز و غنی بودند، به او تملیک نمود. در اطراف این اراضی محمد بن عبدالله بعض زمین های لامالک و یراق اشجاری نیز وجود داشت که مردمان بومی آنرا

---

(۱) صفحه ۲۰۸ تاریخ ایران مؤلف عبدالله رازی.

از درختان آن استفاده کرده و رمه های گاو و گوسفند و گلهٔ اسپان خود را در آن بچرا می آوردند . چون عامل و نماینده محمد بن عبدالله خواست آن اراضی رانیز بتصرف خود در آورد دونفر ازمتنفذین آنجا موسوم به محمد وجعفر پسران رستم نام بمخالفت برخاسته محمدعبدالله مجبور گردید که از حکمران طبرستان سلیمان بن عبدالله که برادراو بود کمك بخواهد . بدین طریق در طبرستان اغتشاشاتی بمیان آمده و ز طرف دیگر چون محمدبن طاهر شخص بی اداره وازامور کشور بی خبر بود طبرستان وسپس گرگان صحنه تبلیغات مردمان زیدیه قرار گرفت تا آنکه در سنه ۲۵۱ هجری مردمان آن نواحی ازغفلت وتن پروری محمد بن طاهر استفاده کرده بسر کردگی حسن بن زید علوی شورش برپا کردند وسلیمان بن عبدالله بن طاهر حاکم آنجا بنواحی ری وسپس به بغداد رفت ومستعین اورا به شحنگی آنجا گماشت (۱) و طبرستان و گرگان ازدست محمد بن طاهر بدر رفت .

چون در همین حال یعقوب لیث صفاری در سیستان قوه واقتدار کاملی حاصل نموده ودر کشورگشائی خراسان هرج ومرج برپا شده بود دیگر فرصتی جهت سرکوبی حسن بن زید برای محمد بن طاهر دست نداد .

تصرف یعقوب بر هرات

همانطوریکه [illegible] در سنه ۲۴۷ هجری [illegible] سلطه گرفته بود [illegible] درهم از سیستان صالح بن نصر [illegible] در سال ۲۵۰ هجری [illegible] که بعد از صالح بروی کار آمده بود و یعقوب به سپهسالاری افواج او اشتغال داشت [illegible] بیعت داده از مردم سیستان برای خود بیعت گرفت و صالح را که از قوه زنبیل پادشاه

---

(۱) صفحه ۷۰۸ روضة الصفا خواندمیر . صاحب روضة الصفا حرکت سلیمان بن عبدالله طاهر را در بغداد به سنه ۲۵۲ می نگارد ولی دیگران مانند نصرالله فلسفی در مقاله خود منتشره در سالنامه انتشارات وطن و بعضاً در سنه ۲۵۰ می نویسند .

کابل مدد خواسته بود مجدداً مغلوب کرده زنتبیل را به قتل رسانید و بدست را تصرف نمود دوباره بسوی سیستان رهسپار شده ویس ازچندی عزم هرات نمود .

درین وقت ازطرف محمد بن طاهر ، حسین بن عبدالله بن طاهر حاکم هرات بود چون یعقوب داؤد بن عبدالله را به نیابت خود به حکومت سیستان گماشته جانب هرات شتافت به نسبت آنکه درارکان حکومت طاهری دراثر سوء اخلاق و خوش گذرانی محمد بن طاهر رخوت وسستی جاگزین شده بود حسین بن عبدالله بعد از مقابله کوتاهی دربیرون شهر هرات مغلوب یعقوب گردیده بشهر پناهنده ومحصور شد . ویعقوب کار محاصره هرات راتنگ ترساخت تا آنکه بالاخره حصار مستحکم شهر تاب مقاومت نیاورده مفتوح گردید وحسین بن عبدالله بن طاهر اسیر شد .

خبر به محمدبن طاهر رسیده فورا ابراهیم بن الیاس بن اسد را که قوماندان کل افواج او بود باعده سپاه سوی هرات سوق داد ولی چون خبر فرود آمدن سپاه اودرپوشنگ به سمع یعقوب رسید علی العجاله علی بن لیث برادر یعقوب امور اداری شهر هرات را بدست خود گرفته وخود یعقوب شخصاً به پوشنگ شتافت وپس از مجادله شدیدی آنرا مفتوح گردانیده ابراهیم بهزیمت جانب محمدبن طاهر شتافت . واو را از جنگجوئی وقوة عسکری یعقوب بهراس انداخت ولی بازهم محمد طاهر از خوشگذرانی دست نکشیده جداً دررفع خطر نه پرداخت ورسولی بجانب یعقوب فرستاده پیش نهاد صلح کرد وبه اوحکومت سیستان و کرمان وپارس را واگزاشت ، یعقوب هم که هنوزازطرف پسر زنتبیل پریشانی خاطرداشت تنها به تصرف هرات اکتفا کرده بسوی سیستان باز گشت وخطبه شاهی رابنام خود خواند .

آمدن یعقوب بار دیگر بسوی هرات :

یعقوب پس از آنکه از هرات باز گشت درسنه ۲۵۴ بکرمان ، فارس شتافته آنرا

متصرف شد . و در سنه ۲۵۷ پسر زنتبیل را برخج شکست داده از آنجا پس بسیستان آمد و باز در سنه ۲۵۸ بعزم غزنین و کابل و بامیان و بلخ حرکت نموده آنها را بدست آورد و بسیستان باز گشت .

هنوز چندی در شهر زرنج راحت نکرده بود که در هرات به ناحیه کرخ عبدالرحمن نامی که تنها صاحب تاریخ سیستان او را عبدالرحیم خوانده است بر خواسته خود را امیرالمومنین خوانده المتوکل علی‌الله لقب نهاد . یعقوب بشنیدن این خبر روز شنبه ۱۹ شعبان ۲۵۹ هجری جهت سرکوبی او آهنگ هرات کرد . عبدالرحمن محض ورود یعقوب باوجود سرمای سخت به کوه های اطراف هرات پناهنده شد ولی بالاخره پس از جنگهای چند تسلیم گردید . یعقوب او را عفو نموده به حکومت اسفزار منصوب کرد و خود چندی بهرات قرار گرفت هنوز سالی تمام نشده بود که مردمان عبدالرحمن را بقتل رسانیده و ابراهیم بن اخضر را برخود حاکم کردند . ابراهیم مذکور با هدیه های بسیار به اطاعت یعقوب درآمد و یعقوب هم جهت پاداش این کار او حکومت هرات را بدو داده [illegible] که نام آنرا حصن الخزانه نهاد . برابر منتظم کرد و خود بماه [illegible] سنه ۲۵۹ [illegible] به سیستان باز گشت .

لشکرکشی یعقوب بسوی نیشابور و انقراض دولت طاهری :

[illegible] یعقوب از [illegible] هرات [illegible] از فرونشاندن فتنه عبدالرحمن [illegible] [illegible] تاریخ [illegible] داده‌اند که [illegible] یعقوب بماه جمادی‌الاول سال ۲۶۰ از هرات به سیستان باز گشته [illegible] و عبدالله نام بن محمد بن صالح سگزی و برادرش [illegible] صالح و الفضل در او [illegible] خورده سیستان را ترک گفته و به نیشابور نزد محمد بن طاهر پناهنده شدند و یعقوب جهت دستگیر نمودن ایشان بسوی نیشابور روانگشت .

قضیه جنگ یعقوب با عبداله سکزی و برادرانش در تاریخ مجهول مانده و بصورت واضح از آن ذکر نشده است. چنانچه صاحب تاریخ سیستان که بهترین ماخذ جهت نگارش تاریخ بعد از اسلام سیستان می باشد ازین واقعه بصورت اجمال حرف زده و بدون آنکه اصل کیفیت را بنویسد تنها میگوید: «یعقوب حفص بن زونك را خلیفت خویش کرد بر سیستان و روز شنبه ۱۱ روز باقی مانده از شعبان ۲۵۹ برفت و راه نیشاپور برگرفت وچنین گفت که بطلب عبداله بن محمد بن صالح همی روم و عبداله بن محمد نیشاپور بود به نزدیك محمد بن طاهر» زین الاخبار این [illegible] را نسبت بدیگر ماخذ مفصل تر معلومات میدهد. «چون عبدالر [illegible] حصار مقهور است و به زینهار آمد باچند تن از پیش روان چون [illegible] محمد بن نوسه و طاهر بن حفص، از آنجا به پوشنگ آمد و طاهر بن الحسین بن طاهر را بگرفت و از آنجا به سیستان بازشد و [illegible] بزد و خسته کرد و هر سه برادر بدین سبب از سیستان برفتند [illegible] بن طاهر آمدند به نیشاپور، یعقوب نامه نوشت و ایشانرا باز [illegible] طاهر باز نداد و یعقوب بطلب ایشان بخراسان آمد و رسولی [illegible] طاهر فرستاد.»

[illegible] طاهریان به نسبت تن پروری و سوء ادارهٔ محمد بن طاهر [illegible] و قبلاً طبرستان و گرگان بدست حسن بن زید علوی [illegible] بلخ و هرات به تحت تسلط یعقوب در آمده بود، یعقوب برای آنکه [illegible] طاهریان را منقرض نموده در عوض آن یك سلطنت مستقل [illegible] آورد، پناه بردن عبداله سکزی را به نیشاپور بهانه قرار داد [illegible] نیشاپور گردید. رسولی برای محمد بن طاهر فرستاده عبداله [illegible] چون فرستادهٔ یعقوب به نیشاپور رسید اولاً

او را به دربار بار نداده گفتند امیر خوابست. نماینده با کمال جرئت گفت بلی کسی آمده است که او را از خواب بیدار کنند. بعداً جوابی هم اگر بدو دادند منفی بود و خواهشات یعقوب مسترد گردید. لهذا یعقوب باسپاه خویش به نزدیک نیشاپور آمده به سه منزلی آنجا به فرهادان اقامت گزید. چون خبر ورود او بدین نقطه در نیشاپور انتشار یافت ازشدت ترس ووحشت همه سران و بزرگان وحتی اعمام محمد بن طاهر به استقبالش در فرهادان شتافته خود را تسلیم نمودند. محمد بن طاهر هم که وضعیت را بکلی دگرگون یافته خود را ضعیف وبیچاره دید به نزد او رفت. یعقوب به عزیز بن عبد الله (۱) که از افسران معتمد او بود امر کرد تا محمد بن طاهر را با همه خواص وخاندانش محبوس کند (۲) محمد طاهر بصورت اسیر بسیستان فرستاده شد و در زندان زرنج بدرود حیات گفت. برخی مؤرخین میگویند که قضیهٔ اسیر شدن محمد طاهر اینست که یعقوب پس از آنکه افسران عالی رتبه ومقربان دربار او را به نزدیکی نیشاپور اسیر گرفت بر خود او شتافته وی را محبوس ساخت (۳) خلاصه بروز ۲ شوال سنه ۲۵۹ هجری دولت طاهریان بدست یعقوب منقرض شد ودر عوض آن سلالهٔ مقتدر وملی دیگری بمیان آمد که بنام صفاریان یاد میشود.

*

درمرگ محمد بن طاهر که با سقوط او از تخت امارت خانوادهٔ طاهریان از بین رفت اختلاف است. صاحب تاریخ سیستان میگوید که یعقوب محمد را در سیستان به زندان بزرگی بغل مسجد آدینه محبوس کرده و گور او هم

---

(۱) صفحه ۲۲۰ تاریخ سیستان.

(۲) طبری این شخص را عزیز بن اسری نگاشته است.

(۳) زین الاخبار گردیزی.

اندران زندانست زیرا پس از فوت او یعقوب امر نمود تا جسد او را بهمان زندانی که بود دفن کنند . ولی طبری ودیگران بر آنند که بعداز شکست خوردن یعقوب بن لیث درماه رجب سال ۲۶۲ به دیر العاقول محمد بن طاهر که در سپاه او محبوس بود ازبند نجات یافته به‌بغداد رفت ومورد عنایات خلیفه واقع گردیدابن خلکان هم این روایت را تائید مینماید وتنها بقول ملک‌الشعرأ بهار که در تاریخ سیستان پاورقی داده ، یعقوبی در کتاب البلدان خود نسبتاً باروایت تاریخ سیستان موافقت میکند . ولی گردیزی در زین الاخبار خود قول صاحب تاریخ سیستان ویعقوبی را رد وروایت طبری‌را تائید نموده میگوید که محمدطاهر به‌زندان یعقوب بماند : « تایعقوب‌راموفق بدیرالعاقول هزیمت کرد ومحمدبن طاهر نجات یافته‌اند ورجب سنه۲۶۳ » ازین ثابت میشود که محمد بن طاهر بعد ازواقعهٔ دیرالعاقول از زندان نجات یافته است . بهر حال باید روایت تاریخ سیستان که بهترین ماخذ ، راجع بوقایع تاریخ سیستان میباشد ویعقوبی وبرخی‌مؤرخین دیگر نیز بقول او موافقت دارند صحیح روایات دانست وباید گفت که وفات طاهر به سال ۲۶۹ هجری اتفاق افتاده است .

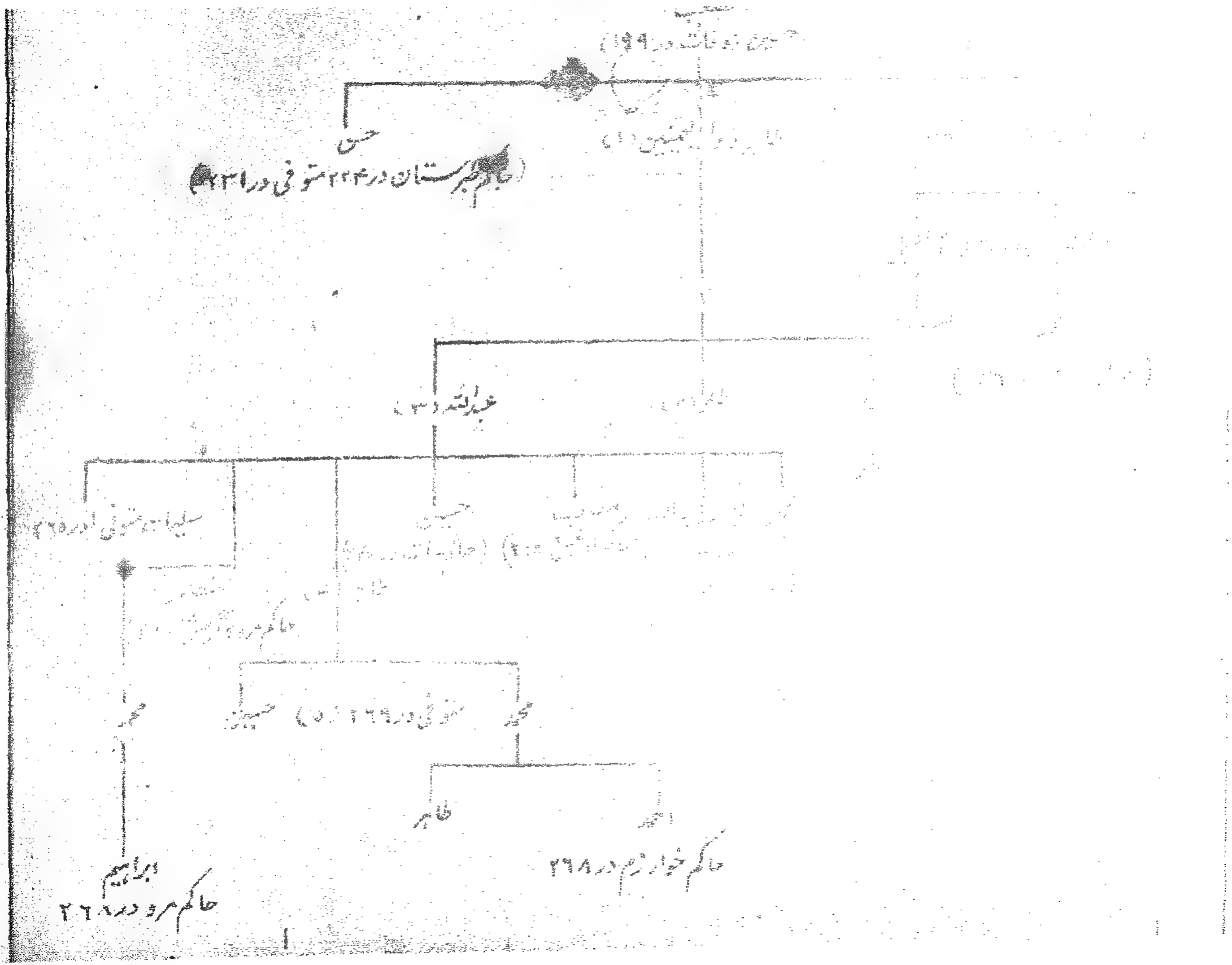
حسن
(حاکم طبرستان در ۲۲۴ متوفی در ۲۳۱)
عبدالله (۳)
سلیمان
محمد
محمد
طاهر
احمد
حاکم خوارزم در ۲۶۸
ابراهیم
حاکم مرو در ۲۶۸

اوضاع اقتصادی خراسان

در عهد طاهریان

خراسان در زمان طاهریان هرات یکی از حاصلخیز ترین کشور های اسلامی بوده که تقریباً تمام مورخین وجغرافیه نگاران اسلام وعرب از آن بصورت مفصل خبر میدهند. بقول ابن حوقل مشهور ترین صادرات خراسان پارچه‌های ابریشمی و نخی و صنعت دست زنان ابیوردونساء (یعنی میمنه موجوده) بوده. پوستین های [illegible] از آنجا ساخته می شد و گنبد آن خیلی اشتهار داشت.

از صنایع هرات چیز یکه بیرون نام داشت و بخارج فرستاده می شد پارچه های زنانهٔ ابریشمی بوده. کشمش وپسته و شربت های متنوع و همچنان آلات وادوات پولادی که [illegible] قابل توجه و ستایش بودند نیز ازآنجا بخارج ارسال میگردید. ناحیهٔ [illegible] غور و غرجستان یک مقدار زیاد گلیم و نمد و از مواشی اسپ [illegible] صادرات داشت.

صادرات نواحی بلخ [illegible] پسته بادام و کشمش بوده علاوه برآن فوق العاده شهرت [illegible] عسل و ساختن حلویات وشیرینی واقسام مربا نیز [illegible] روغن و چرم و پوست حیوانات گنجد و برنج و پنیر شامل [illegible] از صادرات مهم آن بشمار میرفت میوه جات آن از قبیل خربوزه و پسته و [illegible] از اطراف و نواحی بدخشان بدست می آمد در بازار تجارتی مقام بلندی را احراز کرده بود. عایدات و مالیات خراسان [illegible] ترقی [illegible] برداشت

خیلی ها زیاد بود . واز باعث اموال صادراتی ازسر زمین های خیلی ثروت مند ومستغنی بشمار میرفت چنانچه اعانهٔ که در اوایل خلافت عباسی جهت تقویهٔ شئون اسلام از خراسان به بغداد فرستاده می شد متجاوز از چهل ملیون درهم بود .

مقدار اموال و اشیائیکه از خراسان مخصوصاً از هرات وبلخ و سیستان در آن زمان بخارج صادر میگشت تخمیناً ازینقرار بوده .

۱ — نقره	۲۰۰۰ هزار شمش
۲ — کالا	۲۰۰۰۰ هزار توپ
۳ — حلویات و قند سفید	۲۰۰۰ هزار رطل .
۴ — ابریشم خام	۱۰۰۰ کلاوه
۵ — ادویه و نباتات طبی وغیره	۳۰۰۰ هزار رطل
۶ — [illegible]	۰۰۰ راس
۷ — گوسفند	۹۰ هزار سر .

در باره [illegible] راههای تجارتی و ارتباطی خراسان نیز جغرافیه نگاران مانند ابن خرداذبه واصطخری و ابن حوقل وغیره تشریحات مفصل داده اند و متذکر شده اند که همهٔ آنها آباد وقابل استفاده بوده وتماماً شهرها وولایات خراسان را بیکدیگر وصل می نمودند

دا زموږ زیبا وطن
دا زموږ ایلا وطن
زموږ باغ کی بیرتران دی دا افغانستان

۴-۲-5
Delhi
15-11
شیار

د مطبعهٔ عمومی کابل چاپ شي

RESERVED.

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

ع ۲۱ ت
ج ۳

ف
۹۵۸

DATE SLIP

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

5 MAR

۲۲۸۴

۹۵۸

۲۲۸۴
تاریخ افغانستان جلد سوم
از ظهور اسلام تا سقوط طاهریان

۹۱۱ ت
۳ ج

Date	No	Date	No.
6 SEP [illegible]	[illegible]		
[illegible] MAY [illegible]			